



پایان نامه کارشناسی ارشد

رشته علوم حدیث

گرایش تفسیر اثری

عنوان

تفسیر روایی سوره غافر بر پایه روایات اهل بیت (ع)

استاد راهنما

جناب دکتر سید محمد رضا ابن الرسول

استاد مشاور

حجت الاسلام و المسلمین سید رسول موسوی

دانشجو

رضوان حلاجی

تابستان ۹۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«تمام حقوق این اثر متعلق به دانشگاه قرآن و حدیث و دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه

قم - شعبه اصفهان است»

تقدیم به

جز این نیست که بر خوان کرامت و نعمت أهل بیت علیهم السلام نشسته و مورد لطف الهی در حدّ خود قرار گرفته‌ایم. به شکرانه‌ی این فضل الهی نتیجه‌ی هر آنچه تلاش کرده‌ام را به حضرت فاطمة الزهراء علیها السلام تقدیم می‌کنم.

سپاس‌گزاری

هر کس مرحله‌ای را طی کرد و قلّه‌ای را فتح نمود جز با یاری استادان دلسوز نبوده، از این رو در راستای این راهی که پیمودم و این مرحله‌ای که گذراندم از استاد راهنما، جناب آقای دکتر سید محمد رضا ابن الرسول و استاد مشاور، حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای سید رسول موسوی و همه‌ی آنهایی که مرا یاری رساندند، خصوصاً پدر و مادر گرامیم، تشکر و قدردانی می‌کنم.

چکیده

این رساله که با عنوان «تفسیر روایی سوره غافر بر پایه روایات اهل بیت علیهم السلام» عرضه شده، پژوهشی است برای بازشناسی و بررسی احادیث تفسیری، و هدف آن دستیابی به صحیح‌ترین تفسیر سوره بر مبنای روایات اهل بیت علیهم السلام است.

این پژوهش دارای دو دامنه قرآنی و روایی است. دامنه قرآنی آن آیات سوره غافر است که خود به چند دسته از آیات طبقه‌بندی شده است. دامنه روایی آن نیز مجموعه روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام برگرفته از تفاسیر مأثور قمی، فرات کوفی، الصافی، البرهان، و روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام در تفسیر الدر المنثور است. مباحث مطرح شده در این سوره بر محور بلندپروازی‌های کفار، و جدال باطل آنان برای از بین بردن حق است. از دیگر موضوعات بیان شده در این سوره استغفار ملائکه حامل عرش برای مؤمنان و بیان داستان "مؤمن آل فرعون" است. این مباحث، به طور خلاصه در ذیل مفاد ظاهری در فصل دوم آورده شده است.

در بخش مفاد روایی که هدف آن ارائه تفسیر روایی از آیات است، در حدود ۵۰ روایت تفسیری مورد بررسی دلالتی قرار گرفته که شامل موضوعاتی از قبیل محمول نبودن خداوند متعال، معنای عرش، مراد از دو اماته و دو احیا، فضیلت دعا، شرایط استجابت دعا، خصوصیات مؤمن آل فرعون و امثال آن است. در روایات بررسی شده در ذیل آیات سوره غافر (در فصل سوم) در گونه‌های تطبیقی به ذکر مصادیق "الذین آمنوا" و حاملان عرش و پیرامونیان عرش و تعیین مصداق "آل" و ذکر دیگر مصادیق پرداخته شده و در بخش سوره‌شناخت، آثار قرائت و کتابت این سوره آمده است. بقیه روایات در گونه‌های معناشناخت و مرتبط و مستفاد طبقه‌بندی شده است.

در پایان پیام‌های هدایتی مورد تأکید روایات و آیات بیان شده و با توجه به داستان مؤمن آل فرعون و تبلیغ دین حضرت موسی ع توسط او برای فرعونیان به آموزه‌های تبلیغی برداشت شده از آیات نیز اشاره شده است. نتایج بررسی دلالتی روایات در این تحقیق که شامل ۸۹ روایت در تفسیر البرهان و ۱۲۰ روایت در تفسیر نور الثقلین است نشان می‌دهد اکثر روایات تفسیری در این سوره قابل استفاده است و تناقضی میان آیات و روایات دیده نمی‌شود و مفاد روایی به توسعه معنایی آیات کمک می‌کند.

کلیدواژه: روایت تفسیری، تفسیر روایی، تفسیر اثری، سوره غافر، گونه‌ها، آموزه‌ها.

فهرست مطالب

فصل اول: کلیات و مفاهیم

۲	۱-۱. کلیات
۲	۱-۱-۱. بیان مسأله
۲	۱-۱-۲. اهمیت و ضرورت تحقیق
۲	۱-۱-۳. سوالات تحقیق
۲	۱-۱-۴. فرضیات تحقیق
۲	۱-۱-۵. پیشینه تحقیق
۲	۱-۱-۶. چارچوب نظری تحقیق
۲	۱-۱-۷. روش پژوهش
۴	۱-۲. مفاهیم
۴	۱-۲-۱. تفسیر
۵	۱-۲-۲. روایت تفسیری
۵	۱-۲-۳. تفسیر روایی
۵	۱-۲-۴. سوره غافر
۶	۱-۲-۵. گونه‌های روایات تفسیری
۷	۱-۲-۵. آموزه‌ها

فصل دوم: تفسیر روایی سوره غافر

۱۰	۲-۱. منطق قرآن در برابر جدال باطل
۱۰	۲-۱-۱. مفادظاهری
۱۰	الف) تنزیل قرآن از ناحیه خدای مقتدر و دانا
۱۳	ب) جدال و قدرت‌نمایی کافران، طبعی تو خالی
۱۵	۲-۲-۲. مفادروایی
۱۵	اشاره
۱۶	۲-۲. رسالت ملائکه، آیات (۷-۹)
۱۶	اشاره
۱۷	۲-۲-۱. مفادظاهری
۱۷	الف) دعا و استغفار فرشتگان برای مؤمنان و توبه‌کاران
۱۸	ب) نگه‌داری مؤمنان از بدی‌ها
۱۹	۲-۲-۲. مفادروایی
۱۹	اشاره
۲۰	الف) عرش الهی و عدم محمول بودن خداوند بر آن
۲۵	۲-۲-۳. مقایسه مفاد ظاهری و مفاد روایی
۲۶	۲-۳. خشم خداوند نسبت به کافران، آیات (۲۰-۱۰)

- ۲۷ اشاره _____
- ۲۷-۳-۱ مفادظاهری _____
- ۲۷ الف) فرار از خشم خداوند با اعتراف به گناهان _____
- ۲۸ ب) علت عذاب کافران _____
- ۲۹ ج) انذار کافران با ربوبیت تکوینی و تشریحی خداوند _____
- ۳۰ د) توصیفات برای روز قیامت و انذار به وسیله ان توصیفات _____
- ۳۱-۳-۲ مفادروایی _____
- ۳۱ اشاره _____
- ۳۳ الف) تحقق دو امامت و احیا در رجعت _____
- ۳۵ ب) وجه تسمیه روز قیامت به «یوم التلاق» _____
- ۳۵-۳-۲ مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی _____
- ۳۶-۴-۲ داستان مؤمن آل فرعون و عبرت گیری از این داستان، آیات (۲۱-۳۷) _____
- ۳۸ اشاره _____
- ۳۹-۴-۱ مفادظاهری _____
- ۳۹ الف) عبرت از عاقبت دردناک پیشینیان _____
- ۴۰ ب) تصمیم فرعون جهت قتل موسی (ع) _____
- ۴۰ ج) سخنان مؤمن آل فرعون جهت دفاع از حضرت موسی (ع) _____
- ۴۱-۴-۲ مفادروایی _____
- ۴۱ اشاره _____
- ۴۲ الف) آن چه که مانع کشته شدن حضرت موسی (ع) شد _____
- ۴۳ ب) خصوصیات از مؤمن آل فرعون _____
- ۴۴ ج) وجه تسمیه روز قیامت به «یوم التناد» _____
- ۴۵ د) نبوت حضرت یوسف گذشته نزدیک قوم بنی اسرائیل _____
- ۴۵-۴-۳ مقایسه مفاد ظاهری و مفاد روایی _____
- ۴۶-۵-۲ سخنان مؤمن آل فرعون به قومش، آیات (۳۸-۵۴) _____
- ۴۷-۵-۱ مفادظاهری _____
- ۴۷ الف) انذار مؤمن آل فرعون به ناپداری دنیا و مسأله معاد _____
- ۴۹ ب) محاجه ضعفا و مستکبران در دوزخ _____
- ۴۹ ج) وعده یاری رساندن به رسولان و مؤمنان _____
- ۵۰-۵-۲ مفادروایی _____
- ۵۰ اشاره _____
- ۵۱ الف) حفظ دین مؤمن آل فرعون از انحراف _____
- ۵۳ ب) وضعیت فرعونیان در برزخ _____
- ۵۷ ج) معنای استکبار _____
- ۵۷ د) رجعت زمان نصرت رسولان و ائمه (ع) _____
- ۵۹-۵-۳ مقایسه مفاد ظاهری و مفاد روایی _____

۶۰	۲-۶. صبر و دعا در مقابل مجادله‌کنندگان، آیات (۵۵-۶۰)
۶۱	۲-۶-۱. مفادظاهری
۶۱	الف) امر به پیامبر (ص) به صبر و استغفار و دعا
۶۲	۲-۶-۲. مفادروایی
۶۲	اشاره
۶۲	الف) فضیلت دعا
۶۵	ب) عدم مانعیت قضا و قدر الهی از دعا کردن
۶۶	ج) شروط استجاب دعا
۷۱	د) آداب دعا کردن
۷۲	۲-۶-۳. مقایسه مفاد ظاهری و مفاد روایی
۷۳	۲-۷. احتجاج دوباره بر ربوبیت خداوند، آیات (۶۸-۶۱)
۷۴	اشاره
۷۴	۲-۷-۱. مفادظاهری
۷۴	الف) آیات آفاقی و انفسی
۷۶	۲-۷-۲. مفادروایی
۷۶	اشاره
۷۷	الف) معنای اخلاص در شهادت لا اله الا الله
۷۸	ب) اثراخلاص در شهادت لا اله الا الله
۷۸	۲-۷-۳. مقایسه مفاد ظاهری و مفاد روایی
۷۸	۲-۸. عاقبت مجادله‌کنندگان، آیات (۸۵-۶۹)
۸۰	اشاره
۸۰	۲-۸-۱. مفادظاهری
۸۰	الف) نمونه‌ای از عذاب ستیزه جویان مغرور
۸۲	ب) دلداری پیامبر (ص) در مقابل کارشکنی‌های کفار
۸۳	ج) عدم قبول ایمان در هنگام نزول عذاب
۸۴	۲-۸-۲. مفادروایی
۸۴	اشاره
۸۵	الف) علت مشرک نامیده شدن کفار
۸۵	ب) برشمردن چند گناه
۸۷	ج) تقسیم پیامبران به دو گروه
۸۸	د) تعداد پیامبران
۸۸	۲-۸-۳. مقایسه مفاد ظاهری و مفاد روایی
۸۹	جمع‌بندی فصل
	فصل سوم: گونه‌شناسی روایات تفسیری سوره غافر
۹۱	درآمد

- ۳-۱. سوره شناخت _____ ۹۳
- الف) فضیلت سوره _____ ۹۳
- ب) اثر کتابت سوره _____ ۹۳
- ج) آثار قرائت سوره _____ ۹۴
- د) شأن نزول _____ ۹۵
- ۳-۲. معناشناخت _____ ۹۵
- الف) معنای کفر _____ ۹۵
- ب) معنای خائنة الأعین _____ ۹۶
- ج) معنای «أل» و «اهل» _____ ۹۷
- ۳-۳. تطبیقی _____ ۹۷
- الف) بنی امیه یکی از مصادیق کافران _____ ۹۷
- ب) حاملان عرش الهی _____ ۹۸
- ج) پیرامونیان عرش الهی _____ ۹۹
- د) تعیین مصادیقی برای مؤمنان _____ ۱۰۱
- ه) جنبه‌هایی از کفر کافران _____ ۱۰۳
- و) بیان مصادیقی برای پاسخ دهندگان سؤال «لمن الملك اليوم» _____ ۱۰۵
- ز) موجودی برتر از جبرئیل یکی از مصادیق روح _____ ۱۰۸
- ح) دختر فرعون مصداقی برای آیه «أدخلوا آل فرعون أشد العذاب» _____ ۱۱۲
- ط) از دشمنان اهل بیت (ع) سؤال «این ما کتتم تشرکون» پرسیده می‌شود _____ ۱۱۳
- ی) نمونه‌ای از پیامبران که حکایت آن در قرآن نیامده _____ ۱۱۵
- ک) مصادیقی از خشم خداوند برای انسان‌های متکبر _____ ۱۱۵
- ل) دوستداران عظمت و اطاعت خداوند روزی خورندگان بی حساب _____ ۱۱۵
- ۳-۴. مرتبط _____ ۱۱۶
- الف) مؤمن آل فرعون جزء صدیقان _____ ۱۱۶
- ب) مؤمن آل فرعون شاهد برای آزمایش شدن همه حتی معلولین _____ ۱۱۸
- ج) مراحل درخواست دوزخیان از افراد مختلف _____ ۱۱۸
- د) تقیه _____ ۱۱۹
- ه) ویژگی توبه‌کنندگان _____ ۱۲۰
- و) تکفیر جدال در قرآن _____ ۱۲۰
- ۳-۵. مستفاد _____ ۱۲۱
- الف) نرسیدن شفاعت به ظالمین و گناهکاران _____ ۱۲۱
- ب) پذیرفته شدن عمل نیک بعد از شناخت حقیقت و ایمان _____ ۱۲۲
- ج) گفتن «الحمد لله» بعد از «لا اله الا الله» _____ ۱۲۲
- د) عدم قبول ایمان به هنگام نزول عذاب _____ ۱۲۳
- ه) دفع مکر دشمن _____ ۱۲۴

۱۲۵	۳-۶. تأویلی
۱۲۵	الف) تأویل «حم»
۱۳۰	۳-۷. تفسیری
۱۳۰	جمع‌بندی فصل

فصل چهارم: آموزه‌ها و پیام‌های هدایتی

۱۳۲	درآمد
۱۳۲	۴-۱. آموزه‌های اعتقادی
۱۳۶	۴-۲. آموزه‌های اخلاقی
۱۳۷	۴-۳. آموزه‌های تربیتی
۱۳۸	۴-۴. آموزه‌های اجتماعی
۱۳۸	۴-۵. آموزه‌های تبلیغی
۱۳۹	جمع‌بندی فصل
۱۴۰	شکل‌ها
۱۴۴	نتایج تحقیق
۱۴۶	پیشنهادات
۱۴۷	منابع و مأخذ

مقدمه

بی‌تردید شایسته‌ترین فرد برای شرح و بیان مضامین قرآنی مخاطب اصلی آن است که این کتاب آسمانی بر وی نازل گشته و از زبان وی به دل دیگر مخاطبان راه یافته است. نیز خاندان او در درجه بعد، عارف و آشنای به همه زوایای این کتاب مقدس‌اند.

موضوع این پژوهش تفسیر روایی سوره غافر بر پایه روایات اهل بیت علیهم‌السلام است. هدف از این تحقیق نیل به مقصود و مراد آیات از طریق روایات اهل بیت علیهم‌السلام و تأکید و اهمیت‌بخشی به نقشی است که روایات در فهم و تفسیر قرآن می‌توانند ایفا کنند.

دامنه قرآنی این تحقیق حول محور آیات سوره غافر و دامنه روایی آن روایات تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام از تفاسیر مأثور قمی، فرات کوفی، البرهان، الصافی، نورالثقلین و روایات اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر الدر المنثور است.

سوره غافر چهلمین سوره در ترتیب کنونی قرآن کریم است. محور اصلی مطالب این سوره بیان بلندپروازی‌های کفار و جدال آنها با قرآن و معارف حقه نازل شده از سوی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. خداوند متعال در این سوره مجادله کفار و پاسخی که باید به آنها داده شود و عاقبت کار آنها را بیان فرموده است. این پاسخ‌ها هم به طور مستقیم و هم با بیان داستان پیامبران گذشته خصوصاً با بیان داستان مؤمن آل فرعون در قالب معارف اعتقادی، مانند مباحث توحیدی و مسائل مربوط به معاد در این سوره ارائه شده است.

متن اصلی تحقیق مورد نظر از چهار بخش تشکیل یافته است. هر بخش نیز خود متشکل از سه فصل است: فصل اول: بیان مفاهیم ظاهری آیات و روایات تفسیری. در این فصل برای آشنایی مخاطب با فضای بحث، نخست واژه‌ها با مراجعه به کتب مفردات راغب، قاموس قرآن قرشی و التحقیق علامه مصطفوی توضیح داده شده و سپس مفاد اجمالی آیات از دیدگاه تفاسیر اجتهادی بر اساس تفسیر المیزان علامه طباطبایی و دیگر تفاسیر مورد بررسی قرار گرفته و آنگاه به تفسیر روایی آیات با عنایت به کتب تفسیر روایی پرداخته شده است. مقایسه این دو مفاد آخرین مطلب این فصل است.

در فصل دوم به گونه‌شناسی روایات تفسیری، و در فصل سوم به بیان پیام‌های هدایتی آیات و روایات تفسیری پرداخته‌ایم.

فواید علمی و کاربردی این تحقیق را می‌توان استفاده از آموزه‌های اهل بیت علیهم‌السلام در مباحث قرآن پژوهی، معادپژوهی، ارتباط ایمان با عملکرد هر انسان در جامعه دانست که می‌تواند برای مراکز علمی - پژوهشی سازمان‌های تبلیغ دینی سودمند باشد.

با توجه به اینکه تاکنون پژوهش جامعی که در آن به تحلیل و تبیین مفاد روایات تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام بر اساس پرسش‌های این تحقیق، صورت نگرفته است، پژوهش‌هایی که در این زمینه به صورت پراکنده انجام شده، ما را از انجام این تحقیق بی‌نیاز نمی‌کند.

روشی که در این تحقیق به کار رفته روشی توصیفی تحلیلی و با رویکرد گردآوری و تبیین مفاد روایات تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام در یک دامنه خاص قرآنی و با تأکید بر متن و محتوای روایات است.

آنچه پردازش دقیق در مورد موضوع را دچار دشواری می‌کرد، نبود منابع تحلیلی و ترجمه‌ای برای تفسیر الدر المنثور و دشواری متن برخی روایات آن بود. ان شاء الله در تحقیقات بعدی با استفاده از تجارب اساتید محترم بتوان گامی مؤثرتر در این زمینه برداشت.

فصل اول: کلیات و مفاهیم

۱-۱. کلیات

۱-۱-۱. بیان مسأله

سوره غافر چهلمین سوره در ترتیب کنونی قرآن کریم می باشد. محوریت این سوره بیان بلندپروازی‌های کفار و جدال آنها با قرآن و معارف حقه نازل شده از سوی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

تحقیق حاضر مربوط به مسئله‌ی فهم چگونگی تفسیر معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از آیات قرآن با توجه به روایات تفسیری اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از کتاب‌های تفاسیر قمی، فرات کوفی، البرهان، الصافی، نورالثقلین و روایات معصوم در تفسیر الدرالمثور در ذیل سوره‌ی غافر است. در این طرح مفاهیم و مفاد ظاهری سوره‌ها با اعتماد بر منابع لغوی و تفاسیر اجتهادی و ادبی استخراج و پس از تبیین مفاد روایات تفسیری ذیل آنها از منابع یاد شده اشتراک و یا افتراق بین آنها را بیان و سپس به بیان نکات مورد اشتراک و یا افتراق بین مفاد روایات تفسیری پرداخته می‌شود. و از هر روایت در گونه‌ی مربوط به خود بحث خواهد شد و با در کنار هم قرار دادن آیات و روایات، پیام‌های ذیل آنها استخراج می‌شود، تا به مقصود روایات تفسیری برای تفسیر آیات دست یابیم.

۱-۱-۲. اهمیت و ضرورت تحقیق

استوارترین، خالص‌ترین و صحیح‌ترین تفسیر از قرآن، تفسیری است که در بیان معصومان تجلی نموده است. زیرا که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت ایشان آگاه‌ترین افراد به قرآن می باشند. از این رو مراجعه به روایات نقل شده از معصومان در راستای نیل به بهترین و صحیح‌ترین درک و فهم از آیات قرآنی، ضرورتی امکان‌ناپذیر است.

از سوی دیگر بررسی و تفسیر سوره غافر به جهت در برداشتن موضوعاتی از قبیل معارف ناب توحیدی و مسائل مربوط به قیامت و پاسخ به جدال کفار در مقابل قرآن و معارف حقه و بیان عاقبت کار مجادله‌کنندگان و چگونگی تبلیغ دین حضرت موسی (ع) توسط مؤمن آل فرعون حایز اهمیت است.

۳-۱-۱. سوالات تحقیق

پرسش‌های ضروری پایان‌نامه حاضر عبارتند از:

- ۱- مفهوم اولیه و کلی آیات سوره غافر چیست؟ (با تأکید بر وجوه معنا شناختی مفردات و مفهوم ظاهری آیه)
- ۲- مفاهیم روایات تفسیری با مفهوم اولیه آیات سوره غافر چه تناسبی دارد؟
- ۳- روایات تفسیری سوره غافر از چه گونه‌هایی برخوردار است؟
- ۴- آموزه‌های هدایتی آیات و پیام‌های مورد تأکید در روایات تفسیری سوره غافر کدام است؟

۴-۱-۱. فرضیات تحقیق

- ۱- مفهوم اولیه و کلی آیات سوره غافر درباره بلندپروازی‌های کفار، و جدالشان به باطل به منظور از بین بردن حقی که بر آنان نازل شده، می‌باشد.
- ۲- مفاهیم روایات تفسیری سوره غافر در اکثر موارد با مفهوم ظاهری آیات تطابق دارد و مفاد روایی آیات در برخی موارد نسبت به مفاد ظاهری توسعه پیدا نموده است.
- ۳- در اکثر روایات این سوره به تبیین مفهومی آیات، بیان معانی واژگان و ذکر مصداق و در برخی موارد به تأویل آیات پرداخته است.
- ۴- آموزه‌های این سوره با توجه به آیات و روایات ذیل آنها به دسته‌های زیر قابل تقسیم می‌باشد: الف) آموزه‌های اعتقادی، ب) آموزه‌های اخلاقی و تربیتی، ج) آموزه‌های اجتماعی.

۵-۱-۱. پیشینه تحقیق

هر چند در تفاسیر روایی به گرد آوری تفاسیر معصومان علیه السلام ذیل این سوره پرداخته شده است، اما تاکنون پژوهشی که در آن به تحلیل و تبیین مفاد روایات تفسیری اهل بیت^ع پرداخته باشد و با توجه به پرسش‌های محوری که در این تحقیق مطرح است، صورت نگرفته است. و لکن به صورت متفرقه و پراکنده کارهایی در این زمینه انجام شده که جامع همه مطالب نبوده و ما را از انجام این تحقیق بی‌نیاز نمی‌کند. از جمله این کارها می‌توان به پایان‌نامه‌هایی که در سی جز قرآن در بررسی روایات تفسیری امام صادق^ع نوشته شده است، اشاره نمود.

۶-۱-۱. چارچوب نظری تحقیق

فصل اول: کلیات و مفاهیم

فصل دوم: تفسیر روایی سوره غافر

فصل سوم: گونه شناسی روایات تفسیری

فصل چهارم: آموزه‌ها و پیام‌های هدایتی

خاتمه: نتایج و پیشنهادات

۷-۱-۱. روش پژوهش

شیوه‌ی پژوهش در این پایان‌نامه کتابخانه‌ای و اسنادی، و روش آن تحلیلی است. در این رساله پس از دسته‌بندی آیات سوره غافر و تبیین مفاد ظاهری آیات، روایات تفسیری سوره‌ی غافر از تفاسیر، البرهان، صافی و نور القلین... و همچنین روایات تفسیری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از تفسیر الدرالمثور جمع آوری شده و مفاد روایات و نسبت میان آنها با مفاد ظاهری مورد تحلیل قرار گرفته است. همچنین به گونه شناسی توصیفی روایات پرداخته شده است.

۲-۱. مفاهیم

۱-۲-۱. تفسیر

تفسیر از ریشه «فسر» گرفته شده است. و فسر به معنای جدا کردن، بیان، توضیح دادن و کشف و آشکار ساختن امر پنهان یا معنای معقول آمده است.^۱ در لسان العرب تفسیر را به کشف و شرح معانی الفاظ و عبارات اختصاص داده است.^۲ تفسیر در اصطلاح بیان مفاد استعمالی آیات قرآن و کشف مراد خداوند متعال و مقاصد الهی از آن بر مبنای قواعد ادبیات عرب و اصول محاوره عقلانی است.^۳

۱. احمد بن محمد، فیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قم، مؤسسه دار الجهره، ۱۴۱۴هـ، ذیل ماده «فسر».

۲. محمد بن مکرم، ابن منظور، لسان العرب، تحقیق جمال الدین میر دامادی، بیروت، دارصادر، ۱۴۱۴هـ، ذیل ماده «فسر».

۳. محمود، رجبی، روش تفسیر قرآن، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰ش، چاپ چهارم، ص ۱۲.

۱-۲-۲. روایت تفسیری

مقصود از روایات تفسیری، روایاتی هستند که به گونه‌ای، با تفسیر و تبیین آیات قرآن ارتباط دارند، و یا تفاسیر ناروایی را که از این کتاب آسمانی شده، مردود می‌شمارند. بر پایه‌ی این تعریف و در یک تقسیم‌بندی کلی، روایات تفسیری را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد:

دسته‌ی اول: روایاتی که به صورت روشن، ناظر به آیات قرآن و تفسیر و تبیین معانی آنها هستند. این دسته از روایات نیز به دو بخش تقسیم می‌شوند. بخش اول: روایاتی که مفاهیم ظاهری قرآن را تفسیر می‌کنند. بخش دوم: روایاتی که مفاهیم باطنی و لایه‌های درونی آن را تبیین می‌نمایند.

دسته‌ی دوم: روایاتی که در پرتو آن، جهتی از جهات معنایی آیه مفهوم گردد؛ بی آنکه حدیث، به طور خاص، ناظر به آیه یا آیاتی خاص، یا ناظر به قاعده‌ای کلی از قواعد فهم قرآن باشد. ولی پژوهش‌گر توانا می‌تواند با تأمل دریابد که این روایات، ریشه در آیات قرآن دارند و مفسر و مبین آنهاست.

دسته‌ی سوم: روایاتی که نسبت به تفسیرهای ناروا هشدار می‌دهند و راه پیشگیری از خطا در تفسیر قرآن را ارائه می‌نمایند.^۱

۱-۲-۳. تفسیر روایی

تفسیر روایی یا تفسیر قرآن به سنت، روشی است که در آن مفسر قرآن از سنت پیامبر ﷺ و اهل بیت  برای روشن شدن مفاد آیات و مقاصد آن استفاده می‌کند.^۲

۱-۲-۴. سوره غافر

این سوره دارای ۸۵ آیه، ۱۱۴۹ کلمه و ۴۷۹۹ حرف است. در مکه نازل شده است. این سوره چهلمین سوره در چپش کنونی است. نام‌های این سوره عبارت‌اند از: «غافر»، «مؤمن». نامگذاری این سوره به «غافر» از آیه سوم گرفته شده است که خداوند متعال را «غافر الذنب» «بخشنده گناهان» معرفی می‌کند. نام دیگر این سوره، «مؤمن» است، به جهت شخصی که در دستگاه فرعون بود و ایمان خود را کتمان می‌کرد تا بتواند به حضرت موسی(ع) کمک کند. ماجرای این فرد که به «مؤمن آل فرعون» معروف گشته در آیات ۲۸ به بعد این

^۱. محمد، محمدی ری شهری، درآمدی بر تفسیر جامع روایی، قم، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ۱۳۹۰ش، چاپ اول، ص ۱۱۳.

^۲. همان، ص ۳۹.

سوره آمده است. محتوای این سوره علاوه بر داستان موسی، نوح و عاد و ثمود، معارف توحید و معاد و حکمت الهی است و حدود بیست آیه درباره‌ی مؤمن آل فرعون است که در جای دیگر قرآن نیامده است.

۵-۲-۱ گونه‌های روایات تفسیری

منظور از گونه‌ها، کارکردهای متفاوت روایات است،^۱ که در این تحقیق، روایت در گونه‌های زیر قرار گرفته‌اند:

الف) سوره شناخت

مقصود ما از احادیث سوره شناخت در این بخش، هر روایتی است که به شأن نزول، سبب نزول، فضیلت یا آثار قرائت سوره و اختلاف قرائات پرداخته‌است.

ب) معنا شناخت

از جمله مواردی که روایات تفسیری به صورت کاربردی در آن نقش ایفا کرده و می‌توانند کارساز باشند، تبیین و تفسیر واژه‌ها و مفردات قرآنی می‌باشند. یکی از روش‌هایی که امامان علیهم‌السلام در تفسیر قرآن کریم به کار برده‌اند بازگو کردن معنای لغوی یا نکات ادبی موجود در آیات بوده‌است که با تکیه بر قواعد صرف، نحو، معانی، بیان و یا ارجاع به کاربردهای عرفی و ذکر واژه‌های مترادف، این مهم را انجام داده و معنای آیات را توضیح و تفسیر می‌کرده‌اند.^۲ از این رو روایات، منبع مهمی برای فهم واژگان قرآنی است.

ج) تأویلی

در این روایات، از معانی و یا مصادیقی برای آیات سخن به میان آمده که استفاده آن معانی از آیه، یا انطباق آیه بر آن مصادیق، روشن نیست و یا از مصادیقی است که در زمان بیان شدن، هنوز واقع نشده‌بود، به این جهت پوشیده‌است؛ هر چند نوعی ارتباط بین آنها و آیه برقرار می‌باشد که با توجه به بیان معصوم علیه‌السلام می‌توان آنها را مراد آیه دانست. البته ذکر این معانی و مصادیق به معنای نفی معنا یا مصداق ظاهری نیست.^۳

۱. مهدی مهریزی، «روایات تفسیری شیعه، گونه‌شناسی، حجیت»، مجله علوم حدیث، شماره اول، قم، ص ۷، ص ۱۰.

۲. احمد، ناصر، اعتبار و کاربرد روایات تفسیری، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۷ش، چاپ اول، ص ۱۲۳.

۳. محمود، رجیبی، روش تفسیر قرآن، تألیف علی اکبر بابایی، غلامعلی عزیزی کیا و مجتبی روحانی راد، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰ش، چاپ چهارم، ص ۲۲۵.

د) تطبیقی

انطباق ظاهر قرآن (واژگان یا جمله‌ها) که مفهومی عام، کلی یا مطلق است بر مصداق‌های جدید که در طول اعصار، نسل‌ها و مکان‌ها پدید می‌آید.^۱ در حالی که بر پایه قواعد زبانی و تفسیری نمی‌توان این مصداق را مصداق انحصاری آیه دانست، و غالب این روایات نیز دلالتی بر انحصار ندارند.^۲

ه) استفاد

در شماری از روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام حکمی را بیان و مستند آن را از قرآن، ذکر فرموده اند. به بیان دیگر مطلبی و حکمی بیان شده و برای قانع ساختن مخاطب و یا انگیزه‌های دیگر مستند قرآنی آن مطلب یا حکم، بازگو گردیده است.^۳ در این رساله به این گونه روایات «استشهادی» گفته می‌شود.

و) تفسیری

در این نوع روایات تفسیر آیات و احیانا توضیحات بیشتری که به فهم بهتر آیه کمک می‌کند، مطرح شده است.^۴

ز) مرتبط

گونه ای از روایات هستند که ناظر به تفسیر و یا بیان مصداقی برای آیه و بیان لایه‌های زیرین معنایی برای قرآن نمی‌باشد اما حاوی مطالب و نکاتی است که بازگشت به موضوعی در آیه می‌کند. در این رساله به این گونه روایات، روایات «مرتبط» گفته می‌شود.

۶-۲-۱. آموزه‌ها

قرآن کلامی زیبا و رساست که در اوج فصاحت و بلاغت قرار گرفته و برای هر گروه از انسانها پیامی درخور دارد که همه‌ی مردم به صورت عام و متخصصان علوم به صورت خاص می‌توانند از آن بهره ببرند. پیام‌گیری از آیه؛ یعنی به دست آوردن قاعده‌ی کلی از آیه برای تطبیق بر مصداق جدید در زمان حاضر.

۱. محمد علی، رضایی اصفهانی، منطق تفسیر قرآن، قم، انتشارات جامعه المصطفی العالمیه، ۱۳۸۷ ش، ج ۱، ص ۴۴۰.

۲. مهریزی، پیشین، ص ۱۳.

۳. مهریزی، پیشین، ص ۱۷.

۴. رجبی، همان، ص ۲۲۴.

مقصود از این عنوان، بیان اهداف اصلی آیه برای نسل‌های بعدی است، که از سنخ دلالت التزامی کلام است؛ یعنی جدا نمودن و مجرد کردن آیه از زمان و مکان و شخصیت‌ها و مخاطب خود و برداشت قاعده‌ی کلی از آیه، که قابل انطباق بر زمان‌ها و مکان‌ها و افراد و مصادیق جدید باشد، به طوری که مخاطب بتواند از آن پیام‌ها، در زندگی شخصی و اجتماعی خود استفاده کند.^۱

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«لأن الله تبارك و تعالی لم يجعله لزمان دون زمان و لا لناس دون ناس فهو من كل زمان جديد وعند كل قوم غض الی يوم القيامة»؛ امام صادق علیه السلام (در پاسخ پرسشی در مورد قرآن) فرمودند: «خدای تبارک و تعالی قرآن را برای یک زمان و مردمی خاص قرار نداده است، بلکه آن در هر زمانی جدید و نزد هر ملتی»

^۱ محمد علی، رضایی اصفهانی، پیشین، ص ۱۷-۱۸-۳۷-۱۰۹.

فصل دوم : تفسیر روایی سوره غافر

۲-۱. منطق قرآن در برابر جدال باطل

حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۲) غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهُ الْمَصِيرِ (۳) مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ (۴) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۵) وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (۶)

حامیم. (۱) فرو فرستادن کتاب (قرآن) از جانب خدای شکست‌ناپذیر داناست. (۲) (همان) آمرزنده پیامد (گناه) و پذیرنده توبه، سخت کیفر، سرمایه‌دار، هیچ معبودی جز او نیست فرجام (همه) فقط به سوی اوست. (۳) در آیات خدا جز کسانی که کفر ورزیدند مجادله نمی‌کنند پس رفت و آمد آنان در شهرها تو را نفریبدا! (۴) پیش از آن (کافر) آن قوم نوح و حزب‌هایی که بعد از ایشان بودند (پیامبران را) تکذیب کردند و هر امتی نسبت به فرستاده‌شان (سو) قصد کردند، تا او را بگیرند، و به (سخنان) باطل مجادله کردند تا بوسیله آن حق را بلغزانند و آنان را گرفتار (مجازات) کردم، پس کیفر (من) چگونه بود؟! (۵) و اینگونه سخن پروردگارت بر کسانی که کفر ورزیدند، به حقیقت پیوست، که آنان اهل آتشند. (۶)

۲-۱-۱. مفاد ظاهری

الف) تنزیل قرآن از ناحیه‌ی خدای مقتدر و دانا

آغاز این سوره با «حروف مقطعه» «حا - میم» (حم) است. در قرآن هفت سوره‌ی پی در پی با آیه‌ی «حم» آغاز می‌شود که این سوره، اولین آنهاست. مفسران و قرآن‌شناسان از آغاز کاوش‌های تفسیری و قرآن‌شناسانه خود درباره حروف مقطعه قرآن به بحث و بررسی پرداخته، آرا و احتمال‌های گوناگونی ابراز داشته‌اند. این اقوال به بیش از ۲۰ قول می‌رسد که دو وجه از اهمیت بیشتری برخوردارند. حروف مقطعه اشاره به این دارد که این کتاب آسمانی با آن عظمت و اهمیتی که تمام سخنوران عرب و غیر عرب را متحیر ساخته، و دانشمندان را از معارضه با آن عاجز نموده است، از نمونه همین حروفی است که در اختیار همگان قرار دارد. و یا

اینکه حروف مقطعه رمز و سرّی است میان خدای سبحان و حبیب او، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و دیگران به فهم معنای آنها دسترسی ندارند و باید از باب ایمان به غیب آن را بپذیرند.^۱

در ادامه همان گونه که روش قرآن است، بعد از ذکر «حروف مقطعه» سخن از عظمت مقام «قرآن» به میان می‌آورد. کلمه «تنزیل» مصدر به معنای مفعول (نازل شده) است و به منزله اضافه بموصوف است و تقدیر آن «الکتاب المنزل» می‌باشد.

در این آیه در میان صفات خداوند متعال فقط دو صفت «عزیز» و «علیم» در رابطه با تنزیل کتاب ذکر شده است. علامه طباطبایی دلیل ذکر این دو صفت را به جهت هدف سوره که پیرامون انکار منکرین و جدال به باطل آنان در پیرامون آیات خداست، می‌داند. و می‌فرماید: «خداوند متعال عزیز علی الطلاق است و عزتش سبب گردیده که هیچ غالبی بر او غلبه نمی‌کند تا بترسد دشمنان بر آن کتاب غالب شوند و به خاطر اوهام و خرافاتی که دارند، از پذیرفتن آن استکبار کنند. و نیز او «علیم» علی الاطلاق است، و علم او آمیخته با جهل و ضلالت نیست، پس جدال به باطل کفار نمی‌تواند تا مقاومت در مقابل دین حق را بیاورد، مؤید این وجه مضمونی است که در آیه بعد است، و می‌فرماید: «غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ...»^۲.

اما در تفاسیر دیگر از جمله نمونه، مخزن العرفان و روح المعانی^۳ آمده که دلیل ذکر این دو صفت برای این است که به اعجاز و انواع علوم قرآن اشاره کند، علمی که قدرت فهم بشر از آن عاجز است. بنابراین عزت و قدرتش موجب شده که احدی نتواند با آن برابری کند، و علمش سبب گردیده که محتوای آن در اعلی درجه کمال، و فراگیر همه‌ی نیازهای انسانها در طریق تکامل باشد.

آیه‌ی ۳ خداوند متعال را، به پنج وصف دیگر از صفات بزرگش که بعضی امید آفرین و بعضی خوف آفرین است توصیف کرده، می‌گوید: «خداوندی که گناهان را می‌آمرزد» (غَافِرِ الذَّنْبِ) «توبه‌ها را می‌پذیرد» (قَابِلِ التَّوْبِ) «مجازاتش شدید است» (شَدِيدِ الْعِقَابِ) «نعمتش فراوان است» (ذِي الطَّوْلِ) «خداوندی که معبودی جز او نیست» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) «و بازگشت همه شما به سوی او است» (إِلَيْهِ الْمَصِيرُ).

۱. عبد الله، جوادی آملی، تسنیم، قم، نشر اسراء بهار ۱۳۸۹ ش، ج ۲، ص ۱۰۱.

۲. محمد حسین، طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ هـ، ج ۱۷، ص ۴۵۹.

۳. ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش، ج ۲۰، ص ۹.

– نصرت، امین، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران، انتشارات نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱ ش، ج ۱۱، ص ۲۴۷

– محمود، آلوسی، روح المعانی، بیروت، دارالکتب العلمیه، تحقیق عطیه علی عبدالباری، ۱۴۱۵ ق، ج ۱۲، ص ۲۹۶

غافر اسم فاعل از ماده «غ ف ر» می‌باشد. در کتب لغت مانند العین، لسان العرب، مقاییس اللغه و مصباح و صحاح آمده که: «أصل الغفر التغطية و السترة» اصل «غفر» به معنای ستر و تغطیه، یعنی پوشاندن است.^۱ و غفران گناهان هم توسط خداوند متعال تعالی به معنای پوشاندن گناهان بندگان است. اما راغب اصل آن را فقط پوشاندن نمی‌داند بلکه می‌گوید: «غفر» پوشاندن به جهت دوری و مصونیت از پلیدی و آلودگی است. و غفران و مغفرت از جانب خداوند متعال را حفظ بنده از عذاب که اثرگناهان است می‌داند.^۲

کلمه «ذنب» در اصل به معنای گرفتن دنباله چیزی است، مثلاً گفته می‌شود: «ذنبته»، یعنی رسیدم به دم آن و آن را گرفتم. ولی به طور استعاره در هر کاری که عاقبتش ناروا و ناگوار است و به اعتبار دنباله چیزی بکار رفته است و باعتبار بد فرجامی که از گناه حاصل می‌شود، گناه «ذنب» نامیده شده است.^۳ البته معنای اصطلاحی و فقهی «ذنب» همان گناه به معنای مخالفت تکلیف مولوی الهی است. و نیز مراد از «مغفرت» عبارت است از ترک عذاب در مقابل مخالفت نامبرده است، می‌باشد.

«طول» آن چنان که راغب می‌گوید: «اختصاص به نعمت و قدرت پیدا کرده است». ^۴ طبرسی در مجمع البیان در رابطه با «طول» می‌گوید: «به معنای انعامی است که مدتش طولانی باشد». ^۵ پس معنای «ذو الطول» با معنای «منعم» یکی است. و هر دو از اسمای حسنای الهی است، و لیکن ذو الطول اخص از منعم است، چون تنها نعمت‌های طولانی را شامل می‌شود، ولی منعم هم آن را شامل است و هم نعمت‌های کوتاه مدت را. ^۶ اصل این کلمه از «طول» (بر وزن پول) که ضد «عرض» است گرفته شده و تناسب این دو معنی با یکدیگر روشن است، زیرا توانایی مالی و جسمی یک نوع کشش و ادامه و طول قدرت را می‌رساند.^۷

^۱ خلیل بن أحمد، فراهید، العین، قم، انتشارات هجرت، ۱۴۱۰هـ، ذیل ماده «غفر».

– ابن منظور، لسان‌العربی شرب، پیشین، ذیل ماده «غفر».

– فیومی، پیشین، ذیل «غفر».

اسماعیل بن حماد، جوهری، الصحاح اللغه، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۰۷ق.

احمد بن فارس، ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، قاهره، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

^۲ حسین بن محمد، راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، دمشق، الدار الشامیه، ۱۴۱۲هـ، ذیل ماده «غ ف ر».

^۳ راغب اصفهانی، پیشین، ماده «ذنب».

^۴ همان، ذیل ماده «طول».

^۵ فضل بن حسن، طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه گروهی از مترجمان، تحقیق رضا ستوده، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰ش، ج ۸، ص ۵۱۳.

^۶ محمد حسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۶۰.

^۷ مکارم شیرازی، پیشین، ج ۸، ص ۷۴.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در مورد دلیل ذکر این صفات برای خداوند متعال می‌فرماید: «در آیه‌ی مورد بحث بعد از کلمه «علیم» اسمای چهارگانه «غَافِرِ الذَّنْبِ»، «قَابِلِ التَّوْبِ» و «شَدِيدِ الْعِقَابِ»، و «ذِي الطَّوْلِ» را آورد، تا اشاره کرده باشد به اینکه اساس تنزیل این کتاب که مشتمل بر دعوت حق است و دعوت حق هم مبتنی بر علم است، مبنی بر آن حقایقی است که مضامین این اسما اقتضای آن را دارد. توضیح اینکه: عالم انسانی در عین اینکه از نظر برخورداری از نعمت‌های الهی یک عالم است و همه انسان‌ها در آن مشترکند و همه از نعمت‌های مستمر و متوالی او در طول زندگی دنیا برخوردارند، لیکن از حیث زندگی آخرت دو سنخ موجود و دو نوع انسانند: یکی سعید و یکی دیگر شقی و خدای سبحان به جزئیات و خصوصیات خلقش عالم و آگاه است و چگونه ممکن است عالم نباشد؟ و حال آنکه او خالق آنها و فاعل آنهاست و مخلوقات فعل اویند.

پس تنزیل کتاب از ناحیه خدای عزیز و علیم اساسش مبنی بر علم محیط خدا به خلقش می‌باشد، او می‌داند که خلقش محتاج به دعوتی هستند، تا به وسیله آن دعوت قومی هدایت یافته و قومی دیگر با رد آن دعوت گمراه شوند، و باز در نتیجه او قومی را بیمارزد و قومی دیگر را عذاب کند. و نیز او می‌داند که خلقش به دعوتی نیازمندند، تا به وسیله آن نظام معاششان در دنیا منتظم گشته و از طول و انعام او برخوردار گردند و بعد از دنیا هم در دار قرار از برکات آن دعوت منتفع شوند.^۱

ب) جدال و قدرت نمایی کافران، طبلی تو خالی

«جدال» گفت وگویی همراه با کشمکش و به انگیزه غلبه بر دیگری است. و اصل در معنای «جدل» تافتن است، مثلاً می‌گویند: «زمام جدیل» یعنی لگامی که به شدت تائیده شده، و اگر جدال را هم جدال می‌گویند بطوری که راغب گفته، به این اعتبار است که دو طرف مجادله تلاش دارند یکدیگر را بیچاند و از رأی خود برگردانند.^۲

غرور: توهم سرور و خوبی درباره چیزی که خای از این‌هاست ولی هر توهمی غرور نیست زیرا توهم گاهی از ترس از چیزی پدید می‌آید که سبب می‌شود انسان از آن بپرهیزد و این توهم است و غرور نیست.^۳ بنابراین غرور غلطاندازی‌ای است که انسان را به انجام دادن کاری که برایش ضرر دارد و می‌دارد؛ مانند اینکه سراب ببیند و آن را آب پندارد و به اعتماد آن، آب خود را ضایع کند و از تشنگی بمیرد که در اینجا سراب

^۱ . محمد حسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۶۱.

^۲ . راغب اصفهانی، پیشین، ماده «جدل».

^۳ . فضل بن حسن، پیشین، ج ۴، ص ۳۹۴.

او را فریب داده و به تزییع آب واداشته است؛ و فرق آن با خدعه این است که در خدعه جهت درست را از او بپوشاند و او را در اموری ناگوار بیندازد. خدعه پنهان کردن چیزی است که باید آشکار و معلوم باشد.^۱ در کتاب التحقیق آمده: «غرور» پیدایش غفلی است که با تأثیر چیزی دیگر پدید آید. در همه کاربردهای این ریشه دو قید «اغفال» و «تأثیر» ملحوظ است.^۲ و معنای «تقلب در بلاد» این است که: از حالتی از حالت‌های زندگی به حالتی دیگر و از نعمتی به نعمت دیگر منتقل می‌شوند و دارای سلامت و صحت و عافیتند.^۳

کلمه «فَلَا يَغْرُوكَ» تو را فریب ندهد، خطاب به پیامبر عالیقدر اسلام ﷺ است. و منظور از آیات، کلمات قرآن مجید است. پس اگر فرمود «مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ» و نفرمود: «مَا يُجَادِلُ فِي الْقُرْآنِ»، برای این است که جمله دلالت کند بر اینکه جدالی که کفار می‌کنند جدال در حق است که آیات بدان جهت که آیاتند، بر بر حق بودن آن دلالت دارند.^۴

به همین جهت و جهات دیگر بود که خدای مهربان در این آیه از طرفی کفر آنان را ثابت می‌کند و از جهتی هم به خاطر قدرت نمایی و مجادله کفار با آن حضرت به رسول خود دلداری می‌دهد و می‌فرماید: احدی از مردم درباره آیات خدا جدال نمی‌کند مگر کافران. و چون قدرت کافران همانند طبل توخالی است پس ای رسول ما! مبادا فریب این قدرت پوشالی آنان را بخوری و گمان کنی که می‌توانند کاری از پیش ببرند. بدیهی است منظور از این جدالی که آیه آن را مذموم و ناپسند می‌داند آن جدالی است که علیه آیات قرآن مجید باشد. اما جدالی که بر له قرآن و بطور کلی بر له حق و حقیقت باشد نه تنها مذموم نیست، بلکه در جای خود ثابت شده که ممدوح و پسندیده هم خواهد بود.^۵

مقصود از «احزاب» در آیه ۵ آن اقوامی بودند که در مقابل حق و اهل حق، جبهه‌گیری کردند. یعنی یا محمد ﷺ این معرکه و معارضه‌ای که تو با مشرکان داری معرکه و معارضه شخصی نیست. بلکه یک نوع معارضه‌ای است بین حق و باطل و کفر و ایمان است. بنابراین مضمون این آیه شریفه از جهتی اتمام حجت و تهدیدی است برای کافران و مشرکان، و از سوی دیگر دلداری و تسلیتی است برای پیامبر اعظم اسلام ﷺ.

^۴ . عبد الله، جوادى أملی، پیشین، جلد ۱۳، ص ۵۱۵.

^۲ . حسن، مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰ ش، ج ۷، ص ۲۰۷.

^۳ . محمد حسین، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۶۳.

^۴ . محمد حسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۶۲.

^۵ . همان.

هم چنین کفار قریش بر اثر مبارزات دامنه‌دار که با دعوت رسول ۹ می‌نمایند کفر و شرک در قلوب آنان رسوخ نموده مستحق عقوبت و هلاکت هستند و به طور خلود در دوزخ زیست خواهند نمود. و نیز از اجرای عقوبت در این آیه تعبیر به «کلمه» نموده و نیز اضافه به رب نموده که مقتضای صفت ربوبیت ساحت پروردگار این چنین است.^۱

۲-۱-۲. مفاد روایی

اشاره

در ذیل آیه‌ی یک، ۱ در تفسیر البرهان روایت از امام صادق علیه السلام و ۲ قول تفسیری از علی بن ابراهیم قمی ذکر شده است.

روایت امام صادق علیه السلام به نقل از سفیان ثوری است که از کتاب *معانی الاخبار* در باب معنای حروف مقطعه، انتخاب شده است.

در تفسیر قمی ۱ روایت از امام باقر علیه السلام (قسمتی از روایتی است که امام ۷ از آیه ۶ تا ۱۲ را تفسیر فرموده اند که به طور کامل در تفسیر البرهان آمده است). این روایت در نور ثقلین و صافی هم ذکر شده است. و در تفسیر صافی و نور الثقلین ۱ روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مناسبت بحث مجادله در مورد جدال در قرآن از کتاب اکمال الدین شیخ صدوق ذکر شده است. در صافی روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدون ذکر منبع مبنی بر این که جدال در قرآن کفر است ذکر کرده است.

در ذیل این دسته، روایت تفسیری یافت نشد. و روایات این دسته در بحث گونه شناسی بررسی خواهند

شد.

^۱ . محمد حسین، حسینی همدانی، انوار درخشان، تهران، کتابفروشی لطفی، ۱۴۰۴ ق، چاپ اول، ج ۱۴، ص ۲۸۹.

۲-۲. رسالت ملائکه

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۷)
رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۸) وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۹)

کسانی که تخت (جهان‌داری و تدبیر هستی) را بر دوش می‌کشند و کسانی که اطراف آن هستند با ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان می‌آورند، و برای کسانی که ایمان آورده‌اند طلب آمرزش می‌کنند (و می‌گویند: ای) پروردگار ما! رحمت و علم تو بر همه چیز گسترده است پس کسانی را که توبه کردند و راه تو را پیروی کردند بیامرز و آنان را از عذاب دوزخ حفظ کن! (۷) ای پروردگار ما! آنان را در بوستانهای (ویژه بهشت) ماندگاری که به آنان وعده داده‌ای، وارد کن (و نیز) کسانی از پدرانشان و همسرانشان و نسل آنان که شایسته‌اند (را به بهشت وارد کن) [چرا] که تنها تو شکست‌ناپذیر [و] فرزانهای. (۸) و آنان را از بدی‌ها نگاه دار، در آن روز (رستاخیز) هر کس را از بدی‌ها نگاه داری، پس بیقین بر او رحمت آورده‌ای و تنها آن کامیابی بزرگ است. (۹)

اشاره

بعد از آنکه در آیات قبل تکذیب کفار و جدال به باطلشان در آیات خدا را خاطرنشان ساخت و نیز اشاره کرد به اینکه اینها نمی‌توانند خدا را عاجز سازند و خدا از اینان غافل نیست، بلکه منظور او از این دعوت همین است که اینان تکذیب و جدال نکنند، تا از دیگران متمایز و جدا گشته، کلمه عذاب بر علیه آنان حتمی شود، اینک در این آیات به آغاز کلام برگشت کرده، به آنجا که می‌فرمود: نازل کردن کتاب و به پا خاستن دعوت به منظور مغفرت و قبول توبه جمعی و عقاب جمعی دیگر است، در این آیات خاطر نشان می‌سازد که مردم در مقابل این دعوت دو جورند. یک طایفه آنها ایند که ملائکه حامل عرش خدا و طواف کنندگان پیرامون آن برایشان استغفار می‌کنند و آنان عبارتند از: توبه کنندگان که به سوی خدا بر می‌گردند و راه او را پیروی می‌کنند و نیز صلحا از پدران و همسران و ذریه ایشانند.

الف) دعا و استغفار فرشتگان برای مؤمنان و توبه‌کاران

لحن آیات پیشین نشان می‌داد که این آیات هنگامی نازل شده که مسلمانان در اقلیت و محرومیت بودند، و دشمنان در اوج قدرت و دارای سلطه و امکانات فراوان. و به دنبال آن آیات مورد بحث در حقیقت برای این نازل شده که به مؤمنان راستین بشارت دهد که شما هرگز تنها نیستید، هرگز احساس غربت نکنید، حاملان عرش الهی و مقربترین و بزرگترین فرشتگان او با شما همصدا و دوستدار و طرفداران شما هستند، آنها پیوسته برای شما دعا می‌کنند و پیروزیتان را در این عالم و عالم دیگر از خدا می‌طلبند، و این بزرگترین وسیله دلگرمی است برای مؤمنان امروز و آن روز و فردا.^۱

در مفردات راغب آمده، «عرش» در اصل به معنای چیزی است که سقف داشته باشد و به «عرش» جمع بسته می‌شود، مانند «وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا»، و به همین معنا گفته می‌شود «برای درخت مو، عرشی ساختم» یعنی چیزی مثل سقف که همان داربست باشد، درست کردم. سپس می‌گوید: هودجی را هم که برای زنان می‌ساخته‌اند از جهت شباهتی که به داربست داشته، عرش می‌نامیدند، و معنای «عرش البئر» این است که من بر روی چاه سایه‌بان و سقف زدم.^۲ سقف با عرش فرق دارد: سقف تنها همان سطحی است که روی دیوارهاست؛ ولی عرش مجموع سقف و پایه‌های آن است. به داربست‌های درخت مو نیز عرش گویند.^۳

جایگاه زمامدار هم به اعتبار این که بر بلندی و بر پایه‌های بلند آن قرار دارد «عرش» نامیده شده. زیرا تخت مانند چیزی است که سقف دارد. البته شایان ذکر است که در عرش لحاظ ارتفاع و بلندی می‌شود و شاید فقط از جهت اینکه عرش به لحاظ بلندی و ارتفاع متمایز است «عرش» گفته می‌شود که در مقابل آن «کرسی» که به تخت‌های پایه کوتاه گفته می‌شود، وجود دارد.

عطف کردن جمله «وَمَنْ حَوَّلَهُ» بر حاملان عرش، اشعار دارد بر این که حاملان عرش هم از ملائکه‌اند چون در آیه «وَوَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ» تصریح دارد که طواف‌کنندگان پیرامون عرش از ملائکه‌اند.^۴ نحوه حمل و نقل عرش، متناسب است با حمل و نقل عوالم بالا که جز ذات مقدس پروردگار کسی

^۱ مکارم شیرازی، پیشین، ج ۲۰، ص ۲۹.

^۲ راغب اصفهانی، پیشین، ماده "ع ر ش".

^۳ جوادی آملی، پیشین، جلد ۱۲، ص ۲۶۰.

^۴ طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۶۷.

از چگونگی آن آگاه نیست. آنچه قطعی و حتمی است این است که نه عرش پروردگار توانا جسم است، و نه ذات بی‌زوال خدای یکتا که برفراز آن جلوس نماید!^۱

در آیه بعد در ادامه دعاهای حاملان عرش در باره مؤمنان می‌افزاید: «پروردگارا! آنها را در باغهای جاویدان بهشت که به آنها وعده فرموده‌ای داخل کن و همچنین صالحان از پدران و همسران و فرزندان آنها را» ملائکه جمله «إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» را آوردند تا درخواست‌های خود را تعلیل کنند. چرا که لازمه سعه رحمت یعنی عموم اعطا این است که هر چه بخواهد و به هر که بخواهد عطا کند، و کسی جلوگیری نباشد، و این همان «عزت» است، چون عزت، قدرت بر اعطا و منع است. و لازمه‌ی سعه علم او و شمول دامنه علمش به تمامی موجودات این است که علم او به تمامی اقطار و نواحی فعل خودش نافذ باشد و در هیچ جهت جهل نداشته باشد و لازمه داشتن چنین علمی این است که هر عملی می‌کند متقن و از هر جهت درست باشد و این همان حکمت است.

ب) نگره داری مؤمنان از بدی‌ها

دعائی دیگر که فرشتگان و حاملان عرش برای افراد مؤمن و توبه‌کاران می‌کنند این است که می‌گویند: خداوند متعالا! مؤمنان را در عالم آخرت از عموم بدی و عذابها نگاه دار باش!
«سَيِّئَةٌ» از ریشه سو، هر چیزی است که انسان را اندوهگین می‌کند؛ خواه از امور دنیایی باشد یا اخروی و از حالات نفسانی یا بدنی باشد یا از امور خارجی؛ مانند از دست رفتن مال، جاه و فقدان دوستی. سیئه، به معنای کار زشت و ضد حسنه آمده است. گفتنی است که حسنه و سیئه دو قسم است: ۱. خوب و بد از دیدگاه عقل و نقل که هر دو از منابع معرفتی شرع‌اند. که در این مورد همان گناه اصطلاحی می‌باشد و به معنای معصیت است. ۲. خوب و بد به لحاظ طبع انسان که بعضی چیزها خوشایند او و برخی ناخوشایند وی است. و در قرآن بر امور و مصائبی که انسان را بد حال میکند اطلاق می‌شود.^۳
لازم به ذکر است که در قرآن به نتایج معاصی و آثار سوء خارجی و دنیوی و اخروی بدی و گناه، «سَيِّئَةٌ» اطلاق می‌شود. و اگر آثار گناهان «سَيِّئَات» خوانده شده، بدین مناسبت است که کیفر بدی هم بدی است.

^۱ همان.

^۲ راعب اصفهانی، پیشین، ماده "س و أ".

^۳ همان.

^۴ طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۵۱۳.

به دلیل اینکه در آیه قبل سخن از حفظ مؤمنان از آتش جهنم آمده و دوری از تکرار آن، به نظر می‌رسد مراد از «سینات» که ملائکه درخواست حفظ مؤمنین را از آنها کرده‌اند، هراس‌ها و شدایدی است که در روز قیامت همه با آن مواجهند، نه عذاب جهنم. و هر شخص مؤمن را که تو در آن روز از هر نوع بدی و عذابی نگاهداری کنی به راستی که به وی ترحم و تفضل کرده‌ای. و هر کس در آن روز مورد ترحم و فضل تو قرار گیرد به رستگاری بزرگی دست یافته است.

۲-۲-۲. مفاد روایی

اشاره

در البرهان ذیل این دسته از آیات ۱۸ روایت آمده است.

۲ روایت از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که از ابو ایوب انصاری و عبد الرحمن نقل شده است.

۲ روایت از حضرت علی عَلِيٍّ که یکی از اصبع بن نباته و دیگری حدیثی مرفوع از محمد بن برقی است.

۶ روایت از امام باقر عَلِيٍّ که ۴ تا از این روایات از جابر و یکی از آنها از ابوالجارود و یکی از محمد بن مسلم نقل شده است.

۵ روایت از امام صادق عَلِيٍّ که ۴ روایت آن از ابوبصیر و یک روایت آن از حماد نقل شده است.

۲ روایت از امام رضا عَلِيٍّ که ۱ روایت از صفوان بن یحیی و دیگری از صالح هروی نقل شده است.

یک روایت مرفوع در این دسته قرار دارد.

از این ۱۸ روایت ۵ روایت از *اصول کافی* که ۲ روایت از *باب عرش و کرسی در کتاب توحید* انتخاب شده. در *باب عرش و کرسی* کتاب *کافی* ۳ روایت مرتبط به این آیات است که در *البرهان* ۲ روایت آورده شده است. و روایت اول *کافی* در این *باب* در *البرهان* در ذیل این آیات به صورت کامل آورده نشده است. البته این ۳ روایت در ذیل دیگر آیات مربوط به *عرش الهی* در تفسیر *البرهان* ذکر شده است.

۲ روایت از *روضه کافی* و ۱ روایت از *باب توبه کتاب ایمان و کفر* انتخاب شده است.

۶ روایت را از کتاب *تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العتره الطاهره* که تمام احادیث این کتاب در تفسیر

این آیات ذکر شده است.

و از مناقب ابن شهر آشوب ۲ روایت ، تفسیر قمی ۲ روایت و عیون اخبار الرضا ۱ روایت را ذیل این دسته از آیات ذکر کرده‌اند.

در این بخش دو روایت اول در البرهان بررسی می‌شوند. به دلیل مطرح شدن چندین موضوع و اهمیت آنها در این دو روایت، روایات موضوع بندی شده‌اند. که در ذیل به این موضوعات اشاره می‌شود. (به عبارتی ذیل عناوین، روایات جدید مطرح نشده بلکه موضوعات مشترک در این دو روایت دسته بندی شده است)

الف) عرش الهی و عدم محمول بودن خداوند متعال بر آن

در زمان ائمه علیهم‌السلام برخی از افراد با کنار هم گذاشتن ظاهر آیات مربوط به «عرش الهی» به این نتیجه می‌رسیدند که خداوند متعال به صورت جسمانی بر روی عرشی قرار دارد و توسط فرشتگانی عرش و بالتبع خداوند متعال حمل می‌شود. و با این سؤال خدمت امامان معصوم علیهم‌السلام می‌رسیدند که آیا خداوند متعال حمل می‌شود؟ جائلیق یکی از این افراد است که با این سؤال خدمت حضرت علی علیه‌السلام رسید که آیا خداوند متعال عزتمند و والا عرش را حمل می‌کند یا عرش او را؟ در بحار الانوار آمده است، جائلیق به فتح ثا رئیس نصاری در مدینه است.^۱ امام علی علیه‌السلام در پاسخ او می‌فرمایند: خداوند متعال تبارک و تعالی حامل تمام موجودات، اعم از عرش و حاملان عرش و آسمان‌ها و زمین و آنچه در آنها و میان آنها است، می‌باشد.

امام علی علیه‌السلام در معنای حامل بودن خداوند متعال، حمل را به معنای تحلیلش اخذ کرده‌اند، و آن را به قیام وجود اشیا به خدای تعالی تفسیر کرده‌اند، و پر واضح است که اوست حامل و نگه‌دارنده و حافظ تمامی موجودات. امام علی علیه‌السلام برای تفسیر خودشان به آیه‌ی ۴۱ سوره فاطر که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَ لَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» استشهاد کردند. و معنای حمل را از این آیه گرفته‌اند که خداوند متعال تعالی است که آسمان‌ها و زمین را نگه می‌دارد که زائل نشوند و اگر زائل شوند جز او هیچکس آنها را نگه نمی‌دارد.^۲

^۱ . مجلسی، بحار الأنوار، پیشین، ج ۵۵، ص ۱۱.

^۲ . محمد بن، یعقوب، کلینی، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامية، چهار، ۱۳۶۵ ش، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۱: عن أحمد بن محمد البرقی، رفعه، قال: سأل الجائلیق أمير المؤمنين (عليه السلام)، فقال له: أخبرني عن الله عز و جل، يحمل العرش أم العرش يحمله؟ فقال: أمير المؤمنين (عليه السلام): «الله تعالی حامل العرش و السماوات و الأرض، و ما فيهما و ما بينهما، و ذلك قول الله عز و جل: إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَ لَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا».

امام علی علیه السلام در این روایت علاوه بر اثبات محمول بودن تمامی موجودات و قائم بودن وجود آنها به وجود خداوند متعال، برای تأکید و تکمیل استدلال خود بر تنزیه خداوند متعال از تعلق به چیزی در وجود مقدسش چنین می‌فرماید که: «و او حیات هر چیز و نور هر چیزی است»^۱ و این به منزله تعلیلی است که علت و چرایی جمله قبل را که فرموده بود: «پس هر چیزی محمول خدای تعالی است» بیان می‌کند، و حاصل آن این است که: خدای تعالی کسی است که به وسیله او هر چیزی هست می‌شود، و به وسیله او هر چیزی از چیز دیگری متمایز می‌گردد، و راه مخصوصی که آن موجود در مسیر وجود خود دارد از راهی که سایر موجودات دارند مشخص می‌شود، پس موجودات عالم از ناحیه خود مالک هیچ چیزی نیستند، بلکه خدای سبحان مالک آنها و حامل وجود آنها است.

بنابراین حامل هر چیزی عبارتست از آنچه که آن چیز بدان قائم است خواه با واسطه باشد خواه بی واسطه. و در قیام با واسطه قائم یک چیز به چیز دیگری قائم است و قائم قائم، قائم به آن چیز است و چون تسلسل محال است ناگزیر باید به چیزی که به ذات خود بریاست منتهی بشود و این کسی جز، ذات اقدس الهی نمی‌باشد و در این صورت تمام موجودات و افعال و حالات و صفات آنها، هم محمول خود آنهایند و هم از این جهت که با واسطه منتهی به خداوند متعال می‌شوند و قائم به وجود او، محمول اویند.^۲

و در پایان حدیث با برگشت به صدر کلام خود می‌فرماید: «چگونه امکان دارد که حاملان عرش، که خود زنده به حیاتی هستند که از خداوند متعال دریافت می‌کنند و به عبارت دیگر قائم به وجود او هستند، خداوند متعال را حمل کنند؟»^۳

امام با بیان اینکه حاملان عرش زنده به حیات از سوی از خداوند متعال هستند، تلویحا اشاره می‌کنند که اگر فرض بشود آنها حامل خداوند متعال باشند، دور باطل پیش می‌آید چرا که آنها وجود و قوام وجود خویش را از خداوند متعال دارند. و چون دور، باطل و محال است، بنابراین مقدر و فرض اینکه حق تعالی محمول باشد و حاملان حمل کننده او، محال است و این همان مطلوبست.

۱. همان، ح ۲: و کل محمول یحمله الله بنوره و عظمته و قدرته، لا یستطیع لنفسه ضرا و لا نفعا، و لا موتا و لا حیاة و لا نشورا فکل شیء محمول، و الله تبارک و تعالی الممسک لهما أن تزولا، و المحيط بهما، و هو حیاة کل شیء، و نور کل شیء... .

۲. ملاصدرامحمد بن ابراهیم شیرازی، شرح اصول کافی، ترجمه و تعلیق محمد خواجوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران، ۱۳۶۹ ش.

۳. بحرانی، پیشین، ج ۴، ص ۷۴۴، ح ۱: و کیف یحمل حملة العرش الله، و بحیاته حییت قلوبهم، و بنوره اهتدوا إلى معرفته!.

وابستگی کامل شی به قائم خود از هر جهت است و حتی شئونات و سکنات و اعمال و رفتار و درونیات آن موجود را در بر می‌گیرد. و تمام امور موجودات و تدابیر آنها به خداوند متعال و عرش آن که همان عظمت و قدرت خداوند متعال است بازگشت می‌کند. حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرمایند: «منظور از عرش آن علمی است که خداوند متعال به حاملین عرش داده، و آن نوری است از نور عظمتش، پس به عظمت و نورش دل‌های مؤمنین را بینا کرده، و به عظمت و نورش نادان‌ها دشمنش می‌دارند، و به عظمت و نورش همه موجودات در آسمان و زمین در صدد جستجوی راهی به سوی او هستند، و برای یافتن آن راه دست به کارهای مختلف زده و ادیان گوناگونی را به وجود می‌آورند، سپس همه موجودات محمول‌هایی هستند که خداوند متعال آنها را به نور و عظمت و قدرتش حمل می‌کند، و خود آنها قادر بر تحصیل ضرر و نفع و مرگ و زندگی و بعث خود نیستند.»^۱ این جملات اثبات می‌کند که به طور کلی نظام جمیع موجودات عالم از آنجا است حال چه موجودات خودشان بدانند و یا از آن غافل باشند.

امام رضا علیه السلام هم در روایتی در ذیل این آیه در پاسخ به این سؤال که «الذین یحملون العرش» چگونه تفسیر می‌شود؟ بعد از توضیحاتی در مورد عرش می‌فرمایند: «... و العرش و من یحمله و من حول العرش، و الله الحامل لهم، الحافظ لهم، الممسک القائم علی کل نفس، و فوق کل شی، و علی کل شی» «خداوند متعال، عرش و حاملان آن و همه آن کسانی که پیرامون آن هستند حمل و حفظ می‌نماید. چرا که خداوند متعال نگه دارنده و اداره کننده همه‌ی جان هاست. او برتر و بالاتر از هر چیزی است.»

امام علیه السلام به صراحت بیان می‌فرمایند که حمل چیزی به معنای حفظ آن چیز است. به عبارتی امام علیه السلام در اثبات حامل بودن خداوند متعال برای عرش گویا از قیاس منطقی به شکل زیر استفاده می‌کنند:

- هر مخلوقی قائم به وجود خداوند متعال است که این همان معنای حمل است (اثبات به وسیله دلایل اثبات واجب الوجود)

- عرش و حاملان آن مخلوق اویند.

- نتیجه: خداوند متعال حامل عرش و حامل حاملان آن است.

^۱ . همان: و ذلك نور من عظمته، فبعظمته و نوره أبصر قلوب المؤمنین، و بعظمته و نوره عاداه الجاهلون، و بعظمته و نوره ابتغى من فی السماوات و الأرض، من جمیع خلائقه إلیه الوسيلة بالأعمال المختلفة، و الأديان، المشتبهة، و كل محمول یحمله الله بنوره و عظمته و قدرته، لا یستطیع لنفسه ضرا و لا نفعا، و لا موتا و لا حياة و لا نشورا فكل شیء محمول... .

در ادامه امام علیه السلام می‌فرماید: «و فوق کل شیء، و علی کل شیء» گویا امام علیه السلام فرموده‌اند که حامل، باید از هر جهتی بر محمول خود احاطه و برتری داشته باشد. و تنها خداوند متعال است که از هر جهتی بر بندگان برتری دارد؛ بنابراین تنها خداوند متعال که حامل موجودات است.

امام رضا علیه السلام در ابتدای این روایت برای رد محمول خداوند متعال و حمل او توسط موجودات و آفریده‌های او از مقوله الفاظ استفاده می‌کنند و می‌فرمایند: «هر محمولی مفعول و اضافه شده به غیر و نیازمند است. و محمول در لفظ دلالت بر نقص و حامل که اسم فاعل است دلالت بر مدح دارد. همان طوری که بالا و برتر اسم مدح و پائین و پست اسم نقص می‌باشند.»^۱

در ادامه امام رضا علیه السلام با استفاده از آیه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»^۲ [نامهای نیکو به خداوند متعال اختصاص دارد، پس او را با آنها بخوانید] استدلال دیگری بر رد محمول خداوند متعال تقریر می‌کنند و می‌فرمایند: «محمول، از اسما و نام‌های نیکویی که به خواندن آنها دستور داریم نمی‌باشد، چرا که در هیچ کتابی از کتابهای فرو فرستاده شده بر مردم نیامده است. و هرگز شنیده نشده است که فردی که به خداوند متعال ایمان داشته باشد و او را بزرگ بدارد، در دعایش گفته باشد: یا محمول. و نخوانده شدن خداوند متعال در هیچ جا و به وسیله هیچ مؤمنی نشان از این دارد که این اسم از اسما خداوند متعال تعالی نیست چرا که نیکو نیست و دلالت بر نقص و نیاز میکند که در واجب الوجود نه نقص و نه نیاز راه ندارد.

برای رد محمول بودن خداوند متعال علاوه بر آن با استفاده از آیات محکم و دلایل استوار عقلی می‌توان اثبات کرد که حمل موجودات توسط خداوند متعال و همچنین عرش و استوای خداوند متعال بر آن به معنای معمولی و جسمانی آنها نیست چرا که اگر این چنین باشد خداوند متعال متصف به صفات موجودات می‌باشد. آن چنان که امام صادق علیه السلام در جواب آن شخص که گفت مردم درباره‌ی آیه «وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» می‌گویند عرش بر بالای آب و خداوند متعال بر بالای عرش قرار دارد، فرمود: اینها به خدا دروغ بسته‌اند، زیرا معنای حرفشان این است که خداوند متعال به صفات مخلوقات متصف بوده و مانند آنها محمول چیزی می‌باشد، و این باطل است.

^۱ . همان، ج ۲: قال له: أفتقر أن الله محمول؟ فقال أبو الحسن (عليه السلام): «كل محمول مفعول مضاف إلى غيره محتاج، و المحمول اسم نقص في اللفظ، و الحامل الفاعل، و هو في اللفظ مدحة، و كذلك قول القائل فوق و تحت، و أعلى و أسفل...»
^۲ اعراف/۱۸۰.

این طایفه از مسلمین را که عرش و مباحث مربوط به آن را جسمانی می‌دانند «مشبهه» می‌نامند، و در سخافت و بطلان عقیده‌شان همین بس که کتاب و سنت بر خلاف صریح عقیده آنان پروردگار را منزه‌تر از آن می‌داند که با خلقی از خلائقش در ذات و یا صفات و یا افعال شباهت داشته باشد.

دلیل دیگری که می‌توان بر رد محمول بودن خداوند متعال گرفت به بیان امام صادق علیه السلام این است که محمول بودن خداوند متعال مستلزم این است که چیزی بزرگتر و قوی‌تر از خدای تعالی باشد تا بتواند او را حمل کند. و این عین نقص و نیاز است و از ساحت حق تعالی به دور.

در این که منظور از عرش خدا چیست؟ حضرت علی علیه السلام در پاسخ به سؤالات جاثلیق در رابطه با عرش می‌فرماید: «عرش به معنای علمی است که خداوند متعال به حاملین عرش داده، و آن نوری است از نور عظمتش، پس به عظمت و نورش دل‌های مؤمنین را بینا کرده، و به عظمت و نورش نادان‌ها دشمنش می‌دارند، و به عظمت و نورش همه موجودات در آسمان و زمین در صدد جستجوی راهی به سوی او هستند، و برای یافتن آن راه دست به کارهای مختلف زده و ادیان گوناگونی را به وجود می‌آورند»^۱ و همچنین امام رضا علیه السلام آن را به اسم دانش و قدرت تفسیر فرموده‌اند. در بحار الأنوار از امام صادق علیه السلام نقل شده ایشان در تفسیر آیه «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» فرموده‌اند: آسمان‌ها و زمین و آنچه ما بین آنهاست در کرسی است و عرش همان علم است که احدی حدود را نمی‌فهمد.^۲ و یا در حدیثی دیگر امام صادق علیه السلام می‌فرماید: عرش همان علم است که خداوند متعال انبیا و رسولانش را بر آن اطلاع داده است.^۳

البته مراد از این علم آن معنایی نیست که از این لفظ به ذهن عوام می‌رسد، عوام از لفظ علم همان علم حصولی را می‌فهمند که عبارت است از صور نفسانی. امام علی علیه السلام برای رفع این توهم در توضیح کلام خود می‌فرماید: «مراد از این علم، نور عظمت و قدرت پروردگار است» که به اذن خداوند متعال برای این حاملین حاضر و شهود شده و همین حضور است که آن را حمل می‌نامیم، و لذا، بدون هیچ منافاتی هم برای حاملین

^۱ . فقال أمير المؤمنين (عليه السلام): «إن العرش خلقه الله تعالى من أنوار أربعة: نور أحمر منه احمرت الحمرة، و نور أخضر منه اخضرت الخضرة، و نور أصفر منه اصفرت الصفرة، و نور أبيض منه ابيض البياض، و هو العلم الذي حمله الله الحمله، و ذلك نور من عظمته، فبعظمته و نوره أبصر قلوب المؤمنين، و بعظمته و نوره عاداه الجاهلون، و بعظمته و نوره ابتغى من فى السماوات و الأرض،
^۲ . بحار الأنوار، ج ۴، ص ۸۹ باب العلم و كلفيته و الآيات الواردة فيه: [التوحيد] أبى عن على عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله ع فى قول الله عز و جل وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فَقَالَ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَ مَا بَيْنَهُمَا فى الكُرْسِيِّ وَ العرشُ هُوَ العِلمُ الذى لا يقدر أحد قَدْرَهُ.

^۳ . صدوق، معانى الاخبار، پیشین، ص ۲۹.

حمل است و هم برای خدای تعالی هم چنان که افعال ما در عین این که حاضر است نزد خود ما و محمول است برای ما، حاضر نزد خدا و محمول برای او نیز هست، چون مالک افعال ما او است و او آن را به ما تملیک نموده است.^۱

از کلام حضرت علی علیه السلام فهمیده می‌شود که نور عظمت و قدرت الهی که جمیع اشیا به وسیله آن به وجود و به ظهور آمده‌اند همان عرشی است که به ما دون خود احاطه دارد، و نیز همان نور عبارت است از ملک خدا نسبت به ما دون عرش، و این نور را هم خدای تعالی حامل است و هم کسانی که این نور برایشان ظاهر شده، پس خدای تعالی حامل آن نور و حامل حاملین آن است.

و به فرموده امام رضا علیه السلام خداوند متعال با واگذاری این حمل که به معنای ظهور علم و قدرت بر این حاملان است آنها را به بندگی خود درآورده است. بنابراین حاملان عرش الهی حاملان علم اویند، و هر قدر انسان یا فرشتگان علم بیشتری داشته باشند سهم بیشتری در حمل این عرش عظیم دارند.

۲-۲-۳. مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی

دو روایتی که در بیان محمول نبودن خداوند متعال در ذیل این آیات ذکر شد مطالب نابی درباره مفهوم حمل و عرش و ملکوت در برداشت. و ما را در ترسیم معنای درست از عرش و استوای خداوند متعال بر آن راهنمایی شایان نموده است. البته معنایی که از عرش در روایات به آن اشاره شده است مفسران با در کنار هم قرار دادن آیات مربوط به عرش الهی به آن رهنمون شده‌اند و این روایات تأییدی بر نظرات آنان می‌باشد. مطلب جدید در روایات نسبت به مفاد ظاهری این است که امام علی علیه السلام معنای حامل بودن خداوند متعال برای موجودات مترادف معنای امساک و حافظ و نگه دارنده تمام هستی و موجودات بیان می‌کنند. و در معنی تحلیلی «حامل» از آیه ۴۱ سوره فاطر کمک می‌گیرند.

^۱. طباطبایی، پیشین، ج ۸، ص ۲۰۴.

۲-۳. خشم خداوند نسبت به کافران

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ (۱۰) قَالُوا رَبَّنَا
أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (۱۱) ذَلِكَ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ
إِنْ يُشْرَكَ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ (۱۲) هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا
مَنْ يُنِيبُ (۱۳) فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱۴) رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ
أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (۱۵) يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ
لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۱۶) الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظَلَمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۷) وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ
الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينٍ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَا شَفِيعٍ يُطَاعُ (۱۸) يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفَى
الصُّدُورُ (۱۹) وَ اللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۲۰)

کسانی را که کافر شدند روز قیامت صدا می‌زنند که عداوت و خشم پروردگار نسبت به شما از عداوت و خشم خودتان نسبت به خودتان بیشتر است، چرا که دعوت به سوی ایمان می‌شدید ولی انکار می‌کردید. (۱۰) آنها می‌گویند: پروردگارا! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی، اکنون به گناهان خود معترفیم، آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ) وجود دارد؟! (۱۱) این بخاطر آن است که وقتی خداوند متعال به یگانگی خوانده می‌شد انکار می‌کردید، و اگر کسانی برای او شریک قائل می‌شدند ایمان می‌آوردید، هم اکنون داوری مخصوص خداوند متعال بلند مرتبه و بزرگ است (و شما را به حکمت خود کیفر می‌دهد). (۱۲) او کسی است که نشانه‌هایش را به شما می‌نماید، و از آسمان برای شما «روزی» فرو می‌فرستد و جز کسی که (به سوی خدا) باز می‌گردد متذکر نمی‌شود. (۱۳) پس خدا را در حالی که دین (خود) را برای او خالص گردانیده‌اید، بخوانید و گرچه کافران ناخشنود باشند. (۱۴) (خدا) بالا برنده رتبه‌های (مردم و) صاحب تخت (جهانداری و تدبیر هستی) است، روح (وحی) را از فرمان خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد القا می‌کند، تا (مردم را) نسبت به روز ملاقات (رستاخیز) هشدار دهد. (۱۵) (همان) روزی که آنان آشکار می‌شوند [و] هیچ چیز از آنان بر خدا پنهان نخواهد ماند (و گفته می‌شود): امروز فرمانروایی فقط از آن کیست؟ (و پاسخ آید که) تنها از آن خدای یگانه چیره است. (۱۶) امروز هر شخصی در برابر آنچه کسب کرده است پاداش داده می‌شود امروز هیچ ظلمی نیست که خدا حسابرسی سریع است. (۱۷) و آنان را نسبت به روز نزدیک (رستاخیز) هشدارده، هنگامی که دل‌ها (و جانها) نزد گلوگاه‌ها (رسد). در حالی که فروبرندگان خشم (خویش) اند برای ستمکاران هیچ (دوست) گرم نزدیک و شفاعتگری که (سخنش) اطاعت شود، نیست. (۱۸) (خدا) چشم‌های خیانتکار و آنچه را سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند. (۱۹) و خدا به حق

داوری می‌کند، و جز او کسانی (از معبودان) را که می‌خوانند در مورد هیچ چیزی داوری نمی‌کنند (چرا) که تنها خدا شنوا [و] بینای (حقیقی) است. (۲۰)

اشاره

در دسته‌ی آیات قبل اشاره شد که مردم در مقابل نزول قرآن و دعوت آن، دو گروه می‌شوند. که آیات قبل گروه اول را توصیف کرد. و در این آیات بیان می‌شود که گروه دوم کسانی هستند که به جرم کفر ورزیدن به توحید، اهل عذابند. و در ادامه با بیان مباحث در رابطه با توحید و معاد به انذار آنها می‌پردازد.

۱-۳-۲. مفاد ظاهری

الف) فرار از خشم خداوند با اعتراف به گناهان

خدای تعالی بعد از آنکه پاره‌ای از آثار ایمان مؤمنین را برشمرد، اینک به سراغ کفار برگشته، پاره‌ای از آثار سوئی که از جهت کفر دارند، برای آنان برمی‌شمارد.

«مقت» در العین و مفردات و مصباح آمده: «المقت بغض من أمر قبیح رکه، فهو مقیت» بغض شدید درباره کسی است که کار زشت می‌کند.^۱ نهایه آن را بغض و بغض شدید معنا کرده‌اند.^۲ اما مقایس اللغه آن را دارای یک اصل به معنای «زشتی و قباحت» می‌داند.

ظاهر آیه‌ی ۱۰ و آیه‌ی بعدش این است که: ندایی که در این آیه حکایت می‌کند، ندایی است که کفار در آخرت و بعد از داخل شدن در آتش به آن ندا می‌شوند. آن هنگامی که عذاب کفر خود را می‌چشند و می‌فهمند که کفرشان در دنیا در حقیقت خشم گرفتن بر خودشان بوده است، آن روزی که از طرف انبیا دعوت می‌شدند به سوی ایمان و آن دعوت را مسخره می‌کردند، به دست خود این آتش را برای خود افروختند و خویشان را به هلاکت دائمی دچار کردند.

^۱ . راغب، پیشین، ذیل ماده (م ق ت).

– فراهیدی، پیشین، ذیل ماده (م ق ت).

.فیومی، پیشین، ذیل ماده (م ق ت).

^۲ .ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، تحقیق طاهر أحمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، قم، انتشارات دار التفسیر،

۱۳۸۴ش، پیشین، ذیل ماده (م ق ت).

کافران بعد از استقرار در جهنم و شنیدن ندای خداوند متعال در مورد عذابشان به سبب تضرع و إلتجا به خداوند متعال که هدفشان فرار از این عذاب است، دو اعتراف می‌کنند. نخست یقینشان در مورد مسأله معاد را بیان کردند. اینان در دنیا ایمانی به بازگشت به سوی خداوند متعال نداشتند و روز حساب را انکار و فراموش کرده بودند و همین فراموشی باعث افسار گسیختگی آنان در گناهان بود. اما بعد از دو بار امانت و دو بار زنده شدن به معاد یقین پیدا کردند و در مرحله دوم به گناهانشان اعتراف می‌کنند. آری! در آنجا پرده‌های غرور و غفلت کنار می‌رود، و چشم حقیقت بین انسان باز می‌شود، لذا چاره‌ای جز اعتراف به گناه ندارد.

و مراد از اینکه گفتند: «**أَمَّنَّا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْنَا اثْنَتَيْنِ**» - دو بار ما را میراندی و دو بار زنده کردی» به طوری که علامه طباطبایی و برخی از مفسران دیگر گفته‌اند میراندن در آخرین روز زندگی دنیا و زنده کردن در برزخ است و سپس میراندن از برزخ، و زنده کردن در قیامت برای حساب است. چون اگر زندگی در برزخ نبود، دیگر میراندن دومی تصور صحیحی نداشت، چون هم میراندن باید بعد از زندگی باشد و هم احیا باید بعد از مردن و هر یک از این دو باید مسبوق به خلافش باشد و گرنه «اماته» و «احیا» نمی‌شود. در نتیجه زندگی دارای سه مرحله می‌شود: یکی زندگی در دنیا، دوم در برزخ، سوم در قیامت، و کفار در این کلام خود متعرض حیات دنیوی نشده‌اند و علتش این است که: مرادشان از احیا آن احیایی بوده که باعث پیدا شدن یقین به معاد گشته، و آن عبارت است از احیای در برزخ، و احیای در قیامت. و اما زندگی دنیا هر چند که آن هم احیا است و لیکن به خودی خود باعث پیدا شدن یقین به معاد نیست، به شهادت اینکه کفار تا چندی که در دنیا بودند نسبت به معاد در شک و تردید بودند^۱

ب) علت عذاب کافران

خطاب «ذلکم» در آیه‌ی ۱۲ به کفار است و موطن این خطاب روز قیامت است. و اشاره به حالت شدت و سخت کفار است. مضمون و محتوای این آیه‌ی شریفه از طرفی تعلیل و دلیلی است برای محکومیت کافران که خواهان خروج از دوزخ خواهند شد. و از سوی دیگر برای حاکمیت پروردگار که کافران را به جزای اعمال کافرانه خودشان می‌رساند. به عبارتی دیگر این آیه بیان دشمنی کفار با حق و با دین توحید است، چون کفار چنین بوده و هستند که به هر چیزی و هر دعوتی که بویی از توحید در آن باشد کفر می‌ورزند، و هر عقیده‌ای را که نشانه‌ای از شرک در آن باشد می‌پذیرند، در نتیجه وضعشان چنین است که برای خدا هیچ حقی و حرمتی قایل

^۱ طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۷۴.

نبوده، و جانب حق سبحانه را به هیچ وجه رعایت نمی‌کنند، خدای سبحان هم رحمت خود را بر آنان حرام کرده، در احکام خود هیچ رعایتی از جانب آنان نمی‌کند. در پایان آیه برای یأس کامل کافران می‌فرماید چون او «علی» و «کبیر» است نه مغلوب کسی می‌گردد، نه توصیه‌ای در او مؤثر می‌شود، و هیچ راه فراری در برابر حکمش وجود ندارد.^۱

ج) انذار کافران با ربوبیت تکوینی و تشریحی خداوند

در این آیات برای انذار کافران بر مساله توحید احتجاج شده است. واژه «آیاتِه» کلیه قدرت نمائی‌های خدای توانا را فرا می‌گیرد؛ چه آیات تکوینی و چه آیات تشریحی. این جمله اشاره به این معنا می‌کند که آن معبودی که آیات هستی بر ربوبیت و الوهیت او دلالت می‌کند و انبیا و رسولان هم با دعوت خود و معجزاتشان آن آیات را تأیید می‌کنند، خدای سبحان است. به عبارتی لازمه‌ی خدا بودن نشان دادن آیات و هدایت انسان است.

جمله «وَوَيْزُلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا» هم، حجتی دیگر بر یگانگی خدای تعالی است، و این حجت از جهت رزق اقامه شده، می‌فرماید: رزق دادن به بندگان یکی از شؤون ربوبیت و الوهیت است و چون همه می‌دانند که رزق از ناحیه خداست، نه از ناحیه شرکای ایشان، پس تنها او رب و اله است.

«فا» در کلمه «فَادْعُوا» برای نتیجه و تفریع است. و با استفاده از آیه‌ی قبل گویا این چنین فرموده: وقتی آیات بر وحدانیت خدای تعالی دلالت کرد و معلوم شد که تنها رازق او است، پس ناگزیر بر شما است که خدا را با اخلاص بپرستید، و کفار را به حال خودشان واگذارید، چون از این دین کراهت دارند.

آیه‌ی ۱۵ حاکی از قدرت و تدبیر خداست، مراد از «رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ وَ ذُو الْعَرْشِ» بیان مقام و تسلط خداست یعنی او بلند درجات و صاحب حکومت بر کائنات است یا صاحب عرش است که مصدر فرمان‌های اداره جهان است.

«يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» به امر رسالت که یکی از شؤون آن انذار است، اشاره دارد. و اگر روح را به قید «من امره» مقید کرد، برای این است که دلالت کند بر اینکه مراد از «روح» همان روحی است که در آیه «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا»^۲، بدان اشاره فرموده است.

۱. طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۷۸.

۲. نحل / ۲.

در نتیجه مراد از القای روح بر هر کس که خدا بخواهد، نازل کردن آن با ملائکه وحی است بر آن کس. و مراد از جمله «مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» رسولانی هستند که خدا ایشان را برای رسالت خود برگزیده است. «لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ»، منظور از «یوم التلاق» روز قیامت است وجه تسمیه آن را گفته‌اند: ملاقات خلق با خلق، ملاقات مخلوق با خالق، ملاقات اهل آسمان و زمین، ملاقات ظالم با مظلوم، ملاقات انسان با عملش.^۱

د) توصیفات برای روز قیامت و انداز بوسیله این توصیفات

آیه‌ی شریفه ۱۶ کلمه «یوم التلاق» را تفسیر می‌کند، می‌فرماید: یوم التلاق روزی است که باطن مردم ظاهر می‌شود. جمله «يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ» اشاره است به از بین رفتن هر سببی که در دنیا حاجب و مانع از درک حقایق بود. و جمله «لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ» تفسیر همان بروز برای خداست و معنای آن را توضیح می‌دهد، و می‌فهماند که دلها و اعمالشان همه زیر نظر خدا بوده، ظاهر و باطنشان برای خدا ظاهر بوده و آنچه به یاد دارند و آنچه فراموش کرده‌اند، همه برای خدا مکشوف و هویدا است.

«لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» این جمله سؤال و جوابی است از ناحیه خدای سبحان که با این سؤال و جواب حقیقت روز قیامت را بیان می‌کند که روز ظهور ملک و سلطنت خدا بر خلق است، ملک و سلطنت علی الاطلاق

علامه طباطبایی ذیل آیه‌ی ۱۷ فرموده: منظور از ظلم، ظلمی است که ناشی از خطا و اشتباه باشد و جزای کسی به کس دیگری داده شود، خدا در نفی این ظلم فرموده که خدا سریع الحساب است، محاسبه او وقتی نمی‌برد تا خطایی به وقوع رسد، اما ظلم عمدی معلوم است که نخواهد بود، زیرا به هر کس عمل خودش خواهد رسید.^۲

از نام‌های قیامت «یوم الازفة» است. تعبیر به «ازفة» از قیامت به خاطر نزدیکی آن و تنگی وقت است، زیرا این واژه از کلمه «ازف» (بر وزن نجف) به معنی «تنگی وقت» گرفته شده است.^۳ «الْقُلُوبُ لَدَى الْخَنَاجِرِ» آمدن قلب به حلقوم کنایه از کثرت وحشت است، انسان در موقع وحشت و فرار، تنگ نفس می‌شود و احساس می‌کند که قلبش بالا آمده و وارد حلقوم می‌شود. «کاظمین» یعنی پر از اندوه و اندوه خود را فرو می‌برند. در آن روز نه دوستی دارند که دلش بر آنها بسوزد و نه شفاعتگری که به حرفش گوش داده شود.

^۱ طباطبایی، پیشین، خلاصه ای از تفسیر المیزان در ذیل آیات. ج ۱۷، ص ۴۸۰-۴۸۴.

^۲ همان، ص ۴۸۵.

^۳ راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده (أ ز ف).

در جمله «عَلِمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ» از نظر ترکیب نحوی دو احتمال وجود دارد: نخست اینکه «خائنة» معنی مصدری دارد و به معنی «خیانت» است، (مانند کاذبة و لاغية که به معنی کذب و لغو است) این احتمال نیز داده شده است که از قبیل تقدیم صفت باشد و در اصل «الأعين الخائنة» بوده که به این ترتیب «اسم فاعل» می‌باشد. لازمه‌ی آن این است که علم خدا به «خائنة الاعین» به معنای معرفت باشد و معنای آیه چنین باشد که: خدا چشم‌های خائن را می‌شناسد. علامه طباطبایی در ذیل این آیه رأی اول را صحیح می‌داند.

ظاهراً این آیه «وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَ...» استدلال دیگری است بر توحید و تسلط خدا زیرا لازمه معبود بودن، حکم در میان بندگان و حکم در کارهای خوب و بد آنهاست این قضاوت به حقّ درباره خداست که حقّ هر صاحب حقّ را به خودش می‌رساند، معبودهای باطل چنین کاری نتوانند کرد، إِنَّ اللَّهَ ... تَعْلِيلٌ يَقْضِي بِالْحَقِّ است زیرا که شنوا و بینای واقعی اوست و اعمال بندگان را می‌شنود و می‌بیند. آیات گذشته آنها ایجاب می‌کند به طور مخلد در دوزخ باشند، با این حال بازگشت به دنیا امکان پذیر نیست.^۱

۲-۳-۲ مفاد روایی

اشاره

در ذیل آیات ۱۰-۱۲، ۸ روایت در تفسیر البرهان آمده است. که ۲ روایت از آنها یعنی روایت ۱۷ و ۱۸ در دسته قبلی هم بودند و در این ۲ روایت امام باقر ۷ از آیه ۶ تا آیه ۱۲ را تفسیر کرده‌اند.

از این ۸ روایت ۳ روایت از امام باقر عليه السلام که ۲ روایت از جابر بن یزید و ۱ روایت از محمد بن سلام نقل شده است.

۴ روایت از امام صادق عليه السلام که از ولید بن صبیح و زید بن حسن و محمد بن حمدان نقل شده است. یکی از این روایات بی سند از امام عليه السلام در تفسیر قمی نقل شده است.

در ذیل این دسته ۱ قول تفسیری منسوب به علی بن ابراهیم قمی بدون استناد آن به حضرات معصومین عليهم السلام آمده است.

۱. مکارم شیرازی، پیشین، ج ۲۰، ص ۴۶.

۱ روایت از کافی از کتاب الحجج باب نکته هایی در مورد ولایت قرآن، ۳ روایت از تفسیر قمی، ۳ روایت از تأویل الآیات و ۱ روایت از رجعة المعاصر ذکر شده است.

در ذیل دسته آیات ۲۰-۱۳ ۹ روایت در تفسیر البرهان و ۲ روایت (علاوه بر مشترکات) در تفسیر صافی ذکر گردیده است. از این ۹ روایت ۱ روایت از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام و ۴ روایت از امام صادق علیه السلام که ۲ روایت آنها از عبید بن زراره و ۱ روایت از حفص بن غیاث و ۱ روایت از عبد الله بن سلمه جریری نقل شده است.

و ۱ روایت از امام رضا علیه السلام از فضال ذکر شده است.

۳ روایت هم از علی بن ابراهیم قمی بدون استناد و ذکر نام معصوم نقل شده است که به نظر می رسد قول تفسیری باشد.

از این ۹ روایت ۴ روایت از تفسیر ابراهیم بن قمی است که روایت و قولهای تفسیری ذیل این دسته در تفسیر قمی تماما در البرهان ذکر شده است .

۲ روایت از کتاب معانی الاخبار که از بابهای «معنی يوم التلاق و يوم التناد و يوم التغابن و يوم الحسرة» و «باب معنی خائنة الأعین» و ۱ روایت از توحید شیخ صدوق از باب «تفسیر حروف المعجم» انتخاب شده است.

۱ روایت از کتاب الزهد حسین بن سعید اهوازی باب «الحشر و الحساب و الموقف [و الوقوف] بین یدی الله تعالی و الصراط» و ۱ روایت از بصائر الدرجات سعد بن عبد الله .

در تفسیر صافی علاوه بر روایات مشترک، قسمتی از خطبه حضرت علی علیه السلام از نهج البلاغه و سخنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر شده است. البته در کتاب روضه کافی، این سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در قالب روایتی از امام کاظم علیه السلام بیان شده است.

در تفسیر نور الثقلین علاوه روایات مشترک ۱ روایت مرفوع از مجمع البیان ذیل آیه ۱۷ ذکر شده است. در این بخش ۲ روایت در رابطه با دو امامت و دو احیا و ۱ روایت در مورد وجه تسمیه يوم التلاق بررسی می شود.

الف) تحقق دو اماته و احیا در رجعت

خداوند متعال در مقام نقل قول کفار، دو زندگی و مرگ را از آنان نقل می‌کند. در روایاتی از امام صادق و امام باقر علیهما السلام آمده که فرموده‌اند: این گفتار کافران در رجعت اتفاق می‌افتد، (ذلک فی الرجعة)^۱. مشار الیه «ذلک» هم می‌تواند قول کفار باشد یعنی این قول کفار در زمان رجعتست در این صورت باید که مراد از احیائین و اماتین، احیا و اماته قبل از رجعت باشد. بنابراین مراد از احیائین احیا در دنیا و احیا در قبر است برای سؤال و مراد از اماتین اماته در دنیا و اماته در قبر است بعد از سؤال و رجعت پس از اینها واقع می‌شود.^۲ و می‌تواند که مراد از «ذلک فی الرجعة» این معنی باشد که تثنیه مذکور تحقق در زمان رجعت می‌یابد. و این دو بار اماته و احیا فقط مخصوص کسانی می‌باشد که در زمان رجعت، رجعت کرده‌اند، همان طوری که امام باقر علیه السلام تصریح به این موضوع کرده‌اند و فرموده‌اند: «هو خاص لأقوام فی الرجعة بعد الموت»^۳. بنابراین کسانی که رجعت کرده‌اند، برای حشر در روز قیامت دو زندگی در دنیا داشته‌اند و دو بار میرانده شده‌اند. در ادامه این حدیث آمده است: «فتجری فی القيامة» شاید امام علیه السلام به این موضوع اشاره فرموده‌اند که دو بار اماته و احیا برای کسانی است که رجعت می‌کنند اما این اعتراف آنها در قیامت اتفاق می‌افتد که مطابق با ظاهر آیه می‌باشد.

شایان ذکر است که مفسرین در مقام تفسیر این آیه برای بیان مراد این دو اماته و احیا وجوه مختلفی را ذکر کرده‌اند. و با توجه به این که ظاهر آیه سخن کافران در روز قیامت است و اشاره‌ای به رجعت ندارد، سعی کرده‌اند مفهوم آن را از چهار چوب انطباق بر رجعت خارج کنند. و به نحوی دو اماته و دو احیا را قابل تطبیق بر زندگی تمام انسان‌ها می‌دانند و قائل هستند که تمام انسانها برای حضور در روز قیامت دو بار میرانده و دو بار زنده می‌شوند. و در ذیل وجوه تفسیری بیان شده از تفسیر نمونه^۴ آورده می‌شود:

^۱ علی بن ابراهیم، قمی، تفسیر قمی، دارالکتاب، تحقیق طیب موسوی جزایری، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۷ ش، ج ۲، ص ۲۵۶: ۶ قال الصادق ع ذلک فی الرجعة. این روایت بدون سند در این تفسیر ذکر شده است و تفسیر البرهان و نور الثقلین به استناد علی بن ابراهیم قمی آن را در ذیل آیه ذکر کرده‌اند.

^۲ فیض کاشانی، پیشین، ج ۴، ص ۳۳۶.

^۳ بحرانی، همان، ج ۴، ص ۷۴۹: رجعة المعاصر: عن الحسن بن محبوب، عن محمد بن سلام، عن أبي جعفر (عليه السلام)، فی قوله تعالى: قالوا ربنا أمتنا اثنتین و أحييتنا اثنتین فأعترفنا بذنوبنا فهل إله خروچ من سبيل، قال: «هو خاص لأقوام فی الرجعة بعد الموت، فتجری فی القيامة، فبعدا للقوم الظالمين».

^۴ . مکارم شیرازی، نمونه، پیشین، ج ۲۰، ص ۴۵-۴۳

۱- منظور از دو بار میراندن، مرگ در پایان عمر و مرگ در پایان برزخ است، و منظور از دو مرتبه احیا، احیای برزخی و احیای در قیامت است.

توضیح اینکه هنگامی که انسان می‌میرد نوع دیگری از حیات به عنوان حیات برزخی پیدا می‌کند، همان حیاتی که شهدا به مقتضای «بَلْ أَحْيَا عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ»^۱ دارند، همان حیاتی که پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام دارند، سلام ما را می‌شنوند و پاسخ می‌گویند، و نیز همان حیاتی که سرکشان و طاغیانی همچون آل فرعون دارند و صبح و شام به مقتضای «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا»^۲ مجازات می‌شوند.

از سوی دیگر می‌دانیم در پایان این جهان در نخستین نفخه صور نه تنها انسانها که همه فرشتگان و ارواح مردگان که در قالبهای مثالی هستند به مقتضای «فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ»^۳ می‌میرند، و کسی جز ذات پاک خداوند متعال باقی نمی‌ماند.

به این ترتیب ما یک حیات جسمانی داریم و یک حیات برزخی، در پایان عمر از حیات جسمانی می‌میریم، و در پایان این جهان از حیات برزخی و نیز دارای دو حیات به دنبال این دو مرگ هستیم: حیات برزخی، و حیات روز قیامت.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که ما غیر از این دو حیات حیات سومی هم در این دنیا داریم و مرگی هم قبل از ورود در این دنیا داشتیم چرا که قبلا موجود مرده‌ای بودیم، به این ترتیب سه حیات و مرگ می‌شود. پاسخ این سؤال با دقت در خود آیه روشن می‌شود، زیرا مرگ قبل از حیات دنیا (در آن حال که خاک بودیم) «موت» است نه «اماته» یعنی «میراندن» و اما حیات در این دنیا گرچه مصداق احیا است ولی قرآن در آیه فوق به این جهت به آن اشاره نکرده است که این احیا چندان مایه عبرت برای کافران نبوده، آنچه که باعث بیداری و اعتراف آنها به گناه شده نخست حیات برزخی است و سپس حیات در رستاخیز.

۲- منظور از دو حیات زنده شدن در قبر برای پاره‌ای از سوالات است، و زنده شدن در قیامت، و منظور از دو مرگ مرگ در پایان عمر و مرگ در قبر می‌باشد. لذا جمعی از مفسران این آیه را دلیل بر حیات موقت در قبر دانسته‌اند.

۱. آل عمران/۱۶۹.

۲. غافر/۴۶.

۳. زمر/۶۸.

۳- منظور از مرگ نخستین، مرگ قبل از وجود انسان در دنیا است، چرا که قبلا خاک بود، بنابراین زندگی اول نیز زندگی این دنیا می‌شود، و مرگ دوم در پایان این جهان است، و حیات دوم در رستاخیز. کسانی که این تفسیر را برگزیده‌اند به آیه‌ی ۲۸ سوره بقره نیز استدلال کرده‌اند که می‌گوید: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» «چگونه به خدا کافر می‌شوید در حالی که شما مرده بودید او شما را زنده کرد، سپس می‌میراند، بار دیگر زنده می‌کند، سپس به سوی او باز می‌گردید». ولی آیه مورد بحث سخن از دو «اماته» «میراندن» می‌گوید در حالی که در آیه سوره بقره یک «موت» است و یک «اماته».

ب) وجه تسمیه روز قیامت به «یوم التلاق»

در روایتی، امام صادق علیه السلام در مورد وجه تسمیه روز قیامت به «یوم التلاق» می‌فرماید: این نامگذاری به خاطر این است که در این روز اهل آسمان‌ها و زمین با یکدیگر ملاقات می‌کنند.^۱ در ذیل اقوال گوناگون مفسران در وجه تسمیه این نام، از تفسیر مجمع البیان آورده می‌شود:

۱- به قول «قتاده و سدی و ابن زید» مردم آسمان‌ها و زمین با هم ملاقات می‌کنند.

۲- «جبائی» گوید: در آن روز اولین بار آخرین و ستم کننده با ستم دیده و ظالم با مظلوم ملاقات می‌کنند.

۳- «ابن عباس» گفته که ملاقات به معنی حکم در میان مردم است.

۴- و آخرین قول این است که مردم با عمل خود ملاقات می‌کنند. باید گفت اشکالی ندارد که همه این گفتار منظور خداوند متعال باشد و خدا داناتر است

^۱ . صدوق، معانی الأخبار، پیشین، ص ۱۵۶: عن أبيه، قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن القاسم بن محمد الأصبهاني، عن سليمان بن داود، عن حفص بن غياث، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: «يوم التلاق يوم يلتقي أهل السماء وأهل الأرض، و يوم التناد يوم ينادي أهل النار أهل الجنة أن أفيضوا علينا من الماء أو مما رزقكم الله، و يوم التغابن يوم يغبن أهل الجنة أهل النار، و يوم الحسرة يوم يؤتى بالموت فيذبح». این روایت در تفاسیر البرهان و نور الثقلین و صافی ذکر شده است.

۲-۳-۳. مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی

به نظر می‌رسد روایتی که بیان می‌کند دو بار امانت و احیا در زمان رجعت اتفاق می‌افتد را این گونه بگیریم که این سخن کافران در زمان رجعت است با ظاهر آیه مخالف است چرا که از ظاهر آیه استفاده می‌شود که این سخن کافران در روز قیامت است. و اگر این گونه بگیریم که این تشبیه در زمان رجعت است به نظر می‌رسد که امام علیه السلام عبارت را از سیاق آیه جدا فرمودند و اشاره می‌فرمایند که کسانی که در زمان رجعت به دنیا باز می‌گردند دارای دو امانت و دو احیا هستند و در این صورت روایت مصداقی می‌شود و این مصداق هم در مفاد ظاهری به آن اشاره نشده است.

در این دو روایت، روایتی که وجه تسمیه روز قیامت به یوم التلاق به یکی از وجوه معنایی که در مفاد ظاهری ذکر شده است اشاره می‌کنند و چون از روایت برداشت می‌شود که در مقام حصر آن وجه نیست می‌توان دو روایت را مطابق مفاد ظاهری دانست.

۲-۴. داستان مؤمن آل فرعون و عبرت گیری از این داستان

أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَاراً فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (۲۱) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۲) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ (۲۳) إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۲۴) فَلَمَّا جَاهَمُ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۲۵)

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَ لِيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ (۲۶) وَ قَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ (۲۷) وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَ قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَ إِنَّ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ إِنَّ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ (۲۸) يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنَ بَأْسِ اللَّهِ إِنَّ جَانَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَ مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ (۲۹) وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ (۳۰)

مِثْلَ ذَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلْمًا لِلْجِبَادِ (۳۱) وَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ (۳۲) يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳) وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رِسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ (۳۴) الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ (۳۵)

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أُلْبِغُ الْأَسْبَابَ (۳۶) أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَاطَّلَعَ إِلَى إِلِهِ مُوسَى وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَ كَذَلِكَ زَيْنَ لِفِرْعَوْنَ سُوِّ عَمَلِهِ وَ صَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ (۳۷)

و آیا در زمین گردش نکردند تا بنگرند، چگونه بوده است فرجام کسانی که پیش از آنان بودند؟ که از آنان نیرومندتر بودند و از نظر آثار (باستانی) در زمین (برتر بودند). پس خدا به [سزای] پیامدهای (گناهان) شان (گریبان) آنان را گرفت و برای آنان در برابر (عذاب) خدا هیچ نگهدارنده‌ای نبود! (۲۱) این بخاطر آن بود که آنان، فرستادگان‌شان همواره با دلیل‌های روشن به سراغشان می‌آمدند، و [لی] کفر ورزیدند، پس خدا (گریبان) آنان را گرفت، که او نیرومندی سخت کیفر است. (۲۲) و بیقین موسی را با نشانه‌های (معجزه آسای) مان و دلیلی آشکار فرستادیم، (۲۳) به سوی فرعون و هامان و قارون و [لی] گفتند: «(او) ساحر بسیار دروغگویی است.» (۲۴) و هنگامی که حق را از نزد ما برای آنان آورد، گفتند: «پسران کسانی را که همراه او (موسی) ایمان آورده‌اند بکشید و زنان‌شان را زنده نگه دارید.» و نیرنگ کافران جز در گمراهی (و تباهی) نیست. (۲۵) و فرعون گفت: «مرا واگذارید تا موسی را بکشم، و پروردگارش را بخواند (تا نجاتش دهد)! [چرا] که من می‌ترسم که دین شما را تغییر دهد، یا اینکه در [این] سرزمین تباهی را آشکار سازد! (۲۶) و موسی گفت: «در واقع من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می‌برم، از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد. (۲۷) و مرد مؤمنی از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان می‌داشت گفت: «آیا مردی را می‌کشید بخاطر اینکه می‌گوید: پروردگار من خداست، در حالی که بیقین دلیل‌های روشن (معجزه آسا) از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟! و اگر دروغگو باشد، پس (پیامد) دروغش فقط بر اوست و اگر راستگو باشد، برخی (عذاب‌هایی) که به شما وعده می‌دهد به شما خواهد رسید در حقیقت خدا کسی را که او اسرافکاری بسیار دروغگوست، رهنمون نمی‌شود. (۲۸)

ای قوم [من]! امروز، فرمانروایی فقط از آن شماست در حالی که در (این) سرزمین پیروزید اگر سختی (مجازات) خدا به سراغ ما آید، پس چه کسی ما را یاری خواهد کرد؟! «فرعون گفت:» جز آنچه را بنظرم می‌رسد به شما ارائه نمی‌دهم، و شما را جز به راه هدایت، راهنمایی نمی‌کنم.» (۲۹) و کسی که ایمان آورده بود، گفت: «

ای قوم [من] در حقیقت من بر شما از (روزی) همانند روز (عذاب) حزب‌ها می‌ترسم. (۳۰) همچون شیوه قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان بودند و خدا هیچ ستمی را برای بندگان نمی‌خواهد. (۳۱) و ای قوم [من]! در حقیقت من بر شما از روز فریاد خواهی (رستاخیز) می‌ترسم. (۳۲) (همان) روزی که پشت کرده روی برمی‌تابید در حالی که هیچ نگهدارنده‌ای از جانب خدا برای شما نیست و خدا هر کس را (بخاطر اعمالش) در گمراهی وانهد، پس هیچ راهنمایی نخواهد داشت. (۳۳) و بطور قطع پیش از این، یوسف دلیل‌های روشن (معجزه آسا) برای شما آورد، و پیوسته در مورد آنچه که آن را برای شما آورد در شک بودید تا هنگامی که مُرد، گفتید: «خدا بعد از او هیچ فرستاده‌ای بر نمی‌انگیزد!» اینگونه خدا هر کسی را که او اسرافکار [و] تردید کننده بدگمان است، گمراه می‌سازد. «(۳۴) (همان) کسانی که در باره آیات خدا، بدون دلیلی که برای شان آمده باشد، مجادله می‌کنند نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند، خشم (این کار) بزرگ است اینگونه خدا بر هر دل متکبر زورگوی مُهر می‌نهد. (۳۵) فرعون گفت: «ای هامان! برای من قصری بلند بناکن، تا شاید من به وسایلی دست یابم، (۳۶) (همان) وسایل (صعود به) آسمان‌ها، تا از معبود موسی اطلاع یابم و در حقیقت من گمان می‌کنم که او دروغ‌گوست. «و اینگونه برای فرعون بدی کردارش آراسته شده بود، و از راه (راست) بازداشته شد و نیرنگ فرعون جز در زیان و هلاکت (او) نبود. (۳۷)

اشاره

در این آیات کفار را موعظه می‌فرماید که به آثار امت‌های گذشته و داستانهای ایشان مراجعه کنند و در آنها نظر نموده و عبرت بگیرند و بدانند که قوت اقویاء و استکبار مستکبران روزگار و مکر مکاران، خدا را عاجز نمی‌کند، و به همین منظور از باب نمونه پاره‌ای از قصص موسی و فرعون را ذکر می‌کند و در آن قصه مؤمن آل فرعون را می‌آورد.

۱-۴-۲. مفاد ظاهری

الف) عبرت از عاقبت دردناک پیشینان

کلمه «واقی» اسم فاعل از مصدر «وقایة» است؛ به معنای حفظ کردن چیزی از هر چه آن را اذیت کند و به آن ضرر بزند. کلمه‌ی «ذلک» در آیه‌ی ۲۲ اشاره به همان اخذ الهی است. و معنای آیه این است که: چرا این مردمی که ما پیامبر به سویشان گسیل داشته‌ایم به سیردر زمین نمی‌پردازند، تا به نظر تفکر و عبرت‌گیری بنگرند که عاقبت مردمی که قبل از ایشان می‌زیسته‌اند چگونه بوده و آن امت‌ها در اثر تکذیب پیامبران خود چه سرانجامی داشتند. با اینکه آن امت‌ها از اینان نیرومندتر و دارای تمکنی و تسلطی بیشتر و آثاری چون شهرهای محصور به قلعه‌های محکم و کاخ‌های عالی و پی ریزی شده داشتند، در همین زمین که اینان زندگی می‌کنند زندگی می‌کردند، ولی خدا ایشان را به کیفر گناهانشان بگرفت و به جرم اعمالشان هلاکشان کرد و از ناحیه خدا هیچ حافظی که حفظشان کند نداشتند و مراد از «بینات» در آیه بعد آیات روشن است.

در دو آیه بعد عاقبت تکذیب‌کنندگان حضرت موسی (ع) را بیان می‌کند. در تفسیر المیزان آمده بعید نیست مراد از «آیات» در آیه‌ی ۲۳، معجزات و خارق‌العاده‌هایی باشد که موسی با آنها به سوی فرعون فرستاده شد، از قبیل عصا، ید بیضاء و غیر آن دو. و مراد از "سُلْطَانٍ مُّبِينٍ" سلطه الهی باشد که خدا به وسیله آن موسی (ع) را تایید کرد، و به وسیله آن جلو فرعون را از کشتن موسی و خاموش کردن نور او بگرفت.^۱

کلمه‌ی «فرعون» نام جبار و دیکتاتور نژاد قبط و پادشاه ایشان است. و «هامان» نام وزیر اوست و «قارون» نام یکی از طاغیان بنی اسرائیل است که دارای خزینی مملو از پول بوده. و اگر از میان همه دو امت قبطی و سبطی تنها نام این سه نفر را ذکر کرده، برای این بوده که تمامی فتنه‌ها و فسادها به این سه نفر منتهی می‌شده است.

در آیه‌ی ۲۵ ما بین آنچه موسی برایشان آورد و بدان دعوتشان کرد، با مقابله‌ای که آنان کردند و نقشه‌های شیطانی که ریختند، مقابله و مقایسه شده است، می‌فرماید: موسی برای آنان حق را آورده بود و جا داشت حق را بپذیرند، به خاطر همین که حق است و نیز به خاطر اینکه آنچه آورده بود از ناحیه خدای تعالی بود، بدین جهت لازم بود آن را قبول کنند و رد نکنند، ولی در عوض کید کردند و آنچه که گفتند بدین منظور گفتند

^۱. همان.

که کسی به موسی ایمان نیاورد. اما خدای عزیز کید ایشان را بی نتیجه و خنثی ساخت و نگذاشت آن کید به گروندگان به موسی اصابت کند.

ب) تصمیم فرعون جهت قتل حضرت موسی (ع)

جمله «ذرونی» به معنای «اترکونی» است، یعنی مانع من نشوید و بگذارید موسی را بکشم، و این خطابی است که فرعون به درباریان خود کرده است. و در آن این دلالت است که در برابرش مردمی بوده‌اند که با کشتن موسی مخالفت می کرده‌اند.

إِنِّي أَخَافُ ... تعلیل قتل موسی است؛ یعنی اگر زنده بماند بیم آن دارم که یکی از دو کار را بکند، بت پرستی را از بین ببرد و توحید را در جای آن بگذارد و یا در این سرزمین شورش بپا دارد.^۱

ج) سخنان مؤمن آل فرعون جهت دفاع از حضرت موسی (ع)

از جمله‌ی «مِن آلِ فِرْعَوْنَ» و «يَكْتُمُ إِيمَانَهُ» معلوم می‌شود مؤمن آل فرعون از دودمان خود فرعون، یعنی از نژاد قبطیان بوده و نیز از خواص درباریان وی بوده و کسی از ایمان درونی او خبردار نشده، چون ایمان خود را از آنان مخفی می‌کرده و تقیه می‌نموده است. او به فرعون می‌گفت چنانچه به فرض که موسی با این دلایل و معجزات بر خلاف حقیقت دعوی رسالت نماید نسبت ناروا و بر خلاف واقع به پروردگار دهد به هلاکت خواهد افتاد و عقوبت او مورد ندارد و چنانچه موسی در دعوی خود برسالت صادق باشد لامحاله تهدیدات او نیز مبنی بر صدق بوده و اگر هر چه تهدید نموده اجرا نشود لاقلاً شما را به هلاکت خواهد افکند.

معنای کلمه‌ی «ظاهرين» غلبه و علو در ارض است. و منظور از «ارض» سرزمین مصر و منظور از «باس الله» اخذ خدا و عذاب اوست. و استفهام در آیه انکاری است.

«مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ» این پاسخ فرعون به سخنان مؤمن آل فرعون است. فرعون می‌گوید: من شما را جز به طریق صواب و مطابق واقع راهنمایی نمی‌کنم. و چنین است حال همه جباران و طاغوتها در طول تاریخ، و در گذشته و امروز که همیشه رأی صواب را رأی خود می‌پندارند و به احدی اجازه اظهار نظر در برابر رأی خود نمی‌دهند، آنها به پندارشان عقل کل هستند، و دیگران مطلقاً عقل و دانشی ندارند.

^۱. همان، ص ۴۹۷.

«دأب» به معنای عادت و شأن و تلاش است. طبرسی می‌گوید: دأب بمعنی عادت است.^۱ «دأب یدأب» آنگاه گویند که کسی به چیزی عادت کند و در آن مستمر باشد.^۲ در قاموس و صحاح دأب را عادت و شأن معنی کرده‌اند.^۳ و در نهاییه می‌گوید: دأب بمعنی عادت و کار است و اصل آن به معنی تلاش و زحمت است.^۴

«التناد» در اصل «التنادی» بوده که یای آن حذف شده و کسره دال که دلیل بر آن است بر جای مانده از ماده «ن د ا» به معنی صدا زدن است. مشهور و معروف در میان مفسران این است که «یوم التناد» از اسامی قیامت است، و هر یک برای نامگذاری قیامت به این نام توجیهی ذکر کرده، که با هم شباهت زیادی دارند.

«صرح» به طوری که صاحب مجمع البیان گفته؛ به معنای بنایی است که از چشم بیننده، هر قدر هم دور باشد پوشیده نماند. و کلمه «اسباب» جمع «سبب» است هر آنچه که باعث رسیدن چیزی به چیز دورتر باشد به آن (سبب) گفته می‌شود.^۵ آری هنگامی که فرعون از محاکمه و مجادله با موسی که پیامبر و مخلوق خدا بود عاجز شد به وزیر خویشتن که هامان نام داشت گفت: یک برج و باروی بسیار مرتفعی برای من بساز، شاید به سوی آسمان‌ها صعود کنم و به وسائل و اسبابی دست یابم و از خالق و خدای موسی آگاه شوم.^۶

۲-۴-۲. مفاد روایی

اشاره

برای این دسته از آیات در البرهان ۱۵ روایت ذکر شده است. ۱ روایت از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که عبد الرحمن بن أبو لیلی به صورت مرفوع از ایشان نقل کرده است.

۱ روایت از امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام که سعید بن جبیر نقل کرده است. این حدیث سلسله الذهب است و امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام آن را به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسانده است.

^۱. طبرسی، پیشین، ج ۲۱، ص ۲۶۴.

^۲. راغب، پیشین، ذیل ماده «د أ ب».

^۳. علی اکبر، قرشی بنایی، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۱۲ هـ ق، ذیل ماده «د أ ب».

^۴. جوهری، پیشین، ذیل ماده «د أ ب».

^۵. ابن اثیر، پیشین، ذیل ماده «د أ ب».

^۶. طبرسی، پیشین، ج ۲۱، ص ۲۶۸.

^۶. محمد جواد، نجفی خمینی، تفسیر آسان، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۹۸ ق، ج ۱۷، ص ۲۴۹.

۲ روایت از امام باقر علیه السلام که از محمد بن مسلم و دیگری از عبد الله سلیمان نقل شده است.

۶ روایت از امام صادق علیه السلام که این ۶ روایت را اسماعیل بن منصور ابی زیاد از یکی از روایانش (۲)

روایت) ، یونس بن عمار ، زهری ، محمد بن حبلی و ابو بصیر از ایشان نقل کرده‌اند.

۱ روایت از امام رضا علیه السلام که به وسیله ریان بن صلت نقل شده است.

۳ نظر تفسیری از علی بن ابراهیم قمی که بدون استناد به معصوم ذکر شده است.

و ۱ روایت از عیاشی بدون استناد به معصوم از یونس ظبیان ذکر شده است.

از این ۱۵ روایت ۳ روایت از کافی ، ۴ روایت از تفسیر قمی ، ۲ روایت از تفسیر عیاشی ، ۲ روایت از

کمال الدین و تمام النعمه ، و از کتب *علل الشرایع* باب العلة التي من أجلها لم يقتل فرعون موسى ع لما قال

دَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى ، *کامل الزیارات*، باب الخامس و العشرون ما جا فی قاتل الحسين و قاتل يحيى بن زكريا ع،

عیون اخبار الرضا باب ذکر مجلس الرضا ع مع المأمون فی الفرق بین العترة و الأمة و *امالی شیخ صدوق*

هر کدام ۱ روایت آمده است.

الف) آن چه که مانع کشته شدن حضرت موسی (ع) شد

در سه روایت از امام صادق علیه السلام آمده است که آن چیزی که مانع کشته شدن حضرت موسی (ع) شد

حلال زاده بودن فرعون و اطرافیان‌ش بود چرا که پیامبران و فرزندان آنها فقط توسط زنازادگان کشته می شوند.^۱

از آیه برداشت می شود که فرعون درباره تصمیم خودش مبنی بر کشتن حضرت موسی (ع) با مشاوران و

درباریانش به مشورت و رایزنی پرداخت. با اینکه در این آیات به حوادث در این زمینه و سخنان مشاوران فرعون

هیچ اشاره‌ای نکرده است. اما از این که فرعون می گوید: «دَرُونِي» مرا رها کنید، می توان فهمید که مشاوران به

قتل موسی تن در نمی دادند. و با تصمیم فرعون مبنی بر کشتن موسی (ع) مخالف بودند. در مورد دلایل مخالفت

^۱ الف. صدوق، *علل الشرایع*، قم، انتشارات مکتبه الداوری، بی تا، ج ۱، ص ۵۸: حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي

الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار قال حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن علي بن أسباط عن إسماعيل بن منصور أبي زياد عن رجل عن أبي عبد الله ع في قول فرعون دَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى من كان يمنعه قال منعه رشده و لا يقتل الأنبياء و أولاد الأنبياء إلا أولاد الزنا. این روایت در تفاسیر البرهان و نور الثقلین و صافی ذکر شده است. همین روایت با سند کامل تر از کامل الزیارات در البرهان ذکر شده است.

ب. بحرانی، پیشین، ج ۴، ص ۷۵۴: العیاشی: عن یونس بن ظبیان، قال: قال: «إن موسى و هارون، حين دخلا على فرعون، لم يكن في جلسائه يومئذ ولد سفاح، كانوا ولد نكاح كلهم، و لو كان فيهم ولد سفاح لأمر بقتلهما. فقالوا: أرجه و أخاه» «۳» و أمره بالتأني و النظر» ثم وضع يده على صدره، قال: «و كذلك نحن لا ينزع إلينا إلا كل خبيث الولادة».

مشاوران می‌توان دو احتمال داد اول این که ممکن است که درباریان فرعون قلبا با موسی (ع) موافق بودند و به او ایمان داشتند. احتمال دوم این است که مخالف حضرت موسی ع بودند اما با توجه به این که معجزات ایشان را دیده بودند بنا به دلایلی از قبیل ترس از خدای موسی (ع) و مطرح شدن ایشان به عنوان قهرمان بعد از کشته شدن و محکوم شدن فرعون مانع فرعون شدند.

اما در روایت، امام علیه السلام به موضوعی زیر بنایی اشاره فرموده‌اند. و علت این که فرعونیان به این گناه بزرگ دست نزدند را حلال‌زاده بودن آنها می‌دانند. و در ادامه می‌فرمایند فقط زنازادگان می‌توانند پیامبران را بکشند. این روایت بیان می‌کند کسی که حلال‌زاده باشد به طور طبیعی گناه مثل پیامبرکشی را انجام نمی‌دهد. و بالعکس که کسی که حرام‌زاده باشد زمینه انجام بعضی از گناهان مثل پیامبرکشی به طور طبیعی در آنان وجود دارد.

ب) خصوصیات از مؤمن آل فرعون

از آیات قرآن همین قدر استفاده می‌شود که مؤمن آل فرعون مردی بود از فرعونیان که به موسی ایمان آورده بود اما ایمان خود را مکتوم می‌داشت، در دل به موسی عشق می‌ورزید و خود را موظف به دفاع از او می‌دید.

اما در روایات اسلامی توصیفات بیشتری در باره او آمده است. موضوع ۴ روایت به طور خاص، ویژگی‌های مؤمن آل فرعون است که در ذیل تمام این خصوصیات برشمرده می‌شود:

۱- نامش حزقیل بوده. البته در روایات نام پیامبری از بنی اسرائیل هم به همین نام است. اما اینکه آیا این پیامبر همان مؤمن آل فرعون است و یا اینکه دو شخص هستند نیاز به تحقیق بیشتر در متون حدیثی و تاریخی دارد. (روایت ۴ در ذیل آیه ۲۸ و روایت ۳ در ذیل آیه ۴۵)

۲- خزانه دار فرعون بوده.^۱

۳- ۶۰۰ سال ایمان خود را کتمان می‌کرده است.^۲

^۱ بحرانی، پیشین، ج ۴، ص ۷۵۴: علی بن ابراهیم، قال: حدثني أبي، عن الحسن بن محبوب، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: «كان خازن فرعون مؤمنا بموسى، قد كتم إيمانه ستمائة سنة، وهو الذى قال الله تعالى: وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ» در البرهان این روایت با سند به علی بن ابراهیم استناد داده شده است. اما این روایت در تفسیر قمی پیدا نشد و بدون سند در تفسیر قمی بیان شده است. چنان چه در نور الثقلین قول تفسیری از علی بن ابراهیم شمرده شده است.

^۲ همان.

۴- پسر دایی فرعون بوده.^۱ در روایتی در ذیل آیه ۴۵ امام صادق علیه السلام برای تأیید تقیه یکی از اصحاب داستان تقیه مؤمن آل فرعون را بازگو می‌فرمایند. در آن حدیث می‌فرمایند که فرعون به خبرچینیان می‌گوید حزقیل پسر عمو و جانشین و ولی عهد من می‌باشد.^۲ از تعبیر «آل» در قرآن زیرا تعبیر به آل معمولاً در مورد خویشاوندان به کار می‌رود. و این روایات، می‌توان این نتیجه را گرفت مؤمن آل فرعون از خویشاوندان فرعون بوده است.

۵- انگشتانش قطع شده با دست قطع شده به قومش اشاره می‌کرده است.^۳

ج) وجه تسمیه روز قیامت به «یوم التناد»

وجه تسمیه روز قیامت به «یوم التناد» به فرموده امام صادق علیه السلام به این خاطر است که دوزخیان، اهل بهشت را مخاطب قرار می‌دهند که بر ما آب بریزید. این روایت ادامه روایتی است که در وجه تسمیه روز قیامت به یوم التلاق به آن اشاره شد. در این روایت به وجه نامگذاری چندین نام روز قیامت اشاره شده است.

^۱ صدوق، *عیون اخبار الرضا ع*، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۷۸، ق، ج ۱، ص ۲۳۹، قال: حدثنا علی بن الحسین بن شاذویه المؤدب و جعفر بن محمد بن مسرور (رضی الله عنهما)، قالوا: حدثنا محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری، عن أبيه، عن الريان بن الصلت، عن الرضا (عليه السلام). فی باب ذکر مجلس الرضا علیه السلام مع المؤمنین فی الفرق بین العترة و الامة حدیث طویل و فیه قالت العلماء: فأخبرنا هل فسر الله الاصطفاء فی الكتاب؟ فقال الرضا علیه السلام: فسر الاصطفاء فی الظاهر سوی الباطن فی اثنی عشر موطناً و موضعاً، فأول ذلك قوله عز و جل إلى ان قال: و اما الحادی عشر فقول الله عز و جل فی سورة المؤمن حکایة عن قول رجل مؤمن من آل فرعون «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ» إلى تمام الآية فكان ابن خال فرعون، فنسبه إلى فرعون بنسبه، و لم يصفه إليه بدینه و كذلك خصصنا نحن إذ كنا من آل رسول الله صلى الله عليه و آله بولادتنا منه، و عممنا الناس بالدين فهذه فرق بين الآل و الامة، فهذه الحادية عشرة. این حدیث در تفاسیر ابرهان و نور الثقلین ذکر شده است.

^۲ تفسیر منسوب به امام حسن عسکری به نقل از بحرانی، همان، ج ۴، ص ۷۶۰: أبو محمد الحسن العسکری (عليه السلام)، أنه قال: «قال بعض المخالفين بحضرت الصادق (عليه السلام)..... و قالوا: إن حزقیل يدعو إلى مخالفتك و يعين أعدائك على مضادتك، فقال لهم فرعون: إنه ابن عمی، و خلیفتی علی ملكی و ولی عهدی....»

^۳ کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۹: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَمَارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّ هَذَا الَّذِي ظَهَرَ بِوَجْهِهِ يَزْعُمُ النَّاسُ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يُبْتَلْ بِهِ عَبْدًا لَهُ فِيهِ حَاجَةٌ قَالَ فَقَالَ لِي لَقَدْ كَانَ مُؤْمِنًا مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مَكْنَعِ الْأَصَابِعِ فَكَانَ يَقُولُ هَكَذَا وَ يَمُدُّ يَدَيْهِ وَ يَقُولُ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ثُمَّ این روایت در تفاسیر البرهان ج ۴، ص ۷۵۵، و نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۱۸ ذکر شده است.

د) نبوت حضرت یوسف (ع) گذشته نزدیک قوم بنی اسرائیل

در آیه‌ی ۳۴ «مؤمن آل فرعون» برای نفوذ در قلب تیره فرعون و فرعونیان و زدودن زنگار کبر و کفر از آنها بعد از ذکر احوال اقوام پیشین و بیان سرنوشت شوم آنها، قسمتی از تاریخ خودشان را متذکر می‌شود، تاریخی که چندان فاصله از آنها ندارد و آن مساله نبوت حضرت یوسف (ع) است. و طرز برخورد آنها با دعوت او را مطرح می‌کند. با توجه به این موضوع و اشاره به هم نسل بودن حضرت موسی (ع) و حضرت یوسف (ع) علامه بحرانی در ذیل این آیه به دو روایت اشاره می‌کند که بیان می‌کند که حضرت یوسف (ع) در هنگام احتضار مردان بنی اسرائیل را جمع کرد و فرمود: این قبیطی‌ها بر شما چیره خواهند شد و شما را دچار شدیدترین شکنجه‌ها خواهند کرد. خداوند متعال شما را به وسیله مردی از فرزندان لاوی بن یعقوب از چنگال آنها رهایی خواهد داد که نامش موسی بن عمران ع است. و در یکی از روایت به داستان مبعوث شدن بعد از سختیها قوم بنی اسرائیل می‌پردازد و در روایت دیگر به حوادث زندگی حضرت موسی(ع) از ابتدای تولد تا مبعوث شدن به رسالت می‌پردازد.

برای آورده شدن این دو روایت در ذیل این آیه در تفسیر البرهان می‌توان دو احتمال داد: نخست اینکه علامه بحرانی برای رد گفتار بنی اسرائیل مبنی بر اینکه بعد از درگذشت حضرت یوسف (ع) خداوند متعال هیچ فرستاده‌ای را برای آنها مبعوث نخواهد کرد، ذکر کرده‌اند. و یا این احتمال را می‌توان داد که با توجه به اینکه در آیه ۳۴ مؤمن آل فرعون قسمتی از تاریخ خودشان را متذکر می‌شود، تاریخی که چندان فاصله از آنها ندارد. این تاریخ همان مسئله نبوت حضرت یوسف(ع) و سرکشی بنی اسرائیل در مقابل ایشان می‌باشد. علامه برای تأیید سیاق این آیه که بیان میکند مؤمن آل فرعون در صدد بیان گذشته نزدیک قوم خود می‌باشد روایاتی را ذکر کرده‌اند که در آنها بیان می‌کند که حضرت یوسف (ع) قوم خود را به آمدن حضرت موسی(ع) بشارت داده است.

۳-۲-۴. مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی

روایاتی که در مورد علت کشته نشدن حضرت موسی(ع) به دست فرعونیان سخن می‌گویند و روایاتی که در مورد خصوصیات مؤمن آل فرعون است زوایای بیشتری از داستان مؤمن آل فرعون را برای ما بازگو می‌کنند.

و روایتی که وجه تسمیه روز قیامت به «یوم التناد» را بیان می‌کند مطابق با مفاد ظاهری است. بقیه روایات هم چون از قبیل مناسبتی و یا استشهادی می‌باشند مقایسه در آنها موضوعیت پیدا نمی‌کند.

۲-۵. سخنان مؤمن آل فرعون به قومش

وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ (۳۸) يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ (۳۹) مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ دَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ (۴۰) وَ يَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ (۴۱) تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيمِ الْعَقَّارِ (۴۲) لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَا فِي الْآخِرَةِ وَ أَنْ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَ أَنْ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (۴۳) فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَ أَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۴۴) فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوا وَ حَاقَ بِالِأَلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ (۴۵)

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ (۴۶) وَ إِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ (۴۷) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ (۴۸) وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ (۴۹) قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَ مَا دُعَا الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۵۰) إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ (۵۱) يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۵۲) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَ أَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ (۵۳) هُدًى وَ ذِكْرًا لِأُولَى الْأَلْبَابِ (۵۴)

و کسی که ایمان آورده بود گفت: «ای قوم [من، از من] پیروی کنید تا شما را به راه هدایت رهنمون شوم. (۳۸) ای قوم [من]! این زندگی پست (دنیا)، تنها کالایی است و در حقیقت فقط آخرت سرای پایدار است. (۳۹) هر کس (کار) بدی انجام دهد، پس جز همانند آن کیفر نخواهد شد و هر کس از مرد یا زن، (کار) شایسته‌ای انجام دهد، در حالی که او مؤمن است، پس آنان داخل بهشت می‌شوند در حالی که در آنجا بی

شماره « روزی » داده می‌شوند. (۴۰) ای قوم [من]! مرا چه شده که شما را به سوی نجات فرا می‌خوانم، و (شما) مرا به سوی آتش فرا می‌خوانید؟! (۴۱) مرا فرا می‌خوانید تا به خدا کفر ورزم، و چیزی را که به او هیچ دانشی ندارم همتای او قرار دهم، در حالی که من شما را به سوی شکست ناپذیر بسیار آمرزنده فرا می‌خوانم! (۴۲) قطعاً آنچه مرا به سوی آن می‌خوانید، هیچ فراخوانی در دنیا و آخرت ندارد. و حتماً بازگشت ما به سوی خداست و مسلماً اسرافکاران فقط اهل آتشند. (۴۳) و بزودی آنچه را به شما می‌گویم به یاد خواهید آورد! و کارم را به خدا وا می‌گذارم که خدا نسبت به بندگانش بیناست. « (۴۴) و خدا او را از بدی‌های فریبکاری‌شان حفظ کرد، و بدی عذاب، خاندان فرعون را فرو گرفت. (۴۵) همان) آتشی که بامدادان و عصرگاهان بر آن عرضه می‌شوند و روزی که ساعت (رستاخیز) برپا شود (ندا آید که:)) فرعونیان را در شدیدترین عذاب وارد کنید! « (۴۶) و (یادکن) هنگامی را که در آتش (دوزخ) به بحث (و ستیز) پردازند و کم‌توانان به کسانی که تکبر ورزیدند، گویند:» در واقع ما پیروان شما بودیم، پس آیا شما سهمی از آتش را از ما دفع می‌کنید؟! « (۴۷) کسانی که تکبر ورزیدند گویند:» در حقیقت ما همه در آن (آتش) هستیم، که بیقین خدا بین بندگانش (به عدالت) داوری کرده است. « (۴۸) و کسانی که در آتشند، به نگهبانان جهنم گویند:» پروردگارتان را بخوانید که روزی از عذاب ما بکاهد. « (۴۹) گویند:» و آیا هیچ‌گاه فرستادگان (خدا به سوی) شما با دلیل‌های روشن (معجزه آسا) به سراغتان نیامدند؟! «گویند:» آری! « (نگهبانان) گویند:» پس دعا کنید، و دعای کافران جز در گمراهی نیست. « (۵۰) قطعاً ما فرستادگانمان و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی پست (دنیا) و روز (رستاخیز) ی که گواهان به پا می‌خیزند یاری می‌دهیم. (همان) روزی که عذرخواهی ستمکاران برای آنان سودی ندارد و لعنت فقط برای آنان است و بدی سرای (دیگر نیز) تنها برای ایشان است! (۵۲) و بیقین به موسی رهنمود دادیم، و به بنی اسرائیل (فرزندان یعقوب) کتاب (تورات) را ارث دادیم. (۵۳) در حالی که راهنما و یادآوری برای خردمندان بود. (۵۴)

۱-۵-۲. مفاد ظاهری

الف) انذار مؤمن آل فرعون به «ناپایداری دنیا» و «مسأله معاد»

«مؤمن آل فرعون» سخنان خود را در چند مرحله بیان کرد، در این آیات مقصود خود را از طریق دیگری دنبال می‌کند، و آن توجه دادن به «ناپایداری زندگی دنیا» و «مسأله معاد و حشر و نشر» است و توجه به آنها بدون شک تاثیر عمیقی در تربیت انسان‌ها دارد.^۱

^۱. مکارم شیرازی، پیشین، ج ۲۰، ص ۱۰۶.

«سبیل رشاد» عبارت است از راهی که سلوک آن آدمی را به حق می‌رساند، و به سعادت دست می‌یابد. و کلمه «هدایت» در اینجا به معنای نشان دادن راه است. سَبِيلَ الرَّشَادِ طعن بر فرعون است که طریقه خود را «ارشاد» می‌خواند. و مستند این که باید در راه نجات قدم برداریم و از گناه و اعمال زشت دوری کنیم این است که زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت دارای نفع قلیلی است و آخرت است که سرای ابدی و همیشگی است.^۱ مؤمن آل فرعون در سخنان حساب شده‌ای از یک سو اشاره به عدالت خداوند متعال در مورد مجرمان می‌کند که تنها به مقدار جرمشان جریمه می‌شوند. و از سوی دیگر اشاره به فضل بی‌انتهای او که در مقابل یک عمل صالح پاداش بی‌حساب به مؤمنان داده می‌شود. و از سوی سوم لزوم توأم بودن ایمان و عمل صالح را یاد آور می‌شود. و از سوی چهارم مساوات مرد و زن در پیشگاه خداوند متعال و در ارزش‌های انسانی.^۲ مراد از «علم» حجت و دلیل است نداشتن علم نشانه نداشتن دلیل است.

کلمه «لاجرم» به معنای «حقا» و یا به معنای «لا بد» است. و مفاد آیه‌ی ۴۳ استدلال است بر بطلان شرک و شرکا یعنی از طرف آنچه شریک خدا می‌دانید تا به حال پیامبری نیامده که به سوی او دعوت نماید. بخلاف آن خدایی که من شما را به سویش می‌خوانم که هم در دنیا دعوت دارد و هم در آخرت و آن خدای سبحان است که در دنیا انبیا و رسولان متصدی ابلاغ دعوت اویند و از ناحیه او مؤید به حجت‌ها و معجزاتند و در آخرت هم مردم به سویش باز می‌گردند، تا در بینشان فصل قضا کند. به عبارت دیگر لازمه‌ی بودن دعوت و ارسال است.^۳

و در ادامه او می‌گوید، الان که به دعوت من اهمیت نمی‌دهید به زودی در آخرت و وقت وقوع عذاب سخن مرا یاد می‌آورید. و من امور خود را به خدا واگذار می‌کنم زیرا که او به حال بندگان خود بینا است. راغب کلمه «تفویض» را به معنای «رد» دانسته. و بنا به گفته وی تفویض امر به خدا، برگرداندن و واگذاری امر است به او، در نتیجه تفویض با توکل و تسلیم قریب المعنی می‌شود، چیزی که هست اعتبارها مختلف است.^۴

۱. طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۵۰۴.

۲. مکارم شیرازی، پیشین، ج ۲۰، ص ۱۰۷.

۳. طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۵۰۶.

۴. همان، ص ۵۰۷.

تعبیر به «سیئات ما مکروا» در آیه‌ی ۴۵ نشان می‌دهد که اجمالا توطئه‌های مختلفی بر ضد او چیدند، اما این توطئه‌ها چه بود؟ قرآن سر بسته بیان کرده است، طبعاً انواع مجازات‌ها و شکنجه‌ها و سرانجام قتل و اعدام بوده است، اما لطف الهی همه آنها را خنثی کرد.^۱

ب) محاجه ضعفا و مستکبران در دوزخ!

از آنجا که مؤمن آل فرعون در پایان سخنانش جمعیت فرعونیان را به مساله قیامت و عذاب دوزخ توجه داد، آیات مورد بحث رشته سخن را در همین زمینه به دست گرفته و دنبال می‌کند، و صحنه‌هایی از گفتگوی پرخاشگرانه دوزخیان را در دل آتش منعکس می‌سازد. ضعفا به اقویا و مستکبران می‌گویند: ما در دنیا تابع شما بودیم، و در عوض این تبعیت، حال می‌توانید کاری برای ما بکنید و مقداری از این آتش و عذاب را از ما بردارید؟ اقویا به ضعفا پاسخ می‌دهند، حاصلش این است که: امروز روز جزا است، نه روز عمل، امروز همه اسباب از تاثیر افتاده‌اند، آن خیالهایی که ما در دنیا در باره خود می‌کردیم و خود را قوی و نیرومند می‌پنداشتیم همه بیهوده شد، امروز حال ما و حال شما یکی است، چون می‌بینید که هر دو طایفه در آتشیم.

هنگامی که ضعفا کافران از مستکبران کافر محروم و مأیوس می‌شوند و هیچگونه راه و چاره‌ای ندارند دست به دامن خازنان و مؤکلان جهنم می‌شوند و از آنان خواهش می‌کنند و می‌گویند: پس شما دعا کنید تا پروردگار ما مؤمنان را یاری می‌دهیم.^۲

ج) وعده یاری رساندن به رسولان و مؤمنان

از آنجا که در آیات گذشته سخن از محاجه و گفتگوهای دوزخیان بود که نمی‌توانند یکدیگر را یاری کنند، و نه کسی به یاری آنها می‌شتابد، و از آنجا که در آیات پیش از آن نیز سخن از مؤمن آل فرعون آن مرد مجاهد و مبارز کم نظیر و حمایت خداوند متعال از او مطرح بود، در آیات مورد بحث به عنوان یک قانون کلی حمایت خویش را از پیامبران و مؤمنان در دنیا و آخرت بیان می‌دارد یک روز از این عذاب دوزخ را به ما تخفیف دهد. ولی پاسخ منفی می‌شنوند. عدم نفع معذرت ظالمان از مصادیق نصرت رسولان است.^۳

^۱. مکارم شیرازی، پیشین، ج ۲۰، ص ۱۱۵.

^۲. همان، ص ۱۲۳.

^۳. همان، ص ۱۲۷.

و مراد از کلمه «الهدی» دینی است که موسی آورد. و مراد از ارث دادن کتاب به بنی اسرائیل این است که تورات را در بین آنان باقی گذاشت، تا بدان عمل کنند و به وسیله آن هدایت شوند.^۱ و دو آیه آخر به منزله خاتمه داستان حضرت موسی(ع) و مؤمن آل فرعون است.

۲-۵-۲. مفاد روایی

اشاره

در ذیل این دسته از آیات ۱۷ روایت در تفسیر البرهان مرقوم شده است.

از این ۱۷ روایت، ۱ روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توسط عبدالله بن عمر نقل شده است.

۱ روایت از امام باقر علیه السلام که از ابوبصیر است

۱۱ روایت از امام صادق علیه السلام که توسط امام حسن عسکری علیه السلام، محمد بن ابی عمیر، منظور بن یونس،

ایوب بن حر، جمیل بن دراج (۲ روایت)، هشام بن سلام، سلیمان دیلمی، سلیمان بن خالد و ۲ روایت بدون ذکر سند از علی بن ابراهیم قمی نقل شده است.

۳ روایت از علی بن ابراهیم قمی بدون استناد به معصوم که به نظر می رسد قول تفسیری باشد.

علامه بحرانی این روایات را از کتب زیر جمع آوری کرده است:

۸ روایت از تفسیر قمی، ۲ روایت از معانی الاخبار و از کتب تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام.

کافی، مختصر بصائر الدرجات، کامل الزیارات، بحار الانوار، رجعت سید معاصر، و مجمع البیان هر کدام یک روایت ذکر گردیده است.

روایات معانی الاخبار در بابهای نوادر المعانی و باب معنی الآل و الأهل و العترة و الأمة قرار دارند. و

روایت کافی در باب سَلَامَةِ الدِّينِ و بحار الانوار در باب النار أعادنا الله و سائر المؤمنین من لهبها و حمیمها و

غساقها و غسلینها و عقاربها و حیاتها و شدائدها و درکاتها بمحمد سید المرسلین و أهل بیته الطاهرین صلوات

الله علیهم أجمعین و کامل الزیارات در باب ما نزل من القرآن بقتل الحسین ع و انتقام الله عز و جل و لو بعد

حین قرار دارند.

^۱ طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۵۱۳.

الف) حفظ دین مؤمن آل فرعون از انحراف

در روایتی با سند یکسان در کافی و محاسن برقی و روایتی که بدون سند در تفسیر قمی است، امام صادق علیه السلام در مورد آیه «فوقاه الله سيئات ما مكروا» فرمود: بدانید که آنها بر او چیره شدند و او را کشتند. اما آیا می‌دانید خداوند متعال او را از چه چیزی حفظ کرد؟ از این که او را در دینش دچار انحراف و فتنه گردانند.^۱

با توجه به این روایت این طور به نظر می‌رسد که فرعون و درباریان او و قوم فرعون با آشکار شدن ایمان مؤمن آل فرعون به حضرت موسی (ع) درصدد بر آمدند او را مجاب کنند تا از ایمان به خداوند متعال و حضرت موسی (ع) دست بردارد و مانند آنها بت‌پرست و کافر بشود. اما وسوسه‌های آنها در او مؤثر نشد و خداوند متعال او را در مسیر ایمان و توحید و تقوا راسخ قدم کرد و به لطف الهی از انحراف و فتنه در دینش در امان ماند فرعون و فرعونیان بعد از شکست و موفق نشدن در بت پرست کردن او نقشه قتل او را کشیدند و بر او چیره شدند و او را به قتل رسانیدند.

اما در صورت نبودن این روایت ظهور آیه در این است که با توجه به سخنان و روشن شدن ایمان او توطئه‌هایی برای شکنجه و سرانجام قتل او کشیدند اما لطف الهی همه آنها را خنثی کرد و او نجات پیدا کرده است. چنان چه در بعضی از روایات آمده که حزقیل اظهار ایمان کرد فرعون امر به قتل او نمود وی فرار کرده به کوهی که در آن نواحی بود متحصن گشت و به عبادت و طاعت مشغول شد حق سبحانه سباع را به حراست او امر نمود ایشان به حوالی آن کوه درآمده پاسبانی او می‌کردند. و پس فرعون دو نفر را به دنبال او فرستاد چون آنها وی را دیدند که وی ایستاده و نماز می‌خواند و حیوانات وحشی به دور او صف کشیده‌اند، پس آن دو ترسیده و فرارکنان بازگشتند نزد فرعون آمدند و حال را معروض داشتند فرعون از ترس آنکه مبادا که این سخن به گوش مردمان رسد به قتل ایشان امر نمود.^۲

^۱ کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۵. و برقی، احمد بن ابی عبد الله، المحاسن، دار الکتب الإسلامية، قم، دوم، ۱۳۷۱ هجری، ج ۱، ص ۲۱۹: مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَوْقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكْرُوا فَقَالَ أَمَا لَقَدْ بَسَطُوا عَلَيْهِمْ وَ قَتَلُوهُ وَ لَكِنْ أَ تَدْرُونَ مَا وَقَاهُ وَقَاهُ أَنْ يُفْتَنُوهُ فِي دِينِهِ . روایت کافی و روایت در تفسیر قمی در تفاسیر البرهان و نور الثقلین در ذیل آیه ذکر شده است. و روایت در محاسن در تفاسیر نور الثقلین و صافی در ذیل آیه ذکر شده است.

^۲ فتح الله، کاشانی، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، کتابفروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ ش، ج ۸، ص ۱۵۱. این روایت در ج ۱۳ ص ۱۶۲ بحار الانوار به نقل از قصص الأنبياء ذکر شده است.

علامه مجلسی در بحار الأنوار در ذیل این آیه می‌گوید: در بعضی از تفاسیر آمده است که او با استفاده از یک فرصت مناسب خود را به موسی رسانید، و همراه بنی اسرائیل از دریا عبور کرد.^۱

در رابطه با این موضوع در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام آمده است که امام صادق علیه السلام به مناسبت توریه یکی از اصحاب در مقابل یکی از مخالفان اهل بیت علیهم السلام در محضر ایشان در ضمن تحسین او و روشن کردن موضع توریه داستان توریه مؤمن آل فرعون را بیان فرمودند. ایشان فرمودند: افرادی نزد فرعون از حزقیل بدگویی کردند که او مردم را به مخالفت با تو فرا می‌خواند و علیه تو به دشمنانت کمک می‌کند. فرعون گفت: اگر این گونه عمل کرده باشد سزاوار شکنجه است. و اگر شما دروغ بگویید به علت بدگویی از او دچار شدیدترین عذابها می‌شوید.

فرعون او را فراخواند و با آنها رو در رو کرد. آنها گفتند تو خدایی فرعون را انکار می‌کنی. حزقیل گفت: ای پادشاه آیا دیده‌ای که من دروغ بگویم. فرعون پاسخ داد: خیر، حزقیل گفت: از آنها پرس پروردگارشان کیست؟ پاسخ دادند: فرعون! پرسید: آفریدگارتان کیست؟ پاسخ دادند: فرعون! پرسید: روزی‌دهنده‌تان کیست؟ پاسخ دادند: فرعون! حزقیل گفت: ای پادشاه در برابر تو و همه‌ی کسانی که حضور دارند شهادت می‌دهم که پروردگارشان پروردگار من، آفریدگارشان آفریدگار من و روزی‌دهنده‌شان رازق من و جز پروردگار و آفریننده و روزی‌دهنده آنها پروردگار آفریننده و روزی‌دهنده ندارم. و البته در حقیقت منظور حزقیل این بود که خدای آنها الله است که پروردگار من است نه آن کسی که آنها ادعا می‌کنند. و این امر از دید فرعون و افراد حاضر پنهان ماند. فرعون هم دستور شکنجه خبرچینیان را با فرو کردن میخ در پای آنها و جداکردن گوشت بدن آنها با شانه‌ی آهنی را داد. و در ادامه امام علیه السلام فرمودند: این همان معنی آیه «فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَّا مَكْرُوا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ» است. یعنی خداوند متعال حزقیل را از نتایج بد سخن چینی بدخواهان که می‌خواستند او را به هلاکت برسانند حفظ کرد و بدگویان به بدترین عذاب، گرفتار شدند.^۲

^۱. مجلسی، بحار الأنوار، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۶۰.

^۲. أبو محمد الحسن العسکری (علیه السلام)، أنه قال: «قال بعض المخالفين بحضرت الصادق (عليه السلام) لرجل من الشيعة: ما تقول في العشرة من الصحابة؟ قال: أقول فيهم الخير الجميل الذي يحط الله به سيئاتي و يرفع به درجاتي. قال السائل: الحمد لله على ما أنقذني من بغضك، كنت أظنك رافضيا تبغض الصحابة! فقال:

من أبغض ألا من أبغض واحدا من الصحابة فعليه لعنة الله، قال: لعلك تتأول ما تقول في من أبغض العشرة من الصحابة؟ فقال: من أبغض العشرة من الصحابة فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين. فوثب فقبل رأسه، و قال: اجعلني في حل مما قذفتك به من الرفض قبل اليوم، قال: أنت في حل و أنت أخی. ثم انصرف السائل، و قال له الصادق (عليه السلام): جودت، لله درك، لقد

در جمع و رفع اختلاف این احادیث این احتمال را می‌توان داد که هر کدام از این احادیث به حوادث مختلف این داستان و زندگانی مؤمن آل فرعون اشاره کرده‌اند. و با ظاهر آیه هم منافات پیدا نمی‌کنند چرا که «سیئات» به طور مطلق آمده و هر کدام از این اخبار قابل تطبیق بر آن است. در واقع خداوند متعال مؤمن آل فرعون را در مقاطع و حوادث مختلف از بدیها و آثار سو حيله‌ها و نقشه‌های فرعون و فرعونیان حفظ کرده است. جزئی از این توطئه‌ها ممکن است توطئه تحمیل بت‌پرستی و بیرون کردن او از خط توحید بوده که خداوند متعال این را از او بر طرف ساخت، و او را در مسیر ایمان و توحید و تقوا راسخ قدم کرد. یکی دیگر از ناگواری‌هایی که ممکن بود به او برسد آثار بد خبرچینی اطرافیان فرعون و برملا شدن ایمان او و در نهایت کشته شدن

عجبت الملائكة في السماوات من حسن توريتك، و تلفظك بما خلصك الله، و لم تظلم دينك، و زاد الله في مخالفتنا غما إلى غم، و حجب عنهم مراد منتحلي مودتنا في أنفسهم.

فقال بعض أصحاب الصادق (عليه السلام): يا ابن رسول الله، ما عقلنا من كلام هذا إلا موافقة صاحبنا لهذا المتعنت الناصب، فقال الصادق (عليه السلام): لئن كنتم لم تفهموا ما عني فقد فهمناه نحن، و قد شكره الله له، إن الموالى لأوليائنا، المعادى لأعدائنا إذا ابتلاه الله بمن يمتحنه من مخالفيه وفقه لجواب يسلم معه دينه و عرضه، و يعصمه الله بالتقية، إن صاحبكم هذا قال: من عاب واحدا منهم، فعليه لعنة الله، أى من عاب واحدا منهم هو أمير المؤمنين على بن أبى طالب (عليه السلام)، و قال فى الثانية: من عابهم أو شتمهم فعليه لعنة الله، و قد صدق، لأن من عابهم فقد عاب عليا (عليه السلام) لأنه أحدهم، فإذا لم يعب عليا (عليه السلام) و لم يذمه، فلم يعيهم، و إنما عاب بعضهم.

و لقد كان لحزقيل المؤمن مع قوم فرعون الذين وشوا به إلى فرعون مثل هذه التورية. كان حزقيل يدعوهم إلى توحيد الله و نبوة موسى، و تفضيل محمد رسول الله (صلى الله عليه و آله) على جميع رسل الله و خلقه، و تفضيل على ابن أبى طالب (عليه السلام) و الخيار من الأئمة على سائر أوصياء النبيين و إلى البراءة من ربوبية فرعون، فوشى به الواشون إلى فرعون، و قالوا: إن حزقيل يدعو إلى مخالفتك و يعين أعدائك على مضادتك، فقال لهم فرعون: إنه ابن عمى، و خليفتى على ملكى و ولى عهدى، إن فعل ما قلتكم فقد استحق العذاب على كفره لنعمتى، و إن كنتم كاذبين فقد استحققتهم أشد العذاب لإيثاركم الدخول فى مساءته.

فجاء بحزقيل و جاء بهم فكاشفوه، و قالوا: أنت تجحد ربوبية فرعون الملك و تكفر نعماءه، فقال حزقيل: أيها الملك، هل جربت على كذبا قط؟ قال: لا، قال: فسلمهم من ربهم؟ قالوا: فرعون. قال: و من خالفكم؟ قالوا: فرعون هذا. قال: و من رازقكم، الكافل لمعايشكم، و الدافع عنكم مكارهكم؟ قالوا: فرعون هذا. قال حزقيل: أيها الملك فأشهدك و من حضرك أن ربهم هو ربى، و خالقهم هو خالقى، و رازقهم هو رازقى، و مصلح معاشهم هو مصلح معاشى، لا رب لى و لا خالق و لا رازق غير ربهم و خالقهم و رازقهم، و أشهدك و من حضرك أن كل رب و خالق و رازق سوى ربهم و خالقهم و رازقهم فأنا برىء منه و من ربوبيته، و كافر بالهيته.

يقول حزقيل هذا و هو يعنى أن ربهم هو الله ربى، و لم يقل: إن الذى قالوا هم إنه ربهم هو ربى، و خفى هذا المعنى على فرعون و من حضره و توهموا أنه يقول: فرعون ربى و خالقى و رازقى، و قال لهم: يا رجال السوء، و يا طلاب الفساد فى ملكى، و مریدى الفتنة بينى و بين ابن عمى و عضدى، أنتم المستحقون لعذابى، لإرادتكم فساد أمرى، و إهلاك ابن عمى، و الفت فى عضدى. ثم أمر بالأوتاد فجعل فى ساق كل واحد منهم وتد، و فى صدره وتد، و أمر أصحاب أمشاط الحديد فشقوا بها لحمهم من أبدانهم، فذلك ما قال الله تعالى: فَوَقَاهُ اللَّهُ عَنِ حَزْقِيلَ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوهًا لَمَا وَشَا بِهِ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ لِيَهْلِكَهُ وَ حَاقَ بِأَلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ وَ هم الذين وشوا بحزقيل إليه، لما أوتد فيهم الأوتاد، و مشط من أبدانهم لحومهم بالأمشاط». تفسیر منسوب به امام حسن عسکرى ع، ج ۷، ص ۱۴۶، باب ۶، ج ۱۲ به نقل از تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۷۶۰. و به نقل از طبرسى، احمد بن على، الاحتجاج، مشهد، نشر مرتضى، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۳۷۰. این روایت در تفاسیر نور الثقلین و صافی هم ذکر شده است.

توسط فرعون بود که خداوند متعال این ناگواری را هم از او رفع کرد. بعد از آشکار شدن ایمان مؤمن آل فرعون تصمیم به قتل او گرفته شد و در برهه‌ای از زمان از این مکر فرعونیان در امان بود.

البته در رفع اختلاف احادیث که قائل هستند که مؤمن آل فرعون کشته شد و روایتی که قائل است که او از کشته شدن حفظ شد می‌توان این احتمال را داد که روایاتی که بیان می‌کنند مؤمن آل فرعون کشته شد به نهایت امر و آخر داستان اشاره می‌کنند و روایات مقابل به برهه‌ای از داستان که از قتل توسط فرعونیان نجات پیدا کرد اما در نهایت به او دست یافتند و او را کشتند.

ب) وضعیت فرعونیان در برزخ و قیامت

پرداختن به چند موضوع در آیه‌ی ۴۶ ضروری به نظر می‌رسد. اول اینکه با توجه به این که قطعاً جمله «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا» در دنیای مادی واقع نشده است، مربوط به کجاست؟ آیا این عذاب در برزخ به فرعونیان می‌رسد یا در دوزخ؟

در روایات اشاره شده است که این جمله مربوط به برزخ است. در تفسیر قمی آمده: مردی به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: شما در باره آیه «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا» چه می‌فرمایید؟ فرمود: بگو بینم مردم چه می‌گویند؟ عرضه داشت: می‌گویند این عذاب در آتش دوزخ است و صبحگاهان و شامگاهان شکنجه داده می‌شوند و فاصله میان آن دو زمان، از عذاب در امان هستند. امام علیه السلام فرمود: اگر چنین باشد که آنها جز افراد خوشبخت به شمار می‌آیند. شخص دیگری عرضه داشت: فدایت شوم پس خودتان بفرمایید، که چگونه است؟ فرمود: این در دنیا است و اما در آخرت که دار خلد است داخل در عذاب می‌شود، هم چنان که دنبالش فرموده: «يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»^۱

در این روایت امام علیه السلام برای این بیان خود که فرمودند: این جمله «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا» مربوط به وضعیت فرعونیان در برزخ است دو دلیل ذکر می‌فرمایند: اول اینکه اگر مجازات فرعونیان این باشد که فقط در صبح و شام در آتش باشند و فقط در این دو زمان عذاب ببینند با اعمال فرعونیان که از اشقیاء هستند

^۱ قمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۸: قال رجل لأبي عبد الله ع. ما تقول في قول الله عز وجل: النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا فقال أبو عبد الله ع: ما تقول الناس فيها فقال يقولون: إنها في نار الخلد و هم لا يعذبون فيما بين ذلك فقال ع فهم من السعداء «۲» فقيل له جعلت فداك فكيف هذا فقال إنما هذا في الدنيا و أما في نار الخلد فهو قوله: «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ». این روایت در تفاسیر البرهان و نور الثقلین و صافی در ذی‌آیه ذکر شده است.

متناسب نیست. و این عذاب کم برای سعداست نه برای اشقیائی چون فرعونیان. در حقیقت امام علیه السلام با این بیان به تناسب جزا و کیفر با اعمال انسان در دنیا که بر پایه عدل و حکمت خداوند متعال است، اشاره فرموده‌اند. دوم اینکه می‌فرمایند این برداشت شما مربوط به عذاب آنها در برزخ است و عذاب آنها در قیامت در قمست و جمله بعدی بیان شده است همان گونه که خداوند متعال فرموده است: «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ». گویا امام علیه السلام می‌فرمایند جمله بعد که به صراحت بیان می‌کند مربوط به عذاب روز قیامت است خود قرینه‌ای است که جمله اول مربوط به عذاب برزخ است. امام علیه السلام این نکته را از ظاهر و سیاق جملات خود آیه استخراج فرمودند. به عبارتی استفاده از قرینه درون آیه‌ای.

در مجمع البیان روایتی مشابه روایت بالا از امام صادق علیه السلام ذکر شده است که در ابتدای روایت می‌فرمایند: «ذلک فی الدنیا قبل یوم القیامة، لأن نار القیامة لا تکون غدوا و عشیا» و ادامه روایت کاملا مشابه روایت بالا است.^۱ این روایت علاوه بر دو دلیل ذکر شده دلیل دیگری را هم بیان می‌کند و آن این است که امام علیه السلام می‌فرمایند: این آتش قیامت نیست چرا که آتش قیامت صبح و شام ندارد. در تبیین این جمله احتمالی که زودتر به ذهن می‌رسد این است که آتش قیامت به صبح و شام محدود نمی‌شود و جاودانه است. لازم به ذکر است این روایت فقط در مجمع البیان بدون سند کامل ذکر شده است.

و در پاسخ به این سؤال که آیا در بهشت و جهنم و به طور کلی در قیامت صبح و شام وجود دارد یا نه با توجه به این که خورشید و زمین و ماه از بین رفته‌اند، اقوال گوناگونی بیان شده که این رساله مجال پرداختن به این موضوع را ندارد. شایان ذکر است مراجعه به تفاسیر در ذیل آیه ۶۲ سوره مریم و کتب موضوعی در رابطه با خصوصیات قیامت، مفید فایده است.

البته چون در کلام امام علیه السلام بین آتش برزخ و جهنم مقابله شده است و آن بزرگوار در مقام بیان تفاوت این دو آتش هستند. ایشان می‌فرمایند آتش قیامت صبح و شام ندارد پس باید آتش برزخ این ویژگی را دارا باشد و دارای صبح و شام باشد. در سطور بالا گفته شد که محتمل‌تر در معنای صبح و شام نداشتن آتش جهنم این

^۱ طبرسی، مجمع البیان، پیشین، ج ۸، ص ۸۱۸: قال أبو عبد الله (ع) ذلک فی الدنیا قبل یوم القیامة لأن فی النار القیامة لا یکون غدو و عشی ثم قال إن كانوا یعذبون فی النار غدوا و عشیا ففیما بین ذلک هم من السعداء لا و لکن هذا فی البرزخ قبل یوم القیامة أ لم تسمع قوله عز و جل «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ». این روایت در تفاسیر البرهان و صافی ذیل آیه ذکر شده است.

است که بگوییم آتش جهنم خاموشی ندارد و جاودانه و همیشگی است. درمقابل آتش برزخ همیشگی نیست و منقطع و در حال تجدید و تکرار است. تنها در مواقع صبح و شام این آتش بر آنها عرضه می‌شود.

در مجمع البیان روایتی از نافع از ابن عمر ذکر شده است که می‌گوید: رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هنگامی که یکی از شما از دنیا می‌رود جایگاه او را هر صبح و شام به او نشان می‌دهند، اگر بهشتی باشد جایگاهش را در بهشت، و اگر دوزخی باشد جایگاهش را در آتش، و به او می‌گویند: این جایگاه تو در روز قیامت است» (و همین امر باعث شادی یا عذاب روح او می‌شود).^۱ از این روایت برداشت می‌شود که این قانون عمومی در برزخ است که تمام انسان‌ها بنا بر سعید و شقی بودن به واسطه عرضه بهشت و جهنم که جایگاه آنها در روز قیامت است، جزا و پاداش می‌بینند. و این عرضه شدن در هر روز و تا روز قیامت ادامه و استمرار دارد.

امام باقر علیه السلام در قسمتی از روایتی که درباره بهشت و آتش برزخ است، می‌فرماید: «برای خداوند متعال آتشی در مشرق است که ارواح کفار را صبحگاهان در آن قرار می‌دهد. و نیز از زقوم آن خورده و از حمیم آن می‌آشامند پس چون فجر طالع گردد همه آنان به یک وادی در یمن به نام «برهوت» گسیل داده می‌شوند که حرارت آن به مراتب از آتش دنیا بیشتر است و اهل عذاب در آنجا با همدیگر برخورد نموده و همدیگر را می‌شناسند پس چون شب فرا رسد به همان آتش برگردانده می‌شوند و این رویه تا روز قیامت ادامه می‌یابد.^۲

مسئله دوم قابل بحث این است که کیفیت این عرضه آتش در برزخ چگونه است؟ در خصوص این موضوع در آیه چیزی بیان نشده است. در روایت از نافع از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دست می‌آید، عرضه آتش و بهشت به معنای نشان دادن جایگاه در روز قیامت است. و دیدن جایگاه باعث تعذب و یا تنعم انسان می‌شود. و از روایت امام باقر علیه السلام به دست می‌آید فقط دیدن جایگاه نیست بلکه ارواح در آتش قرار می‌گیرند و نمونه‌های از

۱. طبرسی، مجمع البیان، پیشین، ج ۸، ص ۸۱۸: عن نافع، عن ابن عمر: أن رسول الله (صلى الله عليه و آله) قال: «إن أحدكم إذا مات عرض عليه مقعده بالغداة و العشى، إن كان من أهل الجنة [فمن الجنة]، و إن كان من أهل النار [فمن النار]، يقال: هذا مقعدك حتى يبعثك الله يوم القيامة». آورده البخاری و مسلم فی (الصحيحین). این روایت در تفاسیر البرهان و نورالتقلین و صافی ذکر شده است.

۲. کلینی، پیشین، ج ۳، ص ۲۴۶: عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد و سهل بن زياد و علي بن إبراهيم عن أبيه جميعا عن ابن محبوب عن علي بن رئاب عن ضريس الكناسي قال: قال أبو جعفر عليه السلام: إن لله تعالى نارا في المشرق خلقها ليسكنها أرواح الكفار و يأكلون من زقومها و يشربون من حميمها ليلهم، فإذا طلع الفجر هاجت إلى واد باليمن يقال له برهوت أشد حرا من نيران الدنيا كانوا فيه يتلاقون و يتعارفون، فإذا كان السما عادوا إلى النار، فهم كذلك إلى يوم القيامة، و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة. این روایت در دو تفسیر نور التقلین و صافی ذکر گردیده است.

عذاب را دریافت می‌کنند. قطعاً این دیدن و قرار گرفتن و خوردن و آشامیدن با اعضا و جوارح مادی نیست. چرا که روح از بدن مادی جدا شده است و روح استقلال و تجرد مثالی و برزخی پیدا می‌کند.

مسئله سوم منظور از «غدوا و عشیا» در آیه چیست؟ برای معنای «عرضه آتش در صبح و شام در برزخ» مفسران احتمالاتی بیان می‌کنند که در ذیل آورده می‌شود.

۱- اشاره است به اینکه عرضه کفار بر آتش پشت سر هم واقع می‌شود؛ چنان که می‌گوئیم فلان کس صبح و شام مزاحم ما است، یعنی همواره و همیشه. در واقع «غدوا و عشیا» معنای کنایی و مجازی دارد نه معنای حقیقی.

۲- اشاره به انقطاع و تجدید و تکرار عذاب برزخی دارد که تنها در مواقع صبح و شام این آتش بر آنها عرضه می‌شود. چنانچه به نظر می‌رسد روایات ذکر شده مؤید این نظر باشند.

اما به طور کلی می‌توان گفت که تعبیر به «غدو و عشی» اشاره به این است که برزخ عالمی است که در آن انسان به طور کلی از دنیا و عالم ماده جدا نشده است. آن چنان که در برزخ انسان از صدقات و حسنات و سئیات جاریه منتعم و متعذب می‌شود.

شایان ذکر است که چندین روایت از کافی در تفسیر نور الثقلین ذیل آیه ۴۵ در زمینه کیفیت زمان احتضار و کیفیت عذاب برزخی کافران و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است که به دلیل اینکه این روایات به طور مستقیم ناظر بر آیه نیستند از بررسی آنان خودداری می‌شود. و پیشنهاد می‌شود روایات در پژوهشی موضوعی و جداگانه با موضوع «عذاب برزخ» بررسی و تبیین گردند.

ج) معنای استکبار

در مصباح‌المتهدجد آمده است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در یکی از روزهای غدیر خطبه‌ای خواند و ضمن دعوت مردم به توحید الهی و طاعت کسانی که خداوند متعال امر به اطاعت آنها کرده به آنها در پیروی از کفار هشدار می‌دهند و می‌فرمایند که پیروی از اینان شما را از سیل رشاد گمراه می‌کند و خداوند متعال در مذمت گمراهان و گمراه کنندگان آیه ۴۷ را یادآور می‌شوند، و می‌فرمایند:

أفتدرون الاستکبار ما هو؟ هو ترک الطاعة لمن امروا بطاعته، و الترفع علی من ندبوا الی متابعته، و القرآن ینطق من هذا کثیرا، ان تدبره متدبر زجره، و وعظه! «آیا می‌دانید استکبار چیست؟ ترک اطاعت کسانی که

مامور به اطاعت آنها هستید و خود برترینی نسبت به آنها، قرآن از این مقوله سخن بسیار می‌گوید، به گونه‌ای که اگر انسان در آن بیندیشد او را اندرز می‌دهد و از خلاف باز می‌دارد^۱

د) رجعت، زمان نصرت پیامبران وائمه علیهم السلام

در تفسیر قمی و مختصر بصائر الدرجات آمده که جمیل بن دراج می‌گوید: از آیه «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» از امام صادق عليه السلام سؤال کردم. آن حضرت فرمود: به خدا قسم این امر در دوران رجعت خواهد بود. مگر نمی‌دانی که بسیاری از پیامبران الهی در دنیا شکست خوردند و شهید شدند. با ائمه عليهم السلام پس از آنها نیز جنگ شد و به آنها کمک نشد. این امر در زمان رجعت اتفاق خواهد افتاد.^۲

در روایتی دیگر در ذیل این دسته بیان می‌شود امام حسین عليه السلام یکی از آنها بود که کشته شد او تا کنون یاری نشده و خون خواهی از خون امام حسین عليه السلام صورت نگرفته است.^۳

روایت دیگر بیان می‌کند اولین کسی که در سال هفتاد و پنج هزار قبرش شکافته می‌شود و خاک از روی سرش کنار می‌رود امام حسین عليه السلام است که این مصداق آیه «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» می‌باشد. در این روایت اولاً سال ظهور امام زمان عليه السلام و رجعت ائمه عليهم السلام و یارانشان را سال هفتاد و پنج هزار می‌داند. البته مبنای سال ذکر شده چه سالی و آیا روایاتی هست که سال ظهور را تعیین کند وجود

^۱. طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتعجب، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، اول، ۱۴۱۱ هجری، ص ۷۵۶: فی مصباح شیخ الطائفة قدس سره خطبة لأمر المؤمنین علیه السلام خطب بها یوم الغدیر و فیها یقول علیه السلام: و تقربوا إلی الله بتوحیده و طاعة من أمرکم ان تطیعوه و لا تمسکوا بعصم الکوفیر، و لا یخلج بکم النی فتضلوا عن سبیل الرشاد باتباع أولئک الذین ضلوا و أضلوا، قال الله عز من قائل فی طائفة ذکرهم بالذم فی کتابه: «إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ کُبْرَانَا فَاصْلُونا السَّبِیلاً» إلی قوله و قال تعالی: وَ إِذْ یَتَحَاوَنَ فِی النَّارِ فِیَقُولُ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِینَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا کُنَّا لَکُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا نَصِیباً مِّنَ النَّارِ مَن عَذَابِ الله من شیء «قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللهُ لَهَدِینَاکُمْ» أفتدرون الاستکبار ما هو؟ هو ترک الطاعة لمن أمروا بطاعته، و الترفع علی من ندبوا إلی متابعته، و القرآن ینطق من هذا کثیر ان تدبره متدبر زجره و وعظه. این روایت در تفاسیر نور الثقلین و صافی ذیل آیه ۴۷ ذکر شده است.

^۲. قمی، تفسیر قمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۸: ۶ أخبرنا أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمد عن عمر بن عبد العزيز عن جمیل عن أبی عبد الله ع قال قلت قول الله تبارک و تعالی إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ قال ذلك و الله فی الرجعة، أما علمت أن أنبياء كثيرة لم ينصروا فی الدنيا و قتلوا و الأئمة بعدهم قتلوا و لم ينصروا ذلك فی الرجعة. این روایت در تفاسیر البرهان و نورثقلین و صافی در ذیل آیه ۵۱ ذکر شده است.

^۳. أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه، کامل الزیارات، نجف اشرف، انتشارات مرتضویه، ۱۳۵۶ ش، ص ۶۳: قال: حدثنی أبی (رحمه الله)، عن سعد ابن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن سنان، عن علی بن أبی حمزة، عن أبی بصیر، عن أبی جعفر (علیه السلام)، قال: تلا هذه الآية: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ، قال: «الحسین بن علی (علیهما السلام) [منهم]، قتل و لم ینصر بعد»، ثم قال: «و الله لقد قتل قتلة الحسین (علیه السلام) و لم یطلب بدمه بعد».

دارد یا نه؟ و این که اگر وجود دارد سال‌های مختلفی است یا نه؟ و کلا بررسی این گونه روایات نیاز به پژوهش عمیق‌تر دارد که از وسع این پایان‌نامه خارج است.^۱

امام علیه السلام در این روایات از انواع نصرت و پیروزی‌ها در دنیا فقط از پیروزی ظاهری یعنی کشته نشدن به دست دشمنان و در صورت شهید شدن انتقام از آنها نام می‌برند. در دو روایت هم دیده شد که امام حسین علیه السلام مثال برای فردی است که تاکنون یاری و نصرت از این جهت نشده‌اند.

در این روایات با یک استدلال واضح و روشن زمان این نصرت را از سوی خداوند متعال فقط در زمان رجعت می‌دانند. این استدلال بدین گونه است که امام علیه السلام از سؤال‌کننده با توجه به اینکه تمام رسولان و ائمه علیهم السلام به دست دشمنانشان کشته شده‌اند، این اقرار را می‌گیرند که قطعا رسولان و پیروان ایشان تا کنون در دنیا از این نوع نصرت الهی بهره‌مند نشده‌اند. و با استفاده از مقدمه دیگر که گویا در تقدیر گرفته‌اند به نتیجه دلخواه می‌رسند. و آن مقدمه این است که از آیه‌ی قرآن استفاده می‌شود که وعده نصرت رسولان به صورت مطلق از سوی خداوند متعال یک وعده حتمی است و تخلف از وعده چون از صفات سلبی می‌باشد و در ذات اقدس الهی راه ندارد بنابراین این نوع نصرت حتما باید در این دنیا واقع بشود و تنها ظرف زمانی که قابلیت تحقق این نصرت را در خود دارد فقط زمان رجعت می‌باشد.

البته امام علیه السلام در این روایت در مقام برشمردن انواع نصرت الهی دنیوی نیستند که این سؤال در ذهن نقش بندد که چرا امام علیه السلام از پیروزی مکتبی و حق و حقیقت رسولان که از پیروزی ظاهری به مراتب بالاتر است صحبتی نفرموده‌اند. گویا امام علیه السلام با توجه به سطح علمی و روحی سؤال‌کننده و لحاظ دیگر شرایط فقط از این نوع نصرت سخن گفته‌اند.

شایان ذکر است که وعده نصرت الهی و به طور کلی تمام وعده‌های خداوند متعال در قرآن مانند وعده خداوند متعال به استجابت‌بندگان نیاز به وجود شرایط و عدم موانع آن دارد. و در حقیقت این وعده به صورت

^۱ رجعة السيد المعاصر: عن جعفر بن محمد بن مالک، قال: حدثنا محمد بن القاسم بن إسماعيل، عن علي بن خالد العاقولي، عن عبد الكريم بن عمرو الخثعمي، عن سليمان بن خالد، قال: قال أبو عبد الله (عليه السلام)، في قوله تعالى: يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتَّبِعَهَا الرَّادِفَةُ، قال: «الراجفة: الحسين بن علي (عليهما السلام)، و الرادفة: علي بن أبي طالب (عليه السلام)، و أول من ينشق عنه القبر و ينفذ عن رأسه التراب الحسين ابن علي (عليهما السلام) في خمسة و سبعين ألفا، و هو قوله تعالى: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْدِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ الْعَذَابُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» به نقل از بحرانی، پیشین، ج ۴، ص ۷۶۴.

مطلق نیست. و قید آن وجود شرایط و نبود موانع است. بنابراین روایت بیان می‌کند که در زمان رجعت، تمام شرایط برای محقق شدن این وعده الهی موجود است و این وعده خداوند محقق خواهد شد.

۳-۵-۲. مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی

به وسیله روایاتی که در مورد حفظ مؤمن آل فرعون بود با بیان این که خداوند متعال او را از فتنه در دین حفظ کرد زوایای بیشتری از داستان را برای ما بازگو شد.

روایاتی که در رابطه وضعیت بنی اسرائیل در برزخ است مطابق با مفاد ظاهری است و از جهت اینکه کیفیت عذاب و یا صبح و عصر بودن این عذاب صحبت می‌کند حاوی مطالب اضافه‌تری نسبت به مفاد ظاهری می‌باشد.

در روایتی که «آل» بر دختر فرعون تطبیق شده است روایت نسبت به مفاد ظاهری اخص می‌باشد. روایتی که معنای استکبار را بیان می‌کند دید ما را به معنای استکبار در آیه وسعت می‌بخشد چرا در مفاد ظاهری با توجه به سیاق آیه استکبار، از جهت تکبر اقویا بر ضعفا معنا می‌شود. روایتی که زمان نصرت ظاهری و انتقام رسولان از دشمنانش را در رجعت می‌داند از جهت بیان فقط یک نوع نصرت و زمان آن از مفاد ظاهری اخص تر می‌باشد. این به خاطر این است که مفهوم در آیه عام و مطلق است و روایت به بیان یکی از مصادیق آن می‌پردازد. بقیه روایات به دلیل اینکه استشهادی و مناسبتی می‌باشند قابلیت مقایسه را ندارند.

۶-۲. صبر و دعا در مقابل مجادله کنندگان

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ (۵۵) إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۵۶) لَخَلَقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۵۷) وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ لَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ (۵۸) إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۵۹) وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ (۶۰)

پس شکبیا باش که وعده خدا حق است. و برای پیامد (کارهای) خود آمرزش طلب، و به هنگام صبح و عصر باستایش پروردگارت تسبیح گوی. (۵۵) در حقیقت کسانی که در باره آیات خدا، بدون دلیلی که برایشان آمده باشد مجادله می‌کنند، در سینه‌هایشان جز تکبری که آنان بدان نرسند، نیست پس به خدا پناه ببر [چرا] که فقط او شنوای بیناست. (۵۶) مسلماً آفرینش آسمان‌ها و زمین از آفرینش مردم بزرگ‌تر است، و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند. (۵۷) و نابینا و بینا مساوی نیستند و کسانی که ایمان آورده، و [کارهای] شایسته انجام داده‌اند با بدکاران (یکسان نیستند) چه اندک متذکر می‌شوی. (۵۸) قطعاً ساعت (رستخیز) آمدنی است، در حالی که هیچ تردیدی در آن نیست و لیکن بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند. (۵۹) و پروردگار شما گفت: «مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم! در واقع کسانی که نسبت به پرستش من تکبر می‌ورزند بزودی با خواری وارد جهنم می‌شوند!» (۶۰)

۱-۲. مفاد ظاهری

الف) امر به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به صبر، استغفار و دعا

بعد از آنکه داستان موسی (ع) و ارسال به حق او را به سوی فرعون و قومش بیان کرد، و نیز مجادله به باطل آل فرعون در آیات خدا را، و نیرنگ بازی‌هایشان را خاطر نشان ساخت، و نیز بیان کرد که چگونه خدای تعالی پیامبر خود را یاری کرد و کید آنان را باطل می‌سازد، و در آخر به مأل کار آنان، یعنی بی‌ثمر شدن تلاش‌هایشان و عاقبت شرشان اشاره نمود، اینک در این آیات به عنوان فروع و نتیجه آن بیانات، پیامبر گرامی خود را دستور می‌دهد که صبر پیشه کند، و هشدار می‌دهد که وعده خدا به نصرت او حق، و نیرنگ‌ها و جدال به باطل مردم و استکبارشان از قبول دعوت او به زودی باطل گشته، تمامی تلاش‌هایشان جز علیه خودشان، نتیجه نمی‌دهد. بنابراین، کفار نمی‌توانند خدا را عاجز سازند. و به زودی قیامت موعود پیا گشته، با ذلت و خواری به درون جهنم در می‌آیند.

گویا مراد از «ذنب» آن حالت نگرانی است که حضرت راجع به آینده دینش داشت، چنان که از «فَاصْبِرْ» **إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ** استفاده می‌شود.

تسبیح، تنزیه خداست از نقائص و آلودگی‌ها، حمد، درود و ثناست در مقابل نعمتهای خداوند متعال، و «عشی و ابکار» کنایه از تداوم است.

در آیه‌ی ۵۶ و ۵۷ بیان آیه قبلی را که به رسول خدا (ص) امر به صبر می‌فرمود، و با وعده نصرت دلگرمش می‌ساخت تاکید می‌کند، و حاصلش این است که: این مجادلین به آرزوی خود نمی‌رسند، و هرگز نخواهند رسید، پس تو از جدال ایشان غمناک مباش، و از این ناحیه دلخوش دار.

خداوند متعال به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: عَلَّتْ مَجَادِلُهُ مَشْرَكَانَ فَقَطَّ اسْتِكْبَارَ أَنهَاسْت. ضمیر «بالغیه» راجع به «کبر» است، به اعتبار سببی که موجب آنست، چون کبر سبب جدال است که می‌خواستند با آن، حق را آورنده دعوت حقه را سرکوب کنند و مراد از «سماوات و الارض» مجموع عالم است، و معنای آیه بر حسب آنچه مقام إفاده می‌کند این است که: مشرکین به آرزوی خود نمی‌رسند، و خدا را نمی‌توانند عاجز کنند، چون خدایی که قادر بر خلقت تمامی عالم است، و همه عالم با آن همه عظمت که در آن است وی را عاجز نکرد، هرگز ممکن نیست یک جزو کوچک از آن، یعنی انسانها بتوانند او را عاجز سازند.

آیه‌ی ۵۸ توضیح و تعلیلی است بر «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» چون بعضی از آنها بصیرتشان کور شده و بعضی با بصیرت هستند، اهل ایمان مصداق بصیر و «مسیء» مصداق اعمی است، باز برای مزید بیان فرموده: قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ و آیه بعد گویی آمدن در رابطه با آیه قبلی است که عدم استواء اعمی و بصیر در روز قیامت روشن خواهد شد.

آیه ۶۰ دعوتی است از خدای تعالی به همه بندگان، دعوتی است به دعا و خواندن او، و وعده‌ای است به استجاب آنان. و به طوری که ملاحظه می‌کنید هم دعا را مطلق آورده است. کلمه «داخرین» جمع اسم فاعل از مصدر «دخور» است که به معنای ذلت است. در این آیه دعای در آیه قبلی را به عبادت مبدل کرده تا بفهماند که دعا خود نوعی عبادت است.^۱

۲-۶-۲. مفاد روایی

اشاره

ذیل این دسته ۹ روایت در تفسیر البرهان و در تفسیر صافی ۳ روایت (بدون شمارش ۲ روایت مشترک)

ذکر شده است.

^۱. طباطبایی، پیشین، ص ۵۱۶-۵۱۹.

در تفسیر البرهان ۱ روایت از امام باقر علیه السلام از زراره نقل شده است. ۸ روایت از امام صادق علیه السلام که توسط حماد بن عیسی، زراره از یکی از روایانش، معاویه بن عمار، حسین بن مغیره، هشام بن سالم، عثمان بن عیسی از یکی از روایانش، ابن عینی و محمد بن نعمان نقل کرده‌اند.

این روایات از منابع زیر گرفته شده‌اند:

کافی ۴ روایت، تهذیب ۲ روایت و از تفسیر قمی و تأویل الأحادیث و اختصاص هر کدام یک روایت ذکر شده است.

از ۵ روایت کافی ۳ روایت بَابُ فَضْلِ الدُّعَا وَ الْحَثِّ عَلَيْهِ و روایت دیگر از بَابِ الثَّنَا قَبْلَ الدُّعَا که همگی از کتاب الدعاء و روایت دیگر از کتاب الصلاة باب بَابُ كَيْفِيَّةِ الصَّلَاةِ وَ صِفَتِهَا انتخاب شده‌اند.

یک روایت تهذیب از کتاب الصلاة باب بَابُ كَيْفِيَّةِ الصَّلَاةِ وَ صِفَتِهَا و... انتخاب شده است.

در تفسیر صافی علاوه بر ۲ روایت مشترک (حدیث ۱ و ۳ در البرهان) ۳ روایت از امام سجاد علیه السلام امام باقر و امام صادق علیه السلام ذکر شده است.

این روایات از صحیفه سجادیه دعای ۴۵ وداع با ماه رمضان، کافی ج ۲ باب الدُّعَا بَابُ فَضْلِ الدُّعَا وَ الْحَثِّ عَلَيْهِ و احتجاج ج ۲ باب: احتجاج ابي عبد الله الصادق ع في أنواع شتى من العلوم الدينية على أصناف كثيرة من أهل الملل و الديانات نقل شده است.

الف) فضلیت دعا

در باب اهمیت و فضلیت دعا اخبار بسیاری، وارد شده است. یکی از فضلیتهای دعا این است که دعا خود عبادت است. و علاوه بر آن، افضل عبادات می‌باشد.

امام باقر و امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: منظور عبادت در آیه ۶۰ سوره غافر، دعاست. و همانا بالاترین عبادتها، دعا کردن می‌باشد.^۱

۱. الف) کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۳۳۸: عن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن حماد بن عیسی، عن حریر، عن زرارة، عن أبی جعفر (علیه السلام)، قال: إن الله عز و جل يقول: إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ؟ قال: «هو الدعاء، و أفضل العبادة الدعاء». این روایت در البرهان و نور الثقلین و صافی ذیل آیه ۶۰ ذکر شده است. نور الثقلین این روایت را هم از مجمع البیان نقل کرده است.

ب) و عنه عن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن حماد بن عیسی، عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: سمعته يقول: «ادع، و لا تقل: قد فرغ من الأمر، فإن الدعاء هو العبادة، إن الله عز و جل يقول: إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ و قال تعالی: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». این روایت در البرهان و نور الثقلین ذکر شده است.

در صحیفه سجادیه آمده است که امام علیه السلام بعد از ذکر آیه شریفه این چنین می‌فرماید: خدایا دعای به درگاہت را عبادت نامیدی و ترک آن را مصداق استکبار قرار دادی و بر ترک دعا و عبادت وعده وارد شدن ذیلانہ به جہنم را مقرر فرمودی.^۱ در روایت اشاره شده است که دعا عبادت است.

در روایتی از امام باقر علیه السلام سؤال شد: بهترین عبادت چیست؟ ایشان فرمودند: هیچ چیزی نزد خدا با فضیلت تر از این نمی‌باشد که به درگاہ او مسألت شود و از آنچه نزد اوست طلب گردد. و هیچ فردی نزد خداوند مبعوض تر از کسی نمی‌باشد که از عبادت الهی استکبار ورزد و از درگاہ او سؤال نکند.^۲

دعا به این است که بنده خود را در مقام عبودیت و مملوکیت قرار دهد، به همین جهت عبادت در حقیقت دعا است، چون بنده در حال عبادت خود را در مقام مملوکیت و اتصال به مولای خویش قرار می‌دهد و اعلام تبعیت و اقرار به ذلت می‌کند تا خدا را با مقام مولویت و ربوبیتش به خود معطوف سازد، دعا هم عینا همین است. بنابراین مهم‌ترین ثمره‌ی دعا که ذات خود دعا هم است، نشان دادن ذلت بنده به مولا می‌باشد. اگر در موردی با وجود علم به برآورده نشدن و تقدیر شدن آن چیز باز دعا انجام گرفت مهم‌ترین ثمره آن، که عبادت می‌باشد محقق می‌شود. و البته اینکه دعا خود عبادت است از آیه شریفه استنباط می‌شود چرا که دعا در جمله قبل را به عبادت تبدیل کرده است تا بفهماند که دعا خود نوعی عبادت است.

در روایتی امام صادق علیه السلام می‌فرماید: نمازی که دعا در آن طولانی شده بر نمازی که در آن تلاوت قرآن طولانی شده فضیلت دارد.^۳

۱. امام سجاد ع، الصحیفۃ السجادیة، دفتر نشر الہادی، اول، ۱۳۷۶ ش، دعای ۴۵: وَ قُلْتَ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، إِنَّ الَّذِي يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ، فَسَمَّيْتُ دُعَاءَكَ عِبَادَةً، وَ تَرَكُهُ اسْتِكْبَارًا، وَ تَوَعَّدْتَ عَلَيَّ تَرْكِهِ دُخُولَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ.

۲. کلینی، پیشین، جلد ۲، ص ۴۶۶، ح ۲: و عنه عليه السلام أنه سئل أي العبادة أفضل فقال له ما من شيء أفضل عند الله عز وجل من أن يستل و يطلب ما عنده و ما من أحد أبغض إلى الله عز وجل ممن يستكبر عن عبادته و لا يستل ما عنده. این روایت در تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۲۸ و تفسیر صافی ذکر شده است.

۳. محمد بن حسن، طوسی، تہذیب الأحکام، تہران، دار الکتب الإسلامیہ، چهارم، ۱۳۶۵ ش، ج ۲، ص ۱۰۴: الشيخ فی (التہذیب): بإسنادہ، عن الحسن بن سعید، عن حماد بن عیسی، عن معاویة بن عمار، قال: قلت لأبی عبد الله (علیہ السلام): رجلاً افتتح الصلاة فی ساعة واحدة، فتلا هذا القرآن، فكانت تلاوته أكثر من دعائه، و دعا هذا فكان دعاؤه أكثر من تلاوته، ثم انصرفا فی ساعة واحدة، أيهما أفضل؟ قال: «كل في فضل». این روایت در نور الثقلین ذکر شده است.

ب) عدم مانعیت قضا و قدر الهی از دعا کردن

در روایتی امام صادق علیه السلام می‌فرماید: دعا کن و مگو (خداوند متعال) از امر فارغ شده است. ، برای اینکه دعا خود عبادت است، و خدای عز و جل می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» و نیز فرموده: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». این مضمون در ۳ روایت با ۳ سند مختلف از امام باقر و امام صادق علیه السلام ذکر شده است.^۱

بررسی چند نکته در حدیث ضروری به نظر می‌رسد:

اول اینکه عبارت «قد فرغ من الأمر» به چه معنا می‌باشد؟ می‌توان گفت امر در این عبارت ناظر به اراده خداوند متعال و ناظر به آیه «وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۲ می‌باشد که در این صورت این عبارت مترادف با «قضا و قدر الهی» می‌باشد. چنان چه در ترجمه‌هایی از این حدیث این چنین معنا شده است.^۳ و آیا این عبارت اصطلاحی برای قضا و قدر الهی در زمان ائمه علیهم السلام و در لسان روایات بوده است یا نه نیاز به بررسی بیشتر در روایات دارد.

نکته دیگر بررسی تقریر احتجاج امام علیه السلام در روایت است که توضیح علامه طباطبایی در ذیل این حدیث

این چنین است:

^۱ الف) کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۳۳۹ ح ۷: عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن النضر ابن سويد، عن القاسم بن سليمان، عن عبيد بن زرارة، عن أبيه، عن رجل، قال: قال أبو عبد الله (عليه السلام): «الدعاء هو العبادة التي قال الله عز و جل: إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ الْآيَةَ، ادع الله عز و جل، و لا تقل: إن الأمر قد فرغ منه». این روایت در تفاسیر البرهان و نور الثقلین ذکر شده است.

ب) همان، ج ۵: عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سمعته يقول: «ادع، و لا تقل: قد فرغ من الأمر، فإن الدعاء هو العبادة، إن الله عز و جل يقول: إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ وَ قَالَ تَعَالَى: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». این روایت در تفاسیر البرهان و صافی ذکر شده است.

ج) همان، ج ۳، ص ۳۴۱: محمد بن يعقوب: عن الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان بن عثمان، عن الحسن بن المغيرة، أنه سمع أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: «إن فضل الدعاء بعد الفريضة على الدعاء بعد النافلة كفضل الفريضة على النافلة».

قال: ثم قال: «ادعه و لا تقل: قد فرغ من الأمر، فإن الدعاء هو العبادة، إن الله عز و جل يقول: إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ، وَ قَالَ: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»، و قال: «أردت أن تدعو الله فمجده و احمده و سبحه و هله، و أثن عليه، و صل على النبي (صلى الله عليه و آله)، ثم سل تعط». این روایت در تفاسیر البرهان و نور الثقلین ذکر شده است.^۲ بقره/۱۱۷.

^۳ طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۵۱۹. و هاشم، بحرانی، تفسیر البرهان، ترجمه رضا ناظمیان، علی گنجیان، صادق خورشاه، تهران، کتاب صبح با همکاری نهاد کتابخانه های عمومی سراسر کشور، دوم ۱۳۸۹ ش، ج ۸، ص ۵۱.

«اینکه امام علیه السلام فرمود «دعا خود عبادت است» و به آیه شریفه استشهاد کرد، در حقیقت احتجاجی است که بر فرمایش اولشان می‌باشد که فرمود «دعا کن» و اما استشهادش به آیه «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» احتجاج به آن گفتار دومشان است که فرمود «مگو تقذیرات رغم خورده» و به همین جهت در بیان خود، ذیل آیه را بر صدرش مقدم آورد^۱.

گویا علامه می‌گویند: امام علیه السلام می‌فرماید دلیل اینکه «مگو تقذیرات تقدیر شده» این است که خداوند متعال وعده استجاب آن را داده است. و به نحوی جواب دعا کننده از سوی خداوند متعال داده می‌شود. همان گونه که اگر دعا به صلاح بنده باشد هم به خواسته‌اش می‌رسد و هم پاداش دعایش را عطا می‌کند و اگر به مصلحت وی نبود، دعای او را که عبادت است به یکی از این سه نحو پاداش می‌دهد: یا گناهی از گناهانش را می‌بخشاید، یا حسنه‌ای بر حسناتش می‌افزاید یا بلایی را از او دفع می‌کند؛ همچنین ممکن است چیز دیگری که مطابق حکمت و مصلحت است و دعا کننده از آن آگاه نیست به وی عطا می‌کند، پس دستی که به درگاه الهی بلند می‌شود خالی باز نمی‌گردد، بلکه مشحون از الطاف بی‌پایان الهی خواهد بود^۲.

به نظر می‌رسد که احتجاج امام علیه السلام در مورد «مگو مقدرات تقدیر شده است» به این است که «دعا خود عبادت است» گویا امام علیه السلام می‌فرماید: نباید ایمان به قضا و قدر مانع آن شود که بسیار دعا نکنی. چرا که دعا اگر مستجاب هم نشود و به عبارتی قضا و قدری را تغییر ندهد، باز از عبادات شمرده می‌شد. و ثمره خود را از این جهت که عبادت است، دارد.

ج) شروط استجاب دعا

شروط استجاب دعا را از چندین روایت ذیل این دسته می‌توان به دست آورد. در این روایات آمده سؤال - کننده با توجه به آیه «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» این سؤال را می‌پرسد که چرا در برخی از موارد افراد با اینکه خداوند متعال را می‌خوانند جوابی از سوی او نمی‌شنوند؟ که در جواب آنها به طور کلی به شروط استجاب دعا اشاره می‌شود. در این رساله اطلاق شروط استجاب دعا به شرایطی است که برای تحقق اصل موضوع و صحت دعا نیاز می‌باشند؛ نه چیزی زاید بر آن. برخی از امور به عنوان شرط کمال دعا مطرح‌اند که سبب سرعت اجابت و

^۱. طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۵۱۹.

^۲. جوادی آملی، تسنیم، پیشین، ج ۹، ص ۴۳۵.

یا تمامیت استجاب می‌شوند. و بهتر است که به آنها «آداب» اطلاق شود که در مبحث آینده به آن پرداخته می‌شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هر گاه بنده ای پس از وفا کردن او به عهد با پروردگار، با نیت صادقانه و قلب مخلص به درگاه خداوند متعال دعا کند، (به دلیل) اینکه به عهدش با خداوند متعال وفا کرده، دعایش مستجاب خواهد شد. پس اگر بدون نیت و اخلاص خداوند متعال را بخواند دعایش مستجاب نمی‌شود مگر نه این است که خداوند متعال می‌فرماید: «أوفوا بعهدی أوف بعهدکم» پس هر کس به عهد و پیمان خداوند متعال عمل کند به او وفا خواهد شد.

بررسی چند نکته در خصوص این روایت ضروری به نظر می‌رسد

اولاً این که نیت صادقانه و قلب مخلص در این روایت و یا به طور کلی در مباحث دینی و اخلاقی هم- مفهوم هستند و یا به دو مقوله جدا از هم اشاره دارند؟ اگر این دو مفهوم را مترادف بدانیم بنابراین «واو» در روایت عطف تفسیری می‌باشد. نیت مخلصانه و صادقانه در دعا کردن و خواندن خداوند متعال بدین معنا است که فقط خدای متعال خوانده شود.

آن کس که از لحاظ اعتقاد و باور درونی، هم خدا را منشأ اثر و قدرت بداند و هم کار، قبیله، مزرعه و قدرت خویش را، دعای او خالص نیست و وعده اجابت به چنین دعایی هم داده نشده و ممکن است مستجاب نشود، چنان که دلیلی بر ضرورت عدم اجابت آن وجود ندارد، زیرا خدای سبحان همگان را از فضل خود بهره‌مند می‌کند.^۱ انسان موحد، واسطه را فقط مجرای فیض خدا می‌داند و اگر کسی به اقتضای بینش توحیدی خود، تمام هستی او را ایمان به خدا فرا گرفته است، از این رو با تمام وجود و از سر اخلاص خدا را می‌خواند و قطعاً خدا هم به سرعت دعای وی را اجابت می‌کند.^۲

همگان مضطر واقعی‌اند؛ ولی کسی که به اضطراب خود عارف نیست، اعتماد و امیدش به امور دیگر، مانند مزرعه، درآمد کسب و اعتبار بانکی است و هنگام نیاز در حقیقت آنها را می‌خواند؛ اما کسی که فهمیده واقعاً مضطر است یا در وضع ویژه‌ای قرار گرفته که همه درها را به روی خود بسته می‌بیند، تنها خدا را می‌خواند و فقط از او استعانت می‌جوید.^۳

^۱. جوادی آملی، تسنیم، پیشین، ج ۹، ص ۴۱۱.

^۲. همان، ص ۴۱۶.

^۳. همان، ص ۴۱۷.

این شرط، یعنی اخلاص دعا کننده، در آیاتی از قرآن و با بیان‌های گوناگون آمده است از جمله در همین آیه ۶۰ سوره غافر که بیان می‌کند خداوند متعال «مجیب» است و جواب دعا کننده را می‌دهد. و آیه ۱۸۶ سوره بقره که قید «إذا دعان» به اخلاص در دعا اشاره می‌کند.

نکته دوم این است که در نگاه اول به صدر روایت به نظر می‌رسد که وفای به عهد هم جز شرایط و شرطی جداگانه برای استجاب دعا می‌باشد. اما با توجه به عبارت بعدی امام علیه السلام که فرمودند: پس اگر بدون نیت و اخلاص، خداوند متعال را بخواند دعایش مستجاب نمی‌شود مگر نه این است که خداوند متعال می‌فرماید: «أوفوا بعهدی أوف بعهدکم»؛ در حقیقت تصریح به عدم استجاب در صورت عدم وفای به عهد فرمودند به نظر می‌رسد که امام علیه السلام عدم نیت صادقانه و قلب مخلص در دعا را همان عدم وفای به عهد خداوند متعال می‌دانند. بنابراین باید گفته شود که منظور امام علیه السلام در جمله «استجیب له بعد وفائه بعهد الله عز و جل» همان است که وقتی بنده با نیت و اخلاص، خداوند متعال را بخواند به عهد خود با خداوند متعال به طور خاص در خواندن او وفا کرده است. و در قبال این وفای به عهد از سوی بنده، خداوند متعال هم به عهد خود وفا می‌کند و دعای دعاکننده را به استجاب می‌رساند.

البته می‌توان قائل به عدم هماهنگی صدر و ذیل روایت شد. یعنی گفته شود در صدر به شرط بودن وفای عهد بنده با خداوند متعال اشاره شده اما در ذیل روایت به این شرط اشاره نشده است. برای رفع این ناهماهنگی در صورت پذیرفتن وفای عهد به عنوان شرط در روایت یا عدم آن هم می‌توان احتمالاتی داد. از جمله احتمال حذف «وفا بعهد الله عز و جل» در هنگام نقل در عبارت «و إذا دعا الله بغير نية و إخلاص لم يستجب له». و یا اینکه خود استشهداد به آیه شریفه قرینه ای برای شرط بودن وفای به عهد است.

البته احتمال شرط بودن «وفای به عهد» با توجه به حدیثی از امام صادق علیه السلام که می‌فرمایند: چون به عهد با خداوند متعال وفا نکرده‌اید دعاهای تان مستجاب نمی‌شود،^۱ موجه‌تر به نظر می‌رسد.

در صورتی که به وسیله این روایت وفای به عهد را از سوی بنده جز شروط استجاب دعا بدانیم بررسی معنای «عهد» ضروری به نظر می‌رسد. با توجه به این که به روشنی فهمیده می‌شود امام علیه السلام در این روایت جمله «أوفوا بعهدی أوف بعهدکم» را از سیاق مربوط به دست‌آیاتی که در آن قرار دارد که مربوط به بنی

^۱ حویزی، پیشین، ج ۴، ص ۵۲۷: حدیثی اُبی عن محمد بن اُبی عمیر عن جمیل عن اُبی عبد الله علیه السلام: قال له رجل: جعلت فداک ان الله یقول: «ادْعُونی اَسْتَجِبْ لَکُمْ» و انا ندعو فلا یستجاب لنا؟ قال: لا اُنکم لا توفون لله بعهدہ و ان الله یقول: «أوفوا بعهدی أوف بعهدکم» و الله لو وفیتم لله لو فی لکم.

اسرائیل است، جدا فرموده‌اند. بنابراین این عبارت قاعده کلی در مورد همه انسان‌ها بیان می‌کند که اگر به عهد خودشان در قبال خداوند متعال وفا کنند خداوند متعال هم به وعده خود در قبال آنها وفا می‌کند. در معنای «عهد» در ذیل آیه ۴۰ سوره بقره در تفسیر اطیب البیان علاوه بر معنایی که در خصوص بنی اسرائیل باشد دو احتمال دیگر بیان می‌کنند:

«و مراد از عهد که در آیه شریفه است ممکن است عهد و میثاق خداوند متعال با جمیع اولاد آدم باشد چنانچه در آیات قرآنی است مانند آیه «أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» و آیه شریفه «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» و ممکن است عهد و میثاقی که همه انبیا از امت‌های خود بر تصدیق به نبوت حضرت خاتم و امامت اوصیای او گرفتند چنانچه مفاد بسیاری از اخبار است که در کافی شریف ذکر شده و فی الجمله از آیات شریفه قرآن نیز استفاده می‌شود.»^۱

پس پیام کلی روایت جواب به این سؤال است که چرا با این که خداوند متعال وعده‌ی حتمی استجابت داده است، و فرموده «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»، برخی دعاهای ما مستجاب نمی‌شود؟ و پاسخ به این صورت است که اجابت الهی در مورد دعای بنده، هم نیاز به شرط متصل و درونی دارد هم به شرط منفصل و بیرونی؛ شرط متصل درونی این است که دعا کننده باید در نیایش موحد باشد و غیر خدا را نخواند که این همان نیت صادقانه و اخلاص است. کسی که در لایه‌های دل او اعتماد به قدرت خود یا قبیله و عشیره یا... وجود دارد چنین دعا کننده‌ای، توحید نیایش را رعایت نکرده است. از این رو فاقد شرط اجابت است. و شرط منفصل و بیرونی این است که توحید باید در عمل هم ظاهر گردد و باعث التزام عملی به انجام واجبات و ترک محرمات و دوری از گناهان بشود.

در روایت دیگر در احتجاج آمده فردی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد آیا خداوند متعال نمی‌فرماید دعا کنید تا برای شما اجابت کنم؟ در حالی که افراد مضطری را می‌بینیم که دعا می‌کنند و به اجابت نمی‌رسد، و مظلومانی را می‌بینیم که از خدا پیروزی بر دشمن می‌طلبند ولی آنها را یاری نمی‌کند.

امام علیه السلام فرمود: وای بر تو! هیچکس او را نمی‌خواند مگر اینکه اجابت می‌کند، اما ظالم دعای او مردود است تا توبه کند، و اما صاحب حق هنگامی که دعا کند اجابت می‌فرماید و بلا را از او برطرف می‌سازد به طوری

۱. عبد الحسین، طیب، *أطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۸ ش، ج ۲، ص ۱۰.

که گاه خود او نمی‌داند، و یا آن را به صورت ثواب فراوانی برای روز نیازش به آن (روز قیامت) ذخیره می‌کند، و هر گاه چیزی را که بندگان تقاضا کنند مصلحت آنها نباشد خودداری می‌فرماید...^۱

این روایت دعا کننده و چگونگی استجاب و عدم استجاب دعا را به گونه‌های زیر تقسیم می‌کند:

(۱) دعا کننده ظالم باشد که در این صورت دعایش مستجاب نمی‌شود تا زمانی که توبه کند. این که ظالم در این روایت به چه معنا نیاز به بررسی در آیات قرآنی و روایات دارد. به نظر می‌رسد ظلم در روایت به معنای مطلق نافرمانی خداوند متعال باشد. در ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره در المیزان آمده:

«ظالم» مطلق هر کسی است که ظلمی از او صادر شود، هر چند آن کسی که یک ظلم و آن هم ظلمی بسیار کوچک مرتکب شده باشد، حال چه اینکه آن ظلم شرک باشد، و چه معصیت.^۲

البته می‌توان این احتمال را هم داد ظالم کسی که معتقد به ولایت حضرت علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام بعد از ایشان نباشد و محق که در ادامه روایت می‌آید کسی که به ولایت ائمه علیهم السلام معتقد باشد.

(۲) دعا کننده محق باشد

الف) اگر دعایی که می‌کند به خیر و صلاحش باشد استجاب دعا قطعاً صورت می‌گیرد حال یا این استجاب در همین دنیا واقع می‌شود و به واسطه این دعا بلایی از او در حالی که نمی‌داند (چه بلایی و یا چگونه و یا به واسطه چه دعا و یا چه چیزی) دور می‌شود. و یا این استجاب در آخرت محقق می‌شود و ثوابی در برابر این دعا برای او ذخیره می‌شود برای روزی که به آن احتیاج دارد.

ب) اگر دعایی که می‌کند به خیر و صلاحش نباشد خداوند متعال از قبول دعایش امتناع می‌ورزد.

بنابراین روایت بیان می‌کند که شرط استجاب دعا دو چیز است: ۱- دعا کننده ظالم نباشد. ۲- دعای دعا

کننده محق به خیر و صلاحش باشد.

^۱ .أحمد بن علی، طبرسی، الإحتجاج، پیشین، ج ۲، ص ۳۴۳: فی کتاب الإحتجاج للطبرسی رحمه الله عن أبي عبد الله عليه السلام حديث طويل و فيه قال السائل: الست تقول: يقول الله تعالى: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» و قد نرى المضطر يدعو فلا يجاب له؟ و المطيع «۱» يستضره على عدوه فلا ينصره قال: ويحك ما يدعو أحد الا استجاب له، اما الظالم فدعاؤه مردود إلى ان يتوب اليه، و اما المحق فانه إذا دعاه استجاب له و صرف عنه البلاء من حيث لا يعلم، أو ادخر له ثوابا جزیلا لیوم حاجته اليه، و ان لم یکن الأمر الذی سأل العبد خیرا له ان أعطاه أمسک عنه، و المؤمن العارف بالله ربما عز علیه ان يدعو فیما لا یدری أ صواب ذلك أم خطأ... . این روایت در دو تفسیر نور الثقلین و صافی در ذیل آیه ذکر کرده‌اند.

^۲ .طباطبایی، پیشین، ج ۱، ص ۴۱۵.

د) آداب دعا کردن یا شرایط کمال برای استجاب دعا

به نظر می‌رسد موارد زیر که از روایات ذیل آیه‌ی ۶۰ استخراج شده‌اند به شرایط کمال و آداب دعا اشاره دارند. شرایط کمال دعا در بهتر شدن استجاب از همه جهت؛ مانند تسریع استجاب و تمامیت استجاب نقش دارند. بالتبع این اثر بعد از صحت موضوع که اینجا صحت دعا می‌باشد، اثر خود را می‌گذارد. بنابراین اگر دعا به هر دلیلی باطل باشد، این شرایط گرچه به بهترین نحو هم انجام شده باشند، هیچ اثری نخواهند داشت. اطلاق «آداب» بر این شرایط بهتر به نظر می‌رسد چرا که این شرایط در مورد زواید دعا هستند نه صحت موضوع.

در روایتی امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: هر گاه خواستی خداوند متعال را بخوانی: ۱- او را بزرگ بدان، ۲- ستایش کن، ۳- پاک و منزّه بدان، ۴- بر او درود بفرست، ۵- او را بستای و ۶- بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود بفرست آن گاه خواسته ات را از او بخواه تا آن را به تو عنایت کند.^۱

در روایت دیگر امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: در کتاب حضرت علی علیه السلام مدح خداوند متعال قبل از دعا و درخواست واقع شده بنابراین هرگاه خداوند متعال را خواندی اول مجدش را بگو.^۲

و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هرگاه یکی از شما خواهش‌های داشته باشد پروردگارش را ثنا گوید و بستاید، زیرا آنگاه که کسی از زمامداری حاجتی خواهد نیکوترین گفتاری را که در آن توان دارد، برای او آماده می‌دارد. پس آن هنگام که جویای حاجتی بودید خداوند متعال را با این سخنان بزرگ دارید و ثنا بگویید و بستابید...^۳ و در حدیث دیگر می‌فرمایند: هر کس از خداوند متعال در آن چه از طریق و شیوه دعا به او امر کرده است اطاعت کند، پروردگار دعایش را مستجاب می‌کند. و آن شیوه این است که ۱- با حمد ستایش خداوند

^۱ کلینی، پیشین، ج ۳، ص ۳۴۱: عن الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان بن عثمان، عن الحسن بن المغيرة، أنه سمع أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: «إن فضل الدعاء بعد الفريضة على الدعاء بعد النافلة كفضل الفريضة على النافلة». قال: ثم قال: «ادعه و لا تقل: قد فرغ من الأمر، فإن الدعاء هو العبادة، إن الله عز و جل يقول: إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ، و قال: اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»، و قال: «أردت أن تدعو الله فمجده و احمده و سبحه و هلله، و أثن عليه، و صل على النبي (صلى الله عليه و آله)، ثم سل تعطأ». این روایت در تفاسیر البرهان و نور الثقلین ذکر شده است.

^۲ همان، ج ۲، ص ۴۸۴: مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ فِي كِتَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ص إِنَّ الْمِدْحَةَ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ فَإِذَا دَعَوْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَجِّدْهُ قُلْتُ كَيْفَ أَمَجِّدُهُ قَالَ تَقُولُ يَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ يَا فَعَالًا لِمَا يُرِيدُ يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ يَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى يَا مَنْ هُوَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ. این روایت در تفسیر نور الثقلین وارد شده است.

^۳ همان، ج ۲، ص ۴۸۵، ج ۶: أبو على الأشعري عن محمد بن عبد الجبار عن صفوان عن عيص بن القاسم قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا طلب أحدكم الحاجة فليثن على ربه و ليمدحه، فإن الرجل إذا طلب الحاجة من السلطان هياً له من الكلام أحسن ما يقدر عليه، فإذا طلبتم الحاجة فمجدوا الله العزيز الجبار و امدحوه و اثنوا عليه، تقول: «يا أجود من أعطى و...» این روایت در تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۳۰ ذکر شده است.

متعال شروع کند، ۲- نعمتهایی را به او داده ذکر کرده و سپس از او سپاسگزاری کند، ۳- بر پیامبر ﷺ درود فرست و ۴- پناهانت از ذکر کرده و به آنها اعتراف کند و سپس از آنها به خداوند متعال پناه ببر.^۱

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: پیوسته دعا در حجاب باشد تا آنکه بر محمد و خاندانش صلوات و درود فرستاده شود.^۲

ایشان در روایتی دیگر می‌فرمایند: هر که از خداوند متعال عزوجل درخواستی دارد باید حاجت خود را با صلوات بر محمد و خاندانش آغاز کند و سپس حاجت خود را بخواهد و در پایان نیز دعا را با صلوات بر محمد و خاندانش، پایان دهد زیرا که خداوند متعال عزوجل بخشنده‌تر از آن است که دو طرف دعا را بپذیرد و میانه دعا را وارهد و مستجاب نسازد.^۳

شایان ذکر است روایاتی دیگر در تفسیر نور الثقلین درباره آداب و شرایط دعا و دیگر موضوعات مربوط به دعا، ذکر شده است. اما به دلیل اینکه این روایات به طور مستقیم ناظر بر آیه نیستند و تعدادی از این روایات هم در بالا ذکر شد از آوردن بقیه روایات که حدود ۱۱ روایت است، خودداری می‌شود. و پیشنهاد می‌شود روایات در پژوهش موضوعی در خصوص دعا تبیین و بررسی گردند.

۲-۶-۳. مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی

روایتی که بیان می‌کند که دعا عبادت است و روایاتی که در رابطه با شرایط استجاب دعا می‌باشد مطابق با مفاد ظاهری است. و روایاتی که به بیان فضیلت دعا و شرایط و آداب دعا می‌پردازد در حقیقت شرحی هستند بر اطلاق آیه و قیودی برای برای وعده استجاب دعا بیان می‌کنند.

۱. همان، ج ۲، ص ۳۵۲: عن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن عثمان بن عیسی، عن حماد بن عیسی، عن عبد الله (علیه السلام) قال: قلت: أیتان فی کتاب الله عز و جل أطلبهما فلا أجدهما، قال: «و ما هما؟» قلت: قول الله عز و جل: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، فندعوه و لا نری إجابة! قال: «أفتری الله عز و جل أخلف وعده؟» قلت: لا. قال: «فبما ذلک؟» قلت: لا أدری. قال: «و لکنی أخبرک، من أطاع الله عز و جل فیما أمره من دعائه من جهة الدعاء أجابه». قلت: و ما جهة الدعاء؟ قال: «تبدأ فتحمد الله و تذكر نعمه عندک، ثم تشکره، ثم تصلى على النبی (صلى الله علیه و آله)، ثم تذكر ذنوبک فتعترف بها، ثم تستعید منها، فهذا جهة الدعاء».. این روایت در البرهان و نور الثقلین وارد شده است.

۲. همان، ج ۲، ص ۴۹۱، ح ۱: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوبًا حَتَّى يُصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. این روایت در تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۳۱ ذکر شده است.

۳. همان، ج ۱۶: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ جُمَهُورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ رَجَالِهِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ثُمَّ يَسْأَلْ حَاجَتَهُ ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرْفَيْنِ وَ يَدَعَ الْوَسْطَ إِذَا كَانَتْ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَا تُحْجَبُ عَنْهُ. این روایت در تفسیر نور الثقلین ذکر شده است.

۷-۲. احتجاج دوباره بر ربوبیت خداوند متعال

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۶۱) ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنِي تُؤْفَكُونَ (۶۲) كَذَلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (۶۳) اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَا وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُمُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۶۴) هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۵) قُلْ إِنِّي نَهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَانِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۶) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشْدَكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلَ مُسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۶۷) هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۶۸)

خدا کسی است که شب را برای شما (تاریک) قرار داد تا در آن آرام بگیرید، و روز را روشنی بخش (قرار داد، چرا) که قطعاً خدا نسبت به مردم دارای بخشش است و لیکن بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند. (۶۱) این خدا پروردگار شماست! که آفریدگار هر چیزی است هیچ معبودی جز او نیست پس چگونه (از حق) بازگردانده می‌شوید؟! (۶۲) اینچنین کسانی که همواره نشانه‌های خدا را انکار می‌کردند (از حق) بازگردانده می‌شوند. (۶۳) خدا کسی است که زمین را برای شما قرارگاهی و آسمان را بنایی قرار داد و شما را صورت‌گری کرد، و صورت‌های شما را نیکو گردانید، و از (خوراکی‌های) پاکیزه به شما روزی داد این خدا پروردگار شماست پس خجسته (و پایدار) است خدایی که پروردگار جهانیان است. (۶۴) او زنده است، [و] هیچ معبودی جز او نیست پس او را بخوانید (و بپرستید) در حالی که دین (خود) را برای او خالص کرده‌اید. ستایش مخصوص خدایی است که پروردگار جهانیان است. (۶۵) بگو: «براستی من منع شده‌ام که کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید بپرستم! آنگاه که دلیل‌های روشن از جانب پروردگارم برای من آمد و فرمان داده شدم که تسلیم پروردگار جهانیان باشم.» (۶۶) او کسی است که شما را از خاک آفرید، سپس از آب اندک سیال، سپس از (خون بسته) آویزان، سپس شما را بصورت کودکی بیرون می‌آورد، سپس (زندگی می‌کنید) تا به حدّ رشدتان برسید، سپس (ادامه می‌دهید) تا پیرانی شوید و برخی از شما کسانی هستند که پیش از (آن مرحله، جانش) بطور کامل گرفته می‌شود، و تا به سرآمد معین (مرگ) می‌رسید، و باشد که شما خرد ورزی کنید. (۶۷) او کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند و هنگامی که چیزی را اراده کند، پس فقط به آن می‌گوید: «باش» (پس فوراً موجود) می‌شود. (۶۸)

اشاره

در این آیات برای بار دوم به آیات توحید که در اول سوره بود و با آیه «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ» آغاز می‌شد، و یگانگی خدای تعالی در ربوبیت و الوهیت را اثبات می‌کرد، برگشت شده است.

۱-۲-۲. مفاد ظاهری

الف) آیات آفاقی و انفسی

در آیه‌ی ۶۱ آمده خدای یگانه کسی است که به خاطر شما شب را تاریک کرد تا در آن از خستگی روز که در اثر کار و کوشش و تلاش روزی عارضتان شده، آرامش یابید و روز را هم به خاطر شما روشن قرار داد تا از فضل خدا و از پروردگارتان طلب کنید، و روزیتان را به دست آورید. و این دو از ارکان تدبیر زندگی انسان- هاست. و اگر روز را «مبصر- بینا» نامیده، از باب مجاز عقلی است. در این آیه جا داشت به جای کلمه «ناس» دوم، ضمیر بیاورد، و بفرماید «إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ» ولی چنین نکرد، بلکه دوباره این کلمه را تکرار کرد تا بفهماند کفران نعمت طبع مردم است، بدین جهت که مردمند.^۱

«خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» یعنی خداوند متعال رب همه چیز است، چون خالق همه چیز است، و خلقت از تدبیر جدایی پذیر نیست. و دنبال جمله مورد بحث فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» یعنی حال که چنین است، پس هیچ معبود به حقی غیر خدای تعالی نیست، چون اگر معبود دیگری در این میان باشد، قهرا ربی دیگر خواهد بود، چون الوهیت از شوون ربوبیت است.^۲ «کذلک» در آیه‌ی ۶۳ ظاهرا اشاره به افک اهل مکّه و مشرکان زمان نزول قرآن است، و معنای آیه این چنین است که یعنی نظیر این افک بود که منکرین آیات خدا در امت‌های دیگر نیز مرتکب شدند، چون آیات خدا روشن بود، و هیچ خفایی در آن نبود، پس انصراف از مدلول آنها سببی نداشت مگر همین انکار و لجبازی.^۳ مراد از آیات می‌شود آیات تکوینی و آیات نازله، هر دو باشد.

^۱. طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۵۲۲.

^۲. همان، ص ۵۲۳.

^۳. همان.

در آیه‌ی ۶۴ کلمه «قرار» به معنای مستقر و جایگاهی است که آدمی بر آن قرار می‌گیرد. و کلمه «بنا» به طوری که دیگران گفته‌اند به معنای قبه و بارگاه است، و از آن جمله بناهایی است که عرب بر آن قبه می‌زنند.^۱ در این آیه سه نمونه از کارها و تدبیر خداوند متعالی در این آیه مطرح است:

اول، زمین در طول هزاران سال برای به وجود آمدن حیات آماده شده و قرارگاه زندگی گشته است. دوم، آسمان یک شی بنا شده‌ای است که با ماه و خورشید و هوا و ابرها، بادهای، برف‌ها و باران‌ها، کارهای حیات را در زمین تکمیل کرده است. سوم، ترکیب اجزا باطنی و ظاهری او یک نظام اتم و اکمل و نیکوتر است که از وجود و قدرت خدای توانا حکایت می‌کند. و چهارم، موضوع روزی‌های پاکیزه را مطرح کرده که تأمین این موجود زیبا به واسطه خوراکی‌هاست. اگر آنها نبودند حیات انسان بقا نداشت.^۲

«فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» این جمله ثنایی است بر خدای عز و جل به اینکه ربوبیت و تدبیرش تمامی عالمها را فرا گرفته، و با آوردن حرف «فا» بر سر این جمله، آن را متفرع کرد بر جمله قبلی، در نتیجه ربوبیتش برای همه عالمها را فرع ربوبیتش برای انسان قرار داد، و این به منظور آن بود که بفهماند ربوبیت خدای تعالی یکی است، و تدبیرش نسبت به امور انسان عین تدبیرش نسبت به امور همه عالم است، چون نظام جاری در سراسر جهان یکی است، و انطباق آن بر سراسر جهان عین انطباقش بر یک یک نواحی آن است، پس خدای سبحان منشا خیر کثیر است که در لغت آن را «برکت» گویند.^۳

در جمله «هو الحی» اطلاقی است که به هیچ وجه مقید نمی‌شود، نه عقلا و نه نقلا. علاوه بر این، انحصار را هم افاده می‌کند، در نتیجه معنایش این می‌شود که: تنها خدای تعالی حیاتی دارد که دستخوش مرگ و زوال نمی‌شود، پس خدای تعالی حی بالذات است و هر زنده دیگری با احیای او دارای حیات شده و چون معلوم شد که در این میان یک حی بالذات است و یک حی به وسیله غیر، در نتیجه تنها کسی بالذات مستحق عبادت است که حیاتش نیز بالذات باشد و او خدای تعالی است و به همین جهت دنبال جمله مورد بحث فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ». و این دو جمله مقدمه‌ی است برای جمله‌ی بعدی که در آن امر به دعا می‌کند. و جمله «الْحَمْدُ

^۱. همان.

^۲. علی اکبر، قرشی، تهران، تفسیر احسن الحدیث، بنیاد بعثت، سوم، ۱۳۷۷ ش، ج ۹، ص ۳۸۹.

^۳. طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۵۲۴.

لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» ثنایی است بر ربوبیت خدای تعالی.^۱ آیه ۶۶ برای مایوس کردن مشرکان است که در آن حضرت طمع نکنند.^۲

بعد از نتیجه گیری از آیه ۶۴ باز در آیات ۶۷ و ۶۸ به ذکر دلیلی از دلایل وجود خدا و ربوبیت او برگشته است. مراد از خلقت آنان از خاک، این است که پدر ایشان آدم را از خاک آفرید، چون خلقت غیر آدم (ع) بالأخره منتهی به خلقت آدم می‌شود که از خاک بوده، در نتیجه خلقت ایشان نیز در اصل از خاک بوده است. ممکن هم هست مراد از خلقت ایشان از خاک، این باشد که تکوین نطفه پدرها از مواد بسیط زمین بوده.^۳

لام در جمله «ثُمَّ لَتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ» لام غایت است، و گویا متعلق آن حذف شده و تقدیرش «ثم ینشئکم لتبلغوا اشدکم» باشد، یعنی سپس شما را نشو و نمو می‌دهد تا به حد بلوغ برسید. و حد بلوغ اشد از عمر آدمی آن زمانی است که نیروی بدنی انسان به حد کمال می‌رسد. و ادامه آیه روشن است.^۴

آیه ۶۸ دلیل دیگری بر توحید است که فقط اوست پیوسته مواد بیجان و مرده را مبدل به زنده و زنده‌ها را مبدل به مرده بیجان می‌کند. جز او کسی مالک این کار نیست، آن گاه در تکمیل این سخن فرموده: فَإِذَا قَضَىٰ ... منظور از «کن» اراده ایجاد است و گرنه قبل از ایجاد، چیزی وجود ندارد تا خطاب «کن» به او متوجه شود و خطاب به معدوم معنی ندارد. «فیکون» تقدیرش «فاذا قال کن: یکون» است، بهر حال: اراده همان و به وجود آمدن همان، هر چند که در جهان ماده در طول زمان هم قرار گرفته باشد.^۵

۲-۷-۲. مفاد روایی

اشاره

در تفسیر البرهان برای این آیات ۴ روایت ذکر کرده است. از این ۴ روایت ۱ روایت از سلیمان داود از امام سجاد علیه السلام، ۱ روایت از أبان بن تغلب از امام صادق علیه السلام، ۱ روایت از صالح بن هروی از امام رضا علیه السلام و یک قول تفسیری از علی بن ابراهیم قمی نقل شده است.

۱. همان.

۲. همان، ص ۵۲۵.

۳. همان.

۴. همان.

۵. قرشی، تفسیر أحسن الحدیث، پیشین، ج ۹، ص ۳۸۷.

۲ روایت از تفسیر قمی، ۱ روایت از کافی از کتاب الدعاء از باب مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا و ۱ روایت از

امالی.

الف) معنای اخلاص در شهادت لا اله الا الله

شیخ مفید در کتاب مجالس می‌گوید: أحمد بن عبد الصمد بن مزاحم هروی از دایی اش ابو صلت عبد السلام روایت کرد: زمانی که امام رضا علیه السلام سوار بر قاطر خاکستر رنگی وارد نیشابور شد به درخواست علمای شهر در حدیثی سلسله الذهب، سخنی از پدرانشان را یادآور شدند. ایشان فرمودند پدرم امام موسی کاظم از پدرشان امام صادق و به همین ترتیب امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: جبرئیل روح الامین از جانب خداوند متعال به من اطلاع داد که فرمود: من الله هستم که جز من هیچ خدایی نیست. ای بندگانم مرا بپرستید. هر کدام از شما که با شهادت «لا اله الا الله» و با داشتن اخلاص در آن به دیدار من بشتابید، وارد دژ من شده است و هر کس وارد دژ من شود از عذابم در امان خواهد بود. اصحاب عرض کردند: اخلاص در شهادت «لا اله الا الله» به چه معناست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اطاعت از خداوند متعال و پیامبرش و پذیرفتن ولایت اهل بیت علیهم السلام که سلام و درود خدا بر آنان باد.

به نظر می‌رسد این روایت ناظر به آیه نمی‌باشد. آیه در خصوص شهادت مخلصانه دادن به لا اله الا الله بحث نمی‌کند. در آیه خبر به «لا اله الا هو» داده شده و انسانها به خواندن خداوند متعال و خالص کردن دین برای خداوند متعال امر شده‌اند. شاید علامه بحرانی این روایت و روایت بعدی را به مناسبت «لا اله الا هو» در آیه در ذیل این آیه ذکر کرده‌اند و یا اینکه شهادت به لا اله الا الله را یک نوع خواندن خداوند متعال در نظر گرفته است.^۱

^۱ الشیخ فی (مجالسه)، قال: أخبرنا جماعة، عن أبي المفضل، قال: حدثنا أبو نصر الليث بن محمد بن الليث العنبری إملاء من أصل كتابه، قال: حدثنا أحمد بن عبد الصمد بن مزاحم الهروی سنة إحدى و ستين و مائتين، قال: حدثنا خالی أبو الصلت عبد السلام بن صالح الهروی، قال: كنت مع الرضا (عليه السلام) لما دخل نيسابور و هو راكب بغلة شهباء، و قد خرج علماء نيسابور في استقباله، فلما صار إلى المرتعة تعلقوا بلجام بغلته، و قالوا: يا ابن رسول الله، حدثنا بحق آبائك الطاهرين، حدثنا عن آبائك صلوات الله عليهم أجمعين. فأخرج رأسه من اليهودج، و عليه مطرف خز، فقال: «حدثني أبي موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين سيد شباب أهل الجنة، عن أبيه أمير المؤمنين، عن رسول الله (صلى الله عليه و آله)، قال: أخبرني جبرئيل الروح الأمين، عن الله تقدست أسماؤه، و جل وجهه، قال: إني أنا الله، لا إله إلا أنا وحدى، عبادي فاعبدوني، و ليعلم من لقيني منكم بشهادة أن لا إله إلا الله مخلصا بها، أنه قد دخل حصني، و من دخل حصني أمن عذابي». قالوا: يا ابن رسول الله، و ما إخلاص الشهادة لله؟ قال: «طاعة الله و رسوله، و ولاية أهل بيته (عليهم السلام)».

ب) اثر اخلاص در شهادت لا اله الا الله

از أبان بن تغلب روایت شده که گفت حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: ای أبان چون وارد کوفه شدی این حدیث را روایت کن که هر کس از روی اخلاص شهادت بدهد به «ان لا اله الا الله» بر او بهشت واجب می‌شود حضورش عرض کردم از فرقه‌های مختلف نزد من می‌آیند برای تمام آنها این حدیث را بگویم فرمود بلی حدیث کن زیرا همین که روز قیامت شود خداوند متعال جمیع اولین و آخرین را در عرصه محشر حاضر می‌نماید و از آنها «لا إلهَ إِلاَّ اللهُ» را می‌گیرد مگر کسانی که دارای ولایت ما اهل بیت آل محمد علیهم السلام هستند اینست معنی اخلاص.^۱

با توجه به این که در روایت بیان می‌کند که کسی که معتقد به ولایت اهل بیت علیهم السلام باشد در روز قیامت از او شهادت «لا إلهَ إِلاَّ اللهُ» گرفته نمی‌شود؛ برداشت می‌شود که اساس و هسته‌ی توحید و اعتقاد به یگانگی خداوند متعال، اعتقاد به ولایت اهل بیت علیهم السلام می‌باشد. به عبارتی کسی که دارای ولایت باشد در حقیقت نشان می‌دهد که زیربنای این ولایت را که ولایت و یگانگی خداوند متعال است را دارا می‌باشد.

۲-۲-۳. مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی

روایات ذکر شده در این دسته آیات مطالبی از قبیل معنا اخلاص در لا اله الا الله و اثر آن را بیان می‌کرد و از این جهت حاوی مطالب اضافه‌تری نسبت به مفاد ظاهری بود.

۲-۸. عاقبت مجادله کنندگان

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنِّي يُصْرَفُونَ (۶۹) الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَ بِمَا أُرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۷۰) إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَ السَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ (۷۱) فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ (۷۲) ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۷۳) مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ (۷۴) ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ (۷۵) ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ

^۱ محمد بن یعقوب: عن الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، و عدة من أصحابنا، عن أحمد ابن محمد، جميعا، عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي الحسن السواق، عن أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: «يا أبان، إذا قدمت الكوفة فارو هذا الحديث: من شهد أن لا إله إلا الله مخلصا، وجبت له الجنة». قال: قلت له: إنه يأتي من كل صنف، أ فأروى لهم هذا الحديث؟ قال: «نعم. يا أبان، إذا كان يوم القيامة، و جمع الله الأولين و الآخرين، فتسلب لا إله إلا الله منهم، إلا من كان على هذا الأمر».

فِيهَا فَيْسُ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (٧٦) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرَبِّيكَ بِغُصَّ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّا يُرْجَعُونَ (٧٧) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فَصِى بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ (٧٨) اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ (٧٩) وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ لِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (٨٠) وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَآيَ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ (٨١) أ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ آثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (٨٢) فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (٨٣) فَلَمَّا رَأَوْا بِأَسْنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ خَدَّهَ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ (٨٤) فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بِأَسْنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ (٨٥)

آیا نظر نکرده‌ای به کسانی که در آیات خدا مجادله می‌کنند، که چگونه (از حق) روی گردانیده می‌شوند؟! (٦٩) (همان) کسانی که کتاب (الهی) و آنچه فرستادگانمان را بدان فرستاده‌ایم دروغ انگاشتند پس در آینده خواهند دانست! (٧٠) هنگامی که غل‌ها و زنجیرها در گردن‌های آنان قرار گرفته، در حالی که آنان در آب سوزان کشیده می‌شوند (٧١) سپس در آتش، شعله ور می‌شوند! (٧٢) سپس به آنان گفته می‌شود: «کجا ایند آنچه را جز خدا، همواره شریک (او) قرار می‌دادید؟!» (٧٣) گویند: «(آنان) از (نظر) ما گم شدند بلکه هرگز پیش از این چیزی را پرستش نمی‌کردیم!» اینگونه خدا کافران را در گمراهی وا می‌نهد. (٧٤) آن (عذاب) بخاطر آن است که به ناحق همواره در زمین شادمانی می‌کردید و پیوسته سرمستی و تکبر می‌ورزیدید. (٧٥) (به کافران گفته می‌شود): از درهای جهنم وارد شوید در حالی که در آنجا ماندگارید و جایگاه متکبران چه بد است! (٧٦) پس شکبیا باش که وعده خدا حق است و اگر پاره‌ای از آنچه (از مجازات‌ها) که به آنان وعده می‌دهیم به تو بنمایانیم، یا (قبل از عذاب آنان، جان) تو را کامل بگیریم، پس فقط به سوی ما، بازگردانده می‌شوند. (٧٧) و یقین بیش از تو فرستادگانی را فرستادیم برخی از آنان کسانی هستند که (سرگذشت آنان را) بر تو حکایت کردیم، و برخی از آنان کسانی هستند که (سرگذشتشان را) بر تو حکایت نکردیم، و برای هیچ فرستاده‌ای سزاوار نیست (و حق ندارد) که نشانه (معجزه آسایی) را جز به رخصت خدا بیاورد. و هنگامی که فرمان خدا رسد به حق دوری شود، و در آنجا باطل گرایان زیان می‌کنند. (٧٨) خدا کسی است که دام‌ها را برای شما قرار داد تا (بر برخی) از آنها سوار شوید، و از (گوشت) آنها می‌خورید (٧٩) و برای شما در آنها سودهاست، و تا (با سوار شدن) بر آنها به خواسته‌ای که در دل‌های شماست برسید، و بر آنها و بر کشتی‌ها حمل می‌شوید. (٨٠) و نشانه‌هایش را

به شما می‌نمایاند، پس کدامیک از نشانه‌های خدا را انکار می‌کنید؟! (۸۱) و آیا در زمین گردش نکردند تا بنگرند، چگونه بوده است فرجام کسانی که پیش از آنان بودند؟ که بیشتر از آنان و نیرومندتر بودند و از نظر آثار (باستانی) در زمین (برتر بودند) و آنچه را همواره کسب می‌کردند، (عذاب الهی را) از آنان دفع نکرد. (۸۲) و هنگامی که فرستادگانشان با دلیل‌های روشن (معجزه آسا) به سراغ آنان آمدند، به آنچه از دانش نزد آنان بود، شادمان شدند. و آنچه که همواره آن را مسخره می‌کردند، آنان را فرو گرفت. (۸۳) و هنگامی که سختی (عذاب) ما را دیدند گفتند: «به خدای یگانه ایمان آوردیم و آنچه (از معبودان) را که شریک او قرار دادیم انکار کردیم.» (۸۴) و [لی] هنگامی که سختی (عذاب) ما را دیدند، ایمانشان هرگز برای آنان سودی نداشت (این، قانون و) روش خداست که در مورد بندگان (جاری) بوده است. و در آنجا کافران زیان کردند. (۸۵)

اشاره

در این آیات برای بار پنجم به مساله آنهایی که در آیات خدا مجادله می‌کنند برگشت شده و متعرض سرانجام کار آنان می‌شود. البته ما کار آنان را با بیان مال کار مجادله کنندگانی که در امت‌های گذشته بودند بیان می‌کنند و می‌فرماید: خدای تعالی سرانجام، دین خود را حفظ و یاری نمود.

۱-۲. مفاد ظاهری

الف) نمونه‌ای از عذاب ستیزه جویان مغرور

باز هم در این آیات سخن از کسانی است که در آیات الهی به مجادله برمی‌خیزند، و در برابر دلائل نبوت و محتوای دعوت انبیا سر تسلیم فرود نمی‌آورند، در این آیات سرنوشت چنین اشخاصی به طرز روشنی ترسیم شده است.

لفظ «انی» به معنی «کیف» و «چطور» است، آیه‌ی ۶۹ در مقام تعجب و توبیخ خطاب به حضرت می‌فرماید: آیا نمی‌بینی اهل مجادله چطور از راه حق برگشته می‌شوند؟! شیطان و نفس و عناد آنها را از راه حق بر می‌گرداند.^۱

^۱ قرشی، أحسن الحدیث، پیشین، ج ۹، ص ۳۸۹.

از آیه‌ی ۷۰ تا آیه‌ی ۷۶ بیان عاقبت کار اهل مجادله است، مراد از «الَّذِينَ كَذَّبُوا» مشرکان آن روز می‌باشند که آنها قرآن و شریعت و کتابهای تمام پیامبران را تکذیب می‌کردند.^۱

در مجمع البیان می‌گوید: کلمه «اغلال» جمع «غل» است، و آن عبارت است از طوقی که به گردن اشخاص می‌اندازند، تا خواری و ذلت او را بنمایانند. و کلمه «غل» در اصل به معنای داخل شدن است. و نیز گفته: کلمه «سلاسل» جمع «سلسله» و آن عبارت است از حلقه‌هایی که از جهت طول پشت سر هم قرار می‌گیرد. (که در فارسی بدان زنجیر می‌گویند).^۲ و نیز گفته است: کلمه «سحب» به معنای کشاندن چیزی است بر روی زمین، این معنای اصلی کلمه است.^۳

«یسجرون» از ماده «سجر» (بر وزن فجر) به گفته راغب در مفردات به معنی بر افروختن آتش و شعله‌ور ساختن آن است، و به گفته جمعی دیگر از ارباب لغت و مفسران به معنی پر کردن تنور از آتش است.^۴ ظهور آیه آنست که بعد از رفتن در آب جوشان در آتش سرخ کرده می‌شوند (نعوذ بالله من النار) گویی همان مجادله‌ها و لجاجت‌ها و عنادها که در دنیا مانع از قبول حقند، در آخرت به شکل اغلال و زنجیرها در خواهند آمد، «اذ» ظرف زمان ماضی است به علت محقق الوقوع بودن آمده است.^۵

در آیه‌ی ۷۳ و ۷۴ اعتراف کافران و رسیدن به این واقعیت که الهه‌ها و بت‌های آنها در قیامت برای آنها تأثیری ندارند و واضح شدن بطلان آنها را بیان می‌کنند.

در آیه‌ی ۷۵ علت عذاب کافران بیان می‌شود. راغب گفته: «فرح» به معنای گشادگی دل است، به وسیله لذتی زودگذر که بیشتر در لذت‌های بدنی است، ولی «مرح» به معنای شدت فرح و بی بند و باری در آن است.^۶

و جمله «ذَلِكُمْ بِمَا كُنتُمْ» اشاره است به عذابی که کفار در آن قرار دارند. و معنایش این است که: این عذابی که شما در آن قرار گرفته‌اید به سبب (و یا در مقابل) فرحی است که در زمین بدون حق می‌کردید، از لذات عاجل دنیا کام می‌گرفتید. و نیز به سبب (و یا در مقابل) افراطی است که در فرح خود می‌کردید، چون

۱. همان.

۲. فضل بن حسن، طبرسی، مجمع البیان، پیشین، ج ۲۱، ص ۳۰۲.

۳. همان.

۴. مکارم شیرازی، پیشین، ج ۲۰، ص ۱۷۳.

۵. قرشی، أحسن الحدیث، پیشین، ج ۹، ص ۳۹۰.

۶. راغب، پیشین، ذیل ماده «ف ر ح».

دل‌هایتان شیفته لذات دنیا و زینت آن بود و با هر حقی که مخالف باطل شما بود دشمنی می‌کردید، در نتیجه به خاطر احیای باطل خود و از بین بردن حق و کوبیدن آن فرح و مرح می‌کردید.^۱

در مجمع البیان گفته: اگر فرح را مقید به قید «بغیر الحق» کرد، ولی «مرح» را مطلق آورد، برای این است که گاهی فرح به خاطر حق، دست می‌دهد، و چنین فرحی ممدوح است، گاهی هم می‌شود که به باطل، دست می‌دهد که آن مذموم است، ولی مرح جز مذموم و باطل نمی‌تواند باشد.^۲

ب) دلداری پیامبر (ص) در مقابل کار شکنی‌های کفار

در آیه‌ی ۷۷ بعد از بیان مآل اهل مجادله، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده استقامت کن که وعده خدا حق است، منظور از «وعد» ظاهراً نصرت انبیا و خذلان مجادلین است.^۳ خلاصه می‌فرماید: چه اینکه مختصری از عذابی که به آنان وعده دادیم، در این دنیا با بودن تو در حیات به ایشان بچشانیم، و تو آن را ببینی و چه اینکه قبل از این نشان دادن وعده خود تو را با مرگت بگیریم، به هر حال این کفار نزد ما خواهند برگشت و از چنگ ما بیرون شدنی نیستند، آن وقت وعده خود را در حقشان عملی می‌کنیم.

آیه‌ی ۷۸ ظاهراً توجیه مطلب آیه سابق است یعنی: در گذشته نیز طریقه ما چنین بوده است که به وعده خود درباره پیامبران عمل کرده و اهل باطل را یا در حیات پیامبر تار و مار می‌کردیم و یا در آخرت از چنگ ما خلاص نمی‌شدند. علی هذا منظور از «أَتَى بِآيَةٍ» عذاب دنیوی است که در حیات پیامبر بر مشرکان امتش می‌آید، یعنی آن را خدا می‌آورد یا در حیات پیامبر و یا بعد از او. آن گاه در ذیل آیه فرموده: چون عذاب خدا می‌آید، اهل باطل هلاک می‌گشتند در امت تو نیز چنین خواهد بود.^۴

در آیه‌ی ۷۹ خدای سبحان از بین همه چیزهایی که آدمیان در زندگی از آن منتفع می‌شوند، و تدبیر امر انسانها بدانها بستگی دارد، چارپایان را نام می‌برد که مراد از آن شتر و گاو و گوسفند است. «جعل» در اینجا به معنای آفریدن و یا مسخر کردن است. و لام در جمله «لترکبوا» لام غرض است و معنای آیه این است که: خدای سبحان برای خاطر شما چارپایان را بیافرید، (و چارپایان را برای شما مسخر کرد). غرض از این خلقت و یا تسخیر این است که شما بر بعضی از آنها مانند یک قسم از شتران سوار شوید و از شیر بعضی دیگر مانند قسمی

^۱ طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۵۳۳.

^۲ فضل بن حسن، طبرسی، مجمع البیان، پیشین، ج ۲۱، ص ۳۰۴.

^۳ قرشی، أحسن الحدیث، پیشین، ج ۹، ص ۳۹۱.

^۴ همان.

از شتر و گاو و گوسفند بخورید. و برای شما در آنها منافی است، مانند: شیر، پشم، کرک، مو، پوست، و سایر منافعی. و غرض دیگر از خلقت آنها این است که بر پشت آنها سوار شوید و به مقاصد و حاجت‌هایی که در سینه دارید برسید.^۱

« وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تَحْمَلُونَ » این جمله کنایه است از وسیله پیمودن بیابان‌ها و دریاها که بیابان‌ها را با شتران می‌پیمایند و دریاها را با کشتی.^۲

ج) عدم قبول ایمان در هنگام نزول عذاب

« أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا ... » این آیه شریفه مشرکین را ملامت می‌کند و آنان را به سرگذشت امت‌های سابق و سنت قضای الهی که در آن امت‌ها جریان داشت توجه می‌دهد. و نظیر این آیه در اوائل سوره نیز گذشت و گویا غرض از آن در آنجا این بوده که برای آنها روشن سازد که خدا هر یک از آن امت‌ها را به گناهانشان بگرفت، چون هر وقت پیغمبرشان با معجزات به سویشان آمدند، کفر ورزیدند و به همین جهت در آنجا دنبال آیه فرمود: « فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ » «خدا ایشان را به گناهانشان بگرفت» ولی در اینجا غرض این بوده که برای مشرکین روشن کند که آنچه در زندگی به دست می‌آورند، بی‌نیازشان نمی‌کند و از عذاب خدا جلوگیری نمی‌نماید، نه آن خوشحالی‌ها که از دانش خود دارند و نه توبه‌شان و ندامتشان از آنچه کرده‌اند.^۳

و اگر از خطاب در جمله قبلی «تنکرون» به غیبت «ا فلم یسیروا» التفات کرد، برای این است که بفهماند مردمی که از آیات او رو بگردانند و آن را انکار کنند، قابل آن نیستند که مورد خطاب ما واقع شوند، لذا گویا از آنان روی گردانید و متوجه رسول خدا (ص) گردید. و گویا فرموده: وقتی آیات خدای تعالی ظاهر و روشن است، دیگر قابل انکار نیست، و از جمله آنها یکی آن آیاتی است که در آثار گذشتگان هست و به زبان بی‌زبانی از هلاکت صاحبانش خبر می‌دهد، و این مردم آن آثار را دیده‌اند، ولی در آن به نظر عبرت نمی‌نگرند تا بفهمند گذشتگان با اینکه قوی‌تر از ایشان بودند، هم از نظر مقدار و هم از جهت کیفیت، مع ذلک قدرتشان و فرحی که از علم و قدرت خود داشتند، سودی به حالشان نداد.^۴

^۱ طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۵۳۷.

^۲ همان، ص ۵۳۸.

^۳ همان.

^۴ همان.

ضمیرهای هفتگانه جمع که در آیه‌ی ۸۳ است، همه به اقوام قبل از مشرکین معاصر رسول خدا برمی‌گردد. مراد از جمله «بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» اطلاعاتی است که از زینت زندگی دنیا و فنون تدبیری است که برای به دست آوردن آن داشتند، و خدای سبحان این فنون تدبیر را «علم» نامیده، تا بفهماند غیر از آن علمی نداشتند. و مراد از فرحشان از علمی که دارند، غرور و خودپسندی ناشی از زرنگی و علم ظاهری است که در اداره زندگی خود دارند. و خودباختگی در مقابل این اطلاعات و زرنگی‌ها، باعث شد که از معارف حقیقی که به وسیله رسولان خدا عرضه می‌شود، اعراض کنند و آن را چیزی به حساب نیاورند و مسخره کنند و به همین جهت دنبال جمله «فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» فرمود: «وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ»^۱.

«فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ» کلمه «باس» به معنای شدت عذاب است. «فَلَمَّ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا...» و سود نبخشیدن ایمان بعد از دیدن عذاب، برای این است که چنین ایمانی اختیاری نیست و ارزشی ندارد. «سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ» یعنی آن سنتی که خدای تعالی در گذشته در بین بندگانش باب کرده، این است که توبه بعد از دیدن عذاب را قبول نکند. «وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ»، اینجاست که کفار زیانکار می‌شوند.^۲

۲-۸-۲. مفاد روایی

اشاره

۹ روایت ذیل این دسته قرار گرفته است. ۵ روایت از امام باقر علیه السلام که ۲ روایت از ابو جارود و ۲ روایت از ضریس کناسی نقل شده است. ۱ روایت از ابراهیم بن محمد همدانی از امام رضا علیه السلام و ۱ روایت از جعفر بن رزق الله از امام هادی علیه السلام و ۲ قول تفسیری از علی بن ابراهیم قمی

۵ روایت از تفسیر قمی و ۳ روایت از کافی کتاب الجنائز از باب الجنة الدنيا و دیگری از کتاب الروضة حدیث آدم ع مع الشجرة و دیگری از کافی از کتاب الحدود باب ما يجب على اهل الذمة من الحدود انتخاب شده است. ۱ روایت از عیون اخبار الرضا ع از باب فی ذکر ما جا عن الرضا ع من العلل

^۱ همان، ص ۵۳۹.

^۲ همان، ص ۵۴۱.

الف) علت «مشرک» نامیده شدن کافرین

از امام باقر علیه السلام روایت شده که ایشان در تفسیر آیات ۷۰-۷۴ سوره غافر فرمودند: خداوند متعال کافران را مشرک نامیده چرا که آنان کتاب را تکذیب کردند. زیرا خداوند متعال پیامبرشان را همراه با کتاب و تأویل آن به سوی مردم فرستاده است. هر کس کتاب الهی یا تأویل کتابی را که به همراه پیامبران فرستاده شده است تکذیب کند، مشرک می‌باشد.^۱

از ظاهر روایت برداشت می‌شود که امام علیه السلام مصداق «کتاب» در جمله «الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ» را فقط قرآن نمی‌دانند بلکه کتاب را در این آیه بر تمام کتاب‌های آسمانی تطبیق می‌فرمایند. و همچنین بیان می‌فرمایند که خداوند متعال همراه پیامبران علاوه بر کتاب، تأویل آن کتاب هم به سوی مردم می‌فرستد. و مصداق «بما أرسلنا به رسلنا» را تأویل کتب آسمانی می‌دانند. این روایت بیان می‌کند که علاوه بر کتب آسمانی همراه پیامبران تأویل و تفسیر کتب فرستاده می‌شود.

البته در تفاسیری چون المیزان و مجمع البیان با توجه به سیاق که در مورد کافران و مشرکان مکه است؛ «کتاب» را به قرآن و «بما أرسلنا به رسلنا» را به کتب آسمانی ادیان پیشین تفسیر نموده‌اند.^۲

ب) برشردن چند گناه

علی بن ابراهیم قمی می‌گوید: در روایت ابوجارود از امام باقر علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود: شادی، غرور و تکبر جز شرک و انجام گناه در زمین به شمار می‌آیند.^۳

در تفسیر المیزان آمده کلمه «تفرحون» مضارع از «فرح» است و «فرح» به معنای مطلق خوشحالی است، ولی «مرح» به معنای افراط در خوشحالی است که از اعمال مذموم به شمار می‌رود. راغب گفته: «فرح»

^۱. قمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۰: و فی روایة أبی الجارود، عن أبی جعفر (علیه السلام)، فی قوله تعالی: الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَ بِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا. إلی قوله تعالی. كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ فقد سماهم الله کافرین «۱» مشرکین بأن کذبوا بالکتاب، و قد أرسل الله رسله بالکتاب، و بتأویل الکتاب، فمن کذب بالکتاب، أو کذب بما أرسل به رسله من تأویل الکتاب، فهو مشرک. این روایت در تفاسیر البرهان، و نور الثقلین و صافی ذیل آیه ۷۰ ذکر شده است.

^۲. طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۵۳۰ و فضل بن حسن، طبرسی، مجمع البیان، پیشین، ج ۲۱، ص ۳۰۰.

^۳. قمی، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۱: فی روایة أبی الجارود، عن أبی جعفر (علیه السلام) قال: «إن الفرح و المرح و الخیلاء، کل ذلك فی الشرک و العمل فی الأرض بالمعصیة». این روایت در تفاسیر البرهان و نور الثقلین در ذیل آیه ذکر شده است.

به معنای گشادگی دل است، به وسیله لذتی زودگذر که بیشتر در لذت‌های بدنی است، ولی «مرح» به معنای شدت فرح و بی بند و باری در آن است.^۱

در فرازی از یک روایت حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: شاخه‌های طمع چهار چیز است: فرح، مرح، لجاجت و تکاثر. فرح مکروه نزد خداوند متعال است و مرح خودپسندی و خود بزرگ بینی است.^۲

با توجه به مسائل زیر بررسی وسیع‌تر در معنای لغت «فرح» ضروری به نظر می‌رسد:

۱- در این روایت برای فرح قید «بغیر الحق» ذکر نشده، وبدون ذکر این قید آن را از گناهان به حساب آورده چنان که در ادعیه از جمله دعای روز پنجم ماه رمضان «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْزِعْ مَا فِي قَلْبِي مِنْ حَسَدٍ أَوْ غِلٍّ أَوْ غِشٍّ أَوْ فِسْقٍ أَوْ فَرَحٍ أَوْ مَرَحٍ أَوْ بَطْرٍ...»^۳ این کلمه بدون این قید ذکر شده و از جمله گناهان قلبی به حساب آمده است.

۲- از طرف دیگر در قرآن، این کلمه بدون قید هم در جنبه ممدوح به کار رفته است، مانند آیه «وَيَوْمَئِذٍ يُفْرِحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ»^۴ هم در جنبه مذموم، مانند آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ»^۵ (در مجمع البیان ذیل این آیه آمده «فرح» در این جا به معنای تکبر می‌باشد).

۳- استعمال بیشتر آن در قرآن در لذات بدنی و دنیوی می‌باشد.^۶ و لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ [الحديد / ۲۳]، وَ فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا [الرعد / ۲۶]، ذَلِكَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ [غافر / ۷۵]، حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا [الأنعام / ۴۴]، فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ [غافر / ۸۳]، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ [القصص / ۷۶]

به نظر می‌رسد معنای فرح آن چنان که علامه طباطبایی می‌گویند به معنای مطلق شادی نیست و قیودی در کنار شادی برای آن لحاظ می‌شود چنان که اقرب الموارد آمده: سرور و حبور در شادی ممدوح بکار می‌رود ولی فرح در شادی مذموم که موجب تکبر است. سرور و حبور از تفکر ناشی است و فرح از قوه شهوت.^۷

۱. طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۵۳۳.

۲. صدوق، الخصال، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، دوم، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۳۴: عن الأصمغ بن نباته قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: و شعب الطمع أربع: الفرح و المرح و اللجاجة و التكبر و الفرح مكروه عند الله تعالى و المرح خيلاء، و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة. عين این روایت در کافی، ج ۲، ص ۳۹۳ وارد شده سات. این روایت در نورالقلین ذکر شده است.

۳. رضی الدین، سید ابن طاووس، الإقبال بالأعمال الحسنة، تهران، دار الکتب الإسلامية، دوم، ۱۳۶۷ ش، ص ۱۲۶.

۴. سوره روم / ۴.

۵. سوره قصص / ۷۶.

۶. راغب، پیشین، ذیل ماده «ف ر ح».

۷. اقرب الموارد به نقل از قاموس قران، پیشین، ج ۵، ص ۱۵۸.

البته به دست آوردن معنای دقیق «فرح» هم در لغت و هم در لسان آیات و روایات نیاز به پژوهش همه جانبه دارد و بعد از تتبع و پژوهش کافی امکان اختیار نظر و نقد دیگر آرا وجود دارد.

ج) تقسیم پیامبران به دو گروه

در روایتی در ذیل آیه‌ی ۷۸ آمده که امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: در فاصله میان آدم تا نوح انبیا و پیغمبرانی بوده‌اند که مخفیانه فعالیت می‌کردند. به همین دلیل در قرآن نام آنها پوشیده مانده و برده نشده بر خلاف پیغمبرانی که علنی بوده و نامشان بیان شده است. و این مصداق آیه‌ای است که خداوند متعال فرموده‌اند: «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ»^۱

به نظر می‌رسد که علامه بحرانی آیه‌ی ۷۸ سوره غافر را متناظر با آیه‌ی ۱۶۴ سوره نسا در نظر می‌گیرند و به همین خاطر روایت مربوط به آیه سوره نسا را در ذیل این آیه قرار داده‌اند.

شایان ذکر است که علامه طباطبایی این دو آیه را متناظر هم نمی‌داند و قائل هستند که این دو آیه معنای مختلفی دارند. ایشان ذیل آیه‌ی ۷۸ غافر می‌گوید:

«بعضی از مفسرین به این آیه شریفه استدلال کرده‌اند بر اینکه: بعضی از پیغمبران بوده‌اند که داستانشان در قرآن نیامده. و لیکن این استدلال درست نیست، زیرا آیه شریفه در مکه نازل شده و بیش از این دلالت ندارد که تا این تاریخ، سرگذشت بعضی از انبیا را برای شرح نداده‌ایم، ولی در سوره نسا که بعد از سوره مورد بحث و در مدینه نازل شده، می‌فرماید: «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ» یعنی سرگذشت پیغمبرانی را قبلاً برای گفتیم و بعضی دیگر را نگفتیم، و به همین جهت می‌بینیم در سوره‌هایی که بعد از سوره نسا نازل شده، نام هیچ یک از انبیایی که نامشان در قرآن آمده برده نشده (و خلاصه اینکه آیه مورد بحث دلالتی بر این مدعا ندارد، ولی آیه سوره نسا این دلالت را دارد)»

در رابطه با محتوای روایت باید گفت که روایت اخص از آیه می‌باشد. آیه به صورت مطلق بیان می‌کند که داستان تعدادی از پیامبران در قرآن نیامده است. پیامبرانی در طول تاریخ و نه فقط پیامبرانی که در دوره بین حضرت آدم و حضرت نوح قرار دارند. و با شهادت تاریخ می‌توان گفت که این پیامبرانی در دیگر دوره‌ها بوده‌اند

^۱ کلینی، پیشین، ج ۸، ص ۱۱۵، ح ۹۲: عن علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن الحسن بن محبوب، عن محمد بن الفضیل، عن ابي حمزة، عن ابي جعفر (عليه السلام)، قال: «كان ما بين آدم و نوح من الأنبياء مستخفين، و لذلك خفي ذكرهم في القرآن، فلم يسموا كما سمي من استعلن من الأنبياء (صلوات الله عليهم)، و هو قول الله عز و جل: وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ.»

که اسمشان در قرآن نیامده است. اما دلیلی که برای نیامدن اسم آنها در قرآن بیان کرده است به نظر می‌رسد که دلیلی عام است و پیامبران در دوره‌ای دیگر هم به همین دلیل اسمشان در قرآن نیامده است.

۵) تعداد پیامبران

در دو محل از قرآن مجید آمده است که قصه عده‌ای از پیامبران را خداوند متعال حکایت کرده و عده‌ای را حکایت نکرده است یکی در آیه ۷۸ سوره غافر و ۱۶۴ سوره نسا، علی هذا مناسب است روایات که عدد پیامبران علیهم السلام را بیان می‌کند در ذیل این دو آیه آورده شود.

مشهور آن است که عدد پیامبران صد و بیست و چهار هزار نفر است. مرحوم صدوق در خصال «باب الواحد الی المأة» فصل ۱۷ دو حدیث از امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که خداوند متعال صد و بیست و چهار هزار پیامبر آفریده، من از همه محترمم، این سخن از جهت افتخار نیست و صد و بیست و چهار هزار وصی آفریده که علی علیه السلام اکرم و افضل آنها پیش خداست.^۱

در مجمع البیان آمده اخبار در عدد پیامبران مختلف است، در بعضی صد و بیست و چهار هزار و در بعضی هشت هزار که چهار هزار از بنی اسرائیل و بقیه از اقوام دیگر هستند.^۲

پیامبرانی که نام آنها در قرآن مجید آمده بیست و شش نفر می‌باشند بدین قرار: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، یسع، ذوالکفل الیاس، یونس، اسحاق، یعقوب، یوسف، شعیب، موسی، هارون، داود، سلیمان زکریا، یحیی، ایوب، اسماعیل صادق الوعد، عیسی و محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین.

۳-۲. مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی

روایتی که در رابطه با علت نامیده شدن کافران به مشرک است مطابق با مفاد ظاهری می‌باشد و از آن جهت که بیان می‌کند همراه پیامبران علاوه بر کتب تأویل کتب هم می‌باشد و جمله «بما أرسلنا به رسلنا» را بر تأویل کتب آسمانی تطبیق می‌کند حاوی مطالبی اضافه بر مفاد ظاهری می‌باشد.

روایتی که در مورد تقسیم پیامبران به دو گروه و روایتی که در رابطه با برشمردن چند گناه است مطابق با مفاد ظاهری می‌باشد. مطالبی اضافه و یا اخص از آیه بیان می‌کنند.

^۱. صدوق، الخصال، پیشین، ج ۲، ص ۶۴۱.

^۲. فضل بن حسن، طبرسی، مجمع البیان، پیشین، ج ۲۱، ص ۳۰۸.

جمع بندی فصل

در این فصل بعد از ترجمه آیات، آنها را در هشت عنوان آورده و با مراجعه به تفاسیر اجتهادی و روایی مفاد ظاهری و روایی آن بیان گردیده است. و در پایان به مقایسه مفاد ظاهری و روایی پرداخته شده است. در مفاد ظاهری به موضوعاتی از قبیل منطق قرآن در مقابل جدال به باطل، رسالت ملائکه، خشم خداوند نسبت به کافران و داستان مؤمن آل فرعون و عبرت‌گیری از این داستان اشاره شده است. مفاد روایی نیز با استفاده از کتب مختلف تفسیری عنوان‌بندی شده است. در این بخش ۴۸ روایت مورد بررسی قرار گرفت. از این تعداد بیشترین روایات به امام صادق (علیه السلام) و سپس امام باقر (علیه السلام) اختصاص یافت. در بخش مقایسه ملاحظه گردید اکثر آیات با روایات تناسب داشته و اختلاف چندانی بین آنها دیده نگردید.

فصل سوم: گونه شناسی روایات

درآمد

فصل سوم این پژوهش، عهده‌دار پاسخ گویی به این سؤال است که: روایات تفسیری اهل بیت (علیهم السلام) در ذیل آیات سوره نمل از چه گونه‌هایی برخوردار است؟ از آنجا که قرآن کریم تفصیل پاره‌ای از امور و معارف آیات را به عهده سنت و بیان آن گذارده‌است، پیروی از امر و نهی و توضیحات ایشان واجب و بیان بیان وحی دانسته شده‌است. بنابراین تنها پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امامان معصومند که به سبب پیوند با منبع وحی می‌توانند به عمق معانی و مقاصد قرآن دست یابند. ائمه (علیهم السلام) از دیدگاه‌های مختلف و با اهداف متفاوت به تفسیر آیات قرآن پرداخته‌اند. به طوری که روایات ایشان همگی در یک سطح نبوده و دارای گونه‌های مختلفی می‌باشد. از این رو باید اقسام گوناگون روایت‌های تفسیری را به دقت شناخت، تا به هنگام بهره‌گیری از آنها در تفسیر و فهم آیه، لغزشی رخ ندهد. در این بخش، روایات در هفت گونه زیر سامان یافته و مورد بررسی قرار گرفته‌اند:

الف) سوره شناخت

مقصود ما از احادیث سوره شناخت در این بخش، هر روایتی است که به شأن نزول، سبب نزول، فضیلت یا آثار قرائت سوره و اختلاف قرائت پرداخته‌است.

ب) معنا شناخت

از جمله مواردی که روایات تفسیری به صورت کاربردی در آن نقش ایفا کرده و می‌توانند کارساز باشند، تبیین و تفسیر واژه‌ها و مفردات قرآنی می‌باشند. یکی از روش‌هایی که امامان علیهم السلام در تفسیر قرآن کریم به کار برده‌اند بازگو کردن معنای لغوی یا نکات ادبی موجود در آیات بوده‌است که با تکیه بر قواعد صرف، نحو، معانی، بیان و یا ارجاع به کاربردهای عرفی و ذکر واژه‌های مترادف، این مهم را انجام داده و معنای آیات را توضیح و تفسیر می‌کرده‌اند.^۱ از این رو روایات، منبع مهمی برای فهم واژگان قرآنی است.

ج) تأویلی

یکی از وجوه تازگی و نو بودن قرآن، اشتغال این کتاب بر بطون، یا لایه‌های معنایی (تأویلات) است. بدین سان که یک عبارت یا سیاق آن می‌تواند در خود، معانی متعدد طولی را همراه داشته‌باشد که بر فهم‌های

^۱. احمد، ناصح، اعتبار و کاربرد روایات تفسیری، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۷ ش، چاپ اول، ص ۱۲۳.

مختلف، آشکار می‌گردد.^۱ معنای مشهور نزد متأخرین، آن است که معنای خلاف ظاهر آیه با توجه به قرینه‌ای عقلی یا نقلی بیان شود.^۲

در این روایات، از معنای و یا مصادیقی برای آیات سخن به میان آمده که استفاده آن معنای از آیه، یا انطباق آیه بر آن مصادیق، روشن نیست و یا از مصادیقی است که در زمان بیان شدن، هنوز واقع نشده‌بود، به این جهت پوشیده‌است؛ هر چند نوعی ارتباط بین آنها و آیه برقرار می‌باشد که با توجه به بیان معصوم علیه السلام می‌توان آنها را مراد آیه دانست. البته ذکر این معنای و مصادیق به معنای نفی معنا یا مصادیق ظاهری نیست.^۳

(د) تطبیقی

انطباق ظاهر قرآن (واژگان یا جمله‌ها) که مفهومی عام، کلی یا مطلق است بر مصادیق‌های جدید که در طول اعصار، نسل‌ها و مکان‌ها پدید می‌آید.^۴ در حالی که بر پایه قواعد زبانی و تفسیری نمی‌توان این مصادیق را مصادیق انحصاری آیه دانست، و غالب این روایات نیز دلالتی بر انحصار ندارند.^۵

(ه) مستفاد

در شماری از روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام حکمی را بیان و مستند آن را از قرآن، ذکر فرموده‌اند. به بیان دیگر مطلبی و حکمی بیان شده و برای قانع ساختن مخاطب و یا انگیزه‌های دیگر مستند قرآنی آن مطلب یا حکم، بازگو گردیده است.^۶ در این رساله به این گونه روایات «مستفاد» گفته می‌شود.

(و) تفسیری

در این نوع روایات تفسیر آیات و احیاناً توضیحات بیشتری که به فهم بهتر آیه کمک می‌کند، مطرح شده‌است.^۱

^۱ مهدی، مهریزی، «روایات تفسیری شیعه، گونه شناسی و حجیت»، فصل نامه علوم حدیث، سال پانزدهم، شماره اول، قم، مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث، ۱۳۸۹ش، ص ۱۴.

^۲ محمدعلی، رضایی اصفهانی، منطق تفسیر قرآن (۱)، قم، انتشارات جامعه المصطفی العالمیه، ۱۳۸۷ش، چاپ یکم، ص ۴۴۰.

^۳ محمود، رجبی، روش تفسیر قرآن، تألیف علی اکبر بابایی، غلامعلی عزیزی کیا و مجتبی روحانی راد، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰ش، چاپ چهارم، ص ۲۲۵.

^۴ رضایی اصفهانی، پیشین، ص ۴۴۰.

^۵ مهریزی، پیشین، ص ۱۳.

^۶ مهریزی، پیشین، ص ۱۷.

ز) مرتبط

گونه‌ای از روایات هستند که ناظر به تفسیر و یا بیان مصداقی برای آیه و بیان لایه‌های زیرین معنایی برای قرآن نمی‌باشد اما حاوی مطالب و نکاتی است که بازگشت به موضوعی در آیه می‌کند. در این رساله به این گونه روایات، روایات «مرتبط» گفته می‌شود.

۱-۳. سوره شناخت

الف) فضیلت سوره:

الف) حوامیم ریاحین قرآن هستند.^۲

ب) در الدر المنثور آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: برای هر درختی ثمره ایی وجود دارد و ثمره قرآن (که مانند) باغات پر از گل و درختان و گیاهان است، سوره های حوامیم است. و در ادامه فضیلت چند سوره از حوامیم را بیان فرموده‌اند.^۳

ب) اثر کتابت سوره:

۱- باعث برکت و رشد و نمو مال می‌شود: در دو روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: هرکس آن را بنویسد و در باغی آویزان کند، آن باغ سرسبز خواهد شد و رشد خواهد کرد و چنان چه در خانه‌ها و مغازه‌ها نوشته شود، خیر و برکت و خرید و فروش در آنها فراوان خواهد شد.^۴

^۱. رجبی، همان، ص ۲۲۴.

^۲. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۱۱۴ به نقل از نور ثقلین، ج ۴، ص ۵۱۰ و تفسیر صافی، ج ۴، ص ۳۵۱.

^۳. سیوطی، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۴: و اخرج ابن الضریس عن اسحق بن عبد الله رضی الله عنه قال بلغنا أن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لكل شجرة ثمرها و ان ثمرات القرآن ذوات حم من روضات مخصبات معشبات متجاورات فمن أحب أن يرتع فی ریاض الجنة فليقرأ الحوامیم.

^۴. من (خواص القرآن): روی عن النبی (صلی الله علیه و آله) أنه قال: «... و من كتبها و علقها فی حائط بستان اخضر و نما، و إن كتبت فی خانة، أو دكان، كثر الخیر فیہ و كثر البیع و الشراء». بحرانی، پیشین، ج ۴، ص ۷۴۱. وقال رسول الله (صلی الله علیه و آله): «من كتبها و علقها فی بستان أخضر و نما، و إن تركها فی دكان كثر معه البیع و الشراء». همان.

وقال الصادق (عليه السلام): «من كتبها ليلا و جعلها فی حائط أو بستان كثر بركته و أخضر و أزهر و صار حسنا فی وقته، و إن تركت فی حائط دكان كثر فی البیع و الشراء و إن كتبت لإنسان فيه الادرة، زال عنه ذلك و برى». همان.

ج) اثر قرائت سوره:

۱- عدم ناامیدی در قیامت: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرمایند: هر کس این سوره بخواند، در روز قیامت ناامید نخواهد شد و به او همان چیزی اعطا خواهد شد که به افرادی که در دنیا از خداوند متعال تبارک و تعالی بیم داشتند و پرهیزکار بودند، داده می‌شود.^۱

۲- آموزش گناهان: امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرمایند: هر کس «حم» (سوره مؤمن) را هر شب بخواند، خداوند متعال گناهان پیشین و پسین او را خواهد آمرزید و او را از پرهیزکاران قرار خواهد داد و آخرت را برایش بهتر از دنیا قرار خواهد داد.^۲

۳- پیروزی بر دشمنان: در الدر المنثور آمده که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور دادند اصحاب در جنگ و در مقابل دشمنان این سوره را تا آیه ۱۶ سوره فصلت بخوانند و در روایتی دیگر به اصحاب توصیه فرمودند هر شب قصد (خواندن) این سوره را تا آیه ۱۶ سوره فصلت داشته باشند.^۳

در دو روایت هم مضمون آمده که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جنگ خیبر به صورت یهودیان سنگ یا خاک ریختند در حالی که این سوره را قرائت می‌کردند و این باعث پیروزی مسلمانان بر دشمن شد.^۴ از ظاهر این دو روایت و آن روایتی که فرمودند در جنگ فردا در مقابل دشمن بخوانید برداشت می‌شود که یکی از آثار قرائت این سوره، یاری شدن در مقابل دشمن و پیروزی بر دشمنان می‌باشد.

نکته قابل توجه در این روایات این است که توصیه به خواندن حم تا «لا ینصرون» یعنی آیه ۱۶ سوره فصلت شده است. بنابراین این اثر با خواندن این آیات مترتب می‌شود و نه فقط با خواندن سوره غافر. شاید بتوان این احتمال را هم داد که منظور از «حم» در این روایات سوره فصلت باشد نه سوره غافر و مفسران اهل سنت به اشتباه این روایات را در ذیل سوره غافر ذکر کرده‌اند. بنابراین سوره فصلت تا آیه ۱۶ آن، این اثر را دارد.

۱. من (خواص القرآن): روی عن النبی (صلی الله علیه و آله) أنه قال: «من قرأ هذه السورة لم يقطع الله رجاءه يوم القيامة، و يعطى ما يعطى الخائفون الذين خافوا الله في الدنيا». همان.

۲. ابن بابویه: باسناده، عن أبي الصباح، عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: «من قرأ حم المؤمن في كل ليلة، غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر، و أزره كلمة التقوى، و جعل الآخرة له خيرا من الدنيا». همان.

۳. سیوطی، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۵: و أخرج ابن أبي شيبة و النسائي و الحاكم و ابن مردويه عن البراء بن عازب رضی الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه و سلم قال انکم تلقون عدوكم غدا فلیکن شعارکم حم ... لا يُنصرون.

۴. همان: و أخرج أبو نعیم فی الدلائل عن أنس رضی الله عنه قال انهزم المسلمون بخيبر فأخذ رسول الله صلى الله عليه و سلم حفنة من تراب حنفيها فی وجوههم و قال حم ... لا يُنصرونَ فانهمز القوم و ما رميناهم بسهم و لا طعن برمح. و أخرج البغوی و الطبرانی عن شيبة بن عثمان رضی الله عنه قال لما كان يوم خيبر تناول رسول الله صلى الله عليه و سلم من الحصى ينفخ فی وجوههم و قال شاهدت الوجوه حم ... لا يُنصرون .

د) شأن نزول

سیوطی در الدر المنثور در ذیل آیه‌ی ۵۶ آورده است که عبد بن حمید و ابن ابی حاتم به سند صحیح از ابی العالیه روایت کرده‌اند که گفت: یهودیان نزد رسول خدا (ص) آمده، عرضه داشتند: دجال که در آخر الزمان ظهور می‌کند از ماست و از خصائصش این و این است. و خیلی در باره او غلو کردند و امر او را بزرگ جلوه دادند و گفتند که چنین و چنان می‌کند. خدای تعالی در پاسخ آنان این آیه را فرستاد: «إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ» آن گاه در معنایش گفت: اینها به آنچه می‌گویند نمی‌رسند. «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» رسول گرامی خود را دستور می‌دهد از فتنه دجال به خدا پناه ببرد. «لَخَلَقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ» یعنی از خلقت دجال.^۱

و در ادامه حدود ۲۷ روایت را از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که به توصیف ظاهری و خلقت دجال و کارهای او قبل از زمان ظهور می‌پردازد، در الدر المنثور ذکر شده است.

بیشتر روایات به این اشاره کرده‌اند که او یک چشمی است، هیچ فتنه‌ای از فتنه دجال زیاده نیست و خدای هر پیغمبری که فرستاده امت او را از فتنه دجال تخویف فرموده، ما بین دو چشم او نوشته شده است «کافر» و دو وادی بهشت و جهنم همراه اوست که بهشتش جهنم و جهنمش بهشت است.

۳-۲. معنا شناخت

الف) معنای کفر

علی بن ابراهیم قمی در خصوص معنای کفر در این آیه می‌گوید: کفر در این آیه به معنای انکار و جحود است. به نظر می‌رسد که نظر علی بن ابراهیم قمی در مورد معنای کفر به این دلیل است که گویی در آیه صحبت از «دعوت به یگانگی خداوند متعال» (هنگامی که خداوند متعال به یگانگی خوانده می‌شد و از شما هم دعوت می‌شد که خداوند متعال را به تنهایی صدا بزنید) می‌باشد. و هر جا صحبت از دعوت باشد، سخن از قبول

^۱ همان، ص ۳۵۳: أخرج عبد بن حمید و ابن ابی حاتم بسند صحیح عن أبی العالیة رضی الله عنه قال ان اليهود أتوا النبی صلی الله علیه و سلم فقالوا ان الدجال یكون منا فی آخر الزمان و یكون من أمره فعضموا أمره و قالوا یصنع کذا فانزل الله إِنْ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ قَالَ لَا یبلغ الذی یقول فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ فَأمر نبیه صلی الله علیه و سلم أن یتعوذ من فتنة الدجال لَخَلَقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ الدجال .

و پذیرش و عدم پذیرش و انکار و اعراض به میان می‌آید. و شاید قمی با این تفسیر، اشاره به این موضوع کرده‌اند که در وهله نخست بحث در آیه، کفر و ایمان اعتقادی است. و کفر اعتقادی زیر بنای کفر عملی و شرک می‌باشد.

ب) معنای خائنة الأعین

در ذیل آیه‌ی ۱۹ امام صادق علیه السلام در پاسخ کسی که در مورد معنای «خائنة الأعین» پرسید، فرمودند: مگر ندیده‌ای که فردی به چیزی بنگرد که گویی به آن نگاه نمی‌کند. این همان «خائنة الأعین» است.^۱ معنای کنایی «خائنة الأعین» را می‌توان ناظر به دو دسته زیر دانست:

۱- حرکات کم و ریز و مخفیانه چشم^۲

۲- سرقت و نگاه دزدیده‌کردن چشم است به آن چه که جایز نیست به آن نظر کرد.^۳ به عبارتی گناهان خصوصاً گناهان پنهانی و پوشیده از نظر دیگران.^۴

و با توجه به اینکه این آیه یکی از آیاتی است که اشاره به علم خداوند متعال و وسعت و اطلاق آن می‌کند چنان که آیه ۳ سبأ می‌گوید: «ذره‌ای از آنچه در آسمان‌ها و زمین است از او مخفی نمی‌ماند، «لا یَعْرَبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ»، تطبیق هر دو مفهوم جایز است. چرا که نظر اول اشاره به ذره بودن این حرکت در عالم هستی می‌کند. و بیان می‌کند که حتی حرکات ریز چشم شما از خداوند متعال مخفی نمی‌ماند.

البته نظر دوم به دلیل اینکه جمله «خائنة الاعین» با جمله «و ما تخفی الصدور» آمده و هم اشاره به حرکات ریز چشم و هم خیانت می‌کند موجه‌تر به نظر می‌رسد.

با توجه به اینکه امام علیه السلام هیچ اشاره‌ای به گناه و خیانت نفرموده‌اند و در کلام امام علیه السلام صحبتی از «ما لایحل» که در کلام لغویان دیده می‌شود، نیست؛ می‌توان گفت که امام علیه السلام در معنای «خائنة الأعین» به

^۱ صدوق، معانی الاخبار، پیشین، ص ۱۴۷: حدثنا أبي رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن فضال عن ثعلبة بن ميمون عن عبد الرحمن بن مسلمة الجري قال سألت أبا عبد الله ع عن قوله عز وجل يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ فقال أ لم تر إلى الرجل ينظر إلى الشيء و كأنه لا ينظر إليه فذلك خائنة الأعين. این روایت در تفاسیر البرهان و نور الثقلین وصافی ذکر شده است.

^۲ مصباح المنیر، پیشین، ذیل ماده «خ و ن». و سدی به نقل از مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۰۷.

^۳ العین و لسان العرب، ذیل ماده «خ و ن». و قتاده و مجاهد به نقل از مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۰۷.

^۴ طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۸۶.

حرکات ریز و کوچک چشم اشاره داشته‌اند. حرکات ریزی که به طور غالب از نگاه انسان‌ها مخفی و پوشیده می‌ماند. و به راحتی فابل رؤیت نیست. به طور کلی از آیه و روایت به دست می‌آید که ممکن است در جهان هستی حرکات و افعالی از انسانی بر انسان دیگری مخفی باشد اما بر خداوند متعال به هیچ وجه پوشیده نیست.

ج) معنای «آل» و «اهل»

این بابویه می‌گوید: سلیمان دیلمی از پدرش روایت می‌کند که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم مصادیق «آل» چه کسانی هستند؟ حضرت پاسخ دادند: نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. آن گاه پرسیدم: پس «اهل» کیستند؟ حضرت فرمودند: ائمه علیهم السلام. باز هم سؤال کردم: پس منظور «آل» در آیه «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» چیست؟ ایشان فرمودند: به خدا قسم منظور فقط دختر فرعون بوده است. این روایت از این جهت که بیان می‌کند استعمال «آل» در مورد ذریه و خویشاوندان است. و دو مثال برای این استعمال ذکر فرموده اند، کاربرد معنا شناختی دارد.^۱

۳-۳. تطبیقی

الف) بنی امیه یکی از مصادیق کافران

در روایتی از امام باقر علیه السلام (قسمتی از روایتی است که امام علیه السلام از آیه ۶ تا ۱۲ را تفسیر فرموده اند که به طور کامل در تفسیر البرهان آمده است) مصادیق «الذین کفروا» در آیه ۶ و ۱۲ و منظور از «سیئات» را «بنی امیه» می‌دانند.^۲ از ظاهر روایت به دست می‌آید که این از باب جری و تطبیق مصادیق بر مفهوم کلی می‌باشد.

^۱ بحرانی، پیشین، ج ۴، ص ۷۶۲: ابن بابویه، قال: حدثنا محمد بن الحسن، قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن إبراهيم بن إسحاق، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن أبيه، قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): جعلت فداك من آل؟ قال: «ذرية محمد (صلى الله عليه وآله)». قلت: فمن الأهل؟ قال: «الأئمة (عليهم السلام)». فقلت: قوله عز وجل: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»؟ قال: «و الله ما عنى إلا ابنته».

^۲ قال: حدثنا محمد بن عبد الله الحميري، عن أبيه، عن محمد بن الحسين و محمد بن عبد الجبار، جميعا، عن محمد بن سنان، عن المنخل بن جميل الرقي، عن جابر، عن أبي جعفر (عليه السلام)، في قوله تعالى: «وَ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ» يعني بنی امیه. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵۵. این روایت با استناد به علی بن ابراهیم قمی در البرهان و صافی و نورالتقلین ذیل آیه ۶ ذکر شده است.

ب) حاملان عرش

خدای سبحان در این آیه و در هیچ جا از کلام عزیزش معرفی نفرموده که این حاملان عرش چه کسانی هستند، آیا از ملائکه‌اند؟ یا کسانی دیگر؟ ولی عطف کردن جمله «و من حوله» بر حاملان عرش، اشعار دارد بر اینکه حاملان عرش هم از ملائکه‌اند: چون در آیه «و تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ» تصریح دارد که طواف کنندگان پیرامون عرش از ملائکه‌اند. پس نتیجه می‌گیریم که حاملین عرش نیز از این طایفه‌اند.^۱

اما در روایات حاملان عرش بر افراد زیر تطبیق شده است:

- ۱- علما هستند که خداوند متعال بار علم خویش را به عهده آنان گذاشته است.^۲ (حدیث ۱)
- ۲- گروهی از آفریده‌های خداوند متعال هستند و آنها علم خداوند متعال را حمل می‌کنند.^۳ (حدیث ۲)
- ۳- پیامبر ﷺ حضرت علی عليه السلام و امام حسن و امام حسین عليهما السلام و حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی عليه السلام و در روایت دیگر در فرات کوفی به جای حضرت نوح، حضرت اسماعیل بیان شده است. (حدیث ۴/۶)

۴- حاملان عرش رسول خدا صلى الله عليه وآله و اوصیای پس از او که درود خدا بر آنها باد هستند که علم خداوند متعال را حمل می‌کنند.^۵ (حدیثهای ۱۳ و ۱۷)

۵- فرشتگان (حدیثهای ۵، ۸، ۱۵، ۱۸). در درالمنثور در ذیل این روایات ۵ ذکر شده است. بیشتر مضمون روایات در خصوص شکل و شمایل فرشته‌ای است که حاملان عرش می‌باشد. در این روایات آمده یک فرشته

^۱ طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۶۷.

^۲ ... فالذین يحملون العرش هم العلماء الذین حملهم الله علمه، ...

^۳ «العرش ليس هو الله، و العرش اسم علم و قدرة، و العرش فيه كل شيء، ثم أضاف الحمل إلى غيره، خلق من خلقه، لأنه استعبد خلقه بحمل عرشه، و هم حملة علمه، و خلقا يسبحون حول عرشه، و هم يعملون بعلمه، و ملائكة يكتبون أعمال عباده، و استعبد أهل الأرض بالطواف حول بيته، ...»

^۴ الف. بحرانی، پیشین، ج ۴، ص ۷۴۶: محمد بن العباس: عن جعفر بن محمد بن مالك، عن أحمد بن الحسين العلوي، عن محمد بن حاتم، عن هارون بن الجهم، عن محمد بن مسلم، قال: سمعت أبا جعفر (عليه السلام) يقول في قول الله عز و جل: الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ، قال: «يعني محمدا و عليا و الحسن و الحسين و نوح و إبراهيم و موسى و عيسى (صلوات الله عليهم أجمعين)، يعني أن هؤلاء الذين حول العرش».

ب. فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۳۷۵: قال حدثني جعفر بن محمد الفزاري قال حدثني أحمد بن الحسين [العلوي] عن محمد بن حاتم عن هارون بن الجهم عن محمد بن مسلم قال سمعت أبا جعفر [ع] يقول قول الله [تعالى في كتابه] الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ [يُسَبِّحُونَ] يعني محمدا و عليا و الحسن و الحسين [ع] و إبراهيم و إسماعيل و موسى و عيسى صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين ع.

^۵ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ يعني رسول الله (صلى الله عليه و آله) و الأوصياء من بعده، يحملون علم الله ...

وجود دارد که پاهایش تا زمین هفتم کشیده شده است و در حالی است که عرش بر دوشش است و تسبیح خداوند متعال را می‌کند.^۱ یکی از فرشتگانی که عرش را حمل می‌کند مسافت مابین نرمی گوشش تا گردنش به اندازه هفتصد سال است.^۲ یکی از فرشتگان حامل عرش از مروارید و به شکل خروس می‌باشد و پاهایش در نزدیکی زمین و بالهایش در شرق و گردنش در زیر عرش می‌باشد.^۳ در یک روایت آمده تعداد حاملان عرش ۴ فرشته هستند که هر کدام صورت متفاوتی دارند. فرشته‌ای به صورت انسان که برترین صورتهای و نوع‌هاست، فرشته به صورت شیر که برترین درندگان است، فرشته‌ای به صورت گاو که برترین چهارپایان است و فرشته‌ای به صورت کرکس که برترین پرنده‌ها می‌باشد.^۴

بنا بر آن چه در مفاد روایی در فصل دوم گفته شد در لسان روایات معنای عرش، علم خداوند متعال است. و حاملان عرش کسانی هستند که علم و قدرت خداوند متعال بر آنها ظهور و حضور یافته است. و قطعا این تجلی برای افراد مختلف مراتب و درجات متفاوتی دارد؛ تطبیق حاملان عرش هم بر علما و هم بر انبیا و ائمه علیهم‌السلام و هم بر فرشتگان که از مراتب بالای علم خداوند متعالی بهره‌مند هستند نشانگر همین مراتب و درجات می‌باشند. به عبارتی ائمه علیهم‌السلام با بیان کردن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام، انبیا، علما و فرشتگان به عنوان حاملان عرش تلویحا به معنای عام حامل عرش و مراتب و درجات آن اشاره کردند.

ج) پیرامونیان عرش

با اینکه در سوره غافر صریحا بیان نشده پیرامونان عرش چه کسانی هستند، اما آیه «وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ» تصریح دارد که طواف کنندگان پیرامون عرش از ملائکه‌اند. در روایات هم صراحتا و یا

^۱ سیوطی، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۶: أخرج أبو يعلى و ابن مردويه بسند صحيح عن أبي هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم أذن لى أن أحدث عن ملك قد مرقت رجلاه الأرض السابعة و العرش على منكبى و هو يقول سبحانك أين كنت و أين تكون.

^۲ همان: و أخرج أبو داود و ابن أبى حاتم و أبو الشيخ فى العظمة و ابن مردويه و البيهقى فى الأسماء و الصفات بسند صحيح عن جابر رضى الله عنه ان النبى صلى الله عليه و سلم قال أذن لى أن أحدث عن ملك من ملائكة الله من حملة العرش ما بين شحمة أذنه إلى عاتقه مسيرة سبعمائة سنة.

^۳ همان: و أخرج ابن مردويه عن أم سعد رضى الله عنها قالت سمعت النبى صلى الله عليه و سلم يقول العرش على ملك من لؤلؤة على صورة ديك رجلاه فى تخوم الأرض و جناحاه فى الشرق و عنقه تحت العرش.

^۴ همان: و أخرج أبو الشيخ عن مكحول رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان فى حملة العرش أربعة أملاك ملك على صورة سيد الصور و هو ابن آدم و ملك على صورة سيد السباع و هو الأسد و ملك على صورة سيد الانعام و هو الثور فما زال غضبان مذ يوم العجل إلى ساعتى هذه و ملك على صورة سيد الطير و هو النسر.

تلویحا بیان شده است که «مَنْ حَوْلَهُ» «کسانی که پیرامون عرش هستند» از «فرشتگان» هستند. و در روایات مصداقی دیگر برای آن تعیین نشده است. در یکی از روایات امام باقر علیه السلام در باره آیه «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ» می‌فرمایند: منظور از آن، پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام هستند. یعنی این شخصیت‌های بزرگوار در حول عرش پروردگار هستند.^۱ البته با رجوع به کتاب تأویل الآیات به نظر می‌رسد که جمله «یعنی أن هؤلاء الذين حول العرش» توضیح صاحب کتاب می‌باشد که به نظر می‌رسد منظورشان همان حاملان عرش می‌باشد که علامه بحرانی در البرهان این جمله را جز روایت به حساب آورده است.^۲ در تأیید اضافه شدن این جمله به روایت، در بحار الأنوار این روایت بدون این جمله نقل شده است. و همچنین قول تفسیری در تفسیر قمی در تعیین مصداق هشت حامل عرش نه تعیین مصداق پیرامونیان عرش که ناظر به آیه «و يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ» به این بزرگواران اشاره شده است.^۳ روایتی است در کافی از امام صادق علیه السلام که می‌فرمایند: حاملان عرش هشت نفر هستند که چهار نفر از ما هستند و چهار نفر دیگر هر کس خدا بخواهد.

یکی از نکات قابل بررسی در این آیه این است که آیا پیرامونیان و حاملان عرش یکی هستند یا نه؟ مفسران بیان می‌کنند، از ظاهر آیه استفاده می‌شود که حاملان و پیرامونیان آن یکی هستند. اما در روایات ائمه علیهم السلام در بیان مصداق حاملان و پیرامونیان عرش، گاهی این دو طایفه را به طور صریح از هم جدا می‌کنند و «حاملان» بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیای علیهم السلام بعد از آن و «پیرامونان» آن بر فرشتگان تطبیق می‌شود. در

۱. الف. محمد بن العباس: عن جعفر بن محمد بن مالك، عن أحمد بن الحسين العلوي، عن محمد بن حاتم، عن هارون بن الجهم، عن محمد بن مسلم، قال: سمعت أبا جعفر (عليه السلام) يقول في قول الله عز وجل:

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ، قال: «يعني محمدا و عليا و الحسن و الحسين و نوح و إبراهيم و موسى و عيسى (صلوات الله عليهم أجمعين)، يعني أن هؤلاء الذين حول العرش».

ب. فرات بن ابراهيم، تفسير فرات كوفي، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامي، تهران، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۳۷۵: قال حدثني جعفر بن محمد الفزاري قال حدثني أحمد بن الحسين [العلوي] عن محمد بن حاتم عن هارون بن الجهم عن محمد بن مسلم قال سمعت أبا جعفر [ع] يقول قول الله [تعالى في كتابه] الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ [يُسَبِّحُونَ] يعني محمدا و عليا و الحسن و الحسين [ع] و إبراهيم و إسماعيل و موسى و عيسى صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين ع.

۲. شرف الدين علي، حسيني استرآبادي، تأويل الآيات الظاهرة، قم، مؤسسه انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه اول، ۱۴۰۹ ق، ص ۶۹۱

۳. تفسیر قمی، پیشین، ج ۲، ص ۳۸۴: علی بن ابراهیم، قال: حملة العرش ثمانية، لكل واحد ثمانية أعين، كل عين طباق الدنيا. قال: و في حديث آخر، قال: حملة العرش ثمانية، أربعة من الأولين و أربعة من الآخرين، فأما الأربعة من الأولين: فنوح و إبراهيم و موسى و عيسى، و أما الأربعة من الآخرين فمحمدا و علي و الحسن و الحسين (عليهم السلام).

روایتی از امام باقر علیه السلام آمده: «...فی قوله تعالى: الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ یعنی رسول الله (صلی الله علیه و آله) و الأوصیا من بعده، يحملون علم الله وَ مَنْ حَوْلَهُ یعنی الملائكة».

و گاهی به طور اشاره، دو طایفه را یکی می‌دانند و آن در روایاتی است که بیان می‌کند که خداوند متعال فرشتگانی دارد که گناهان را از دوش شیعیان ما برمی‌دارند و آن را به پائین می‌ریزند هم چنان که در فصل برگ ریزان، باد برگ‌های درختان را فرو می‌ریزد. و این همان مصداق آیه «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا»^۱ می‌باشد.

د) تعیین مصدق «الذین آمنوا»

شیخ کلینی در کافی و همچنین شیخ صدوق در اختصاص با دو سند متفاوت، حدیثی از ابو بصیر را آورده‌اند. در این حدیث آمده ابوبصیر با نگرانی از وضعیت خود در آخرت و ناراحتی از لقب رافضی که به شیعیان داده‌اند، خدمت امام صادق علیه السلام رسیده و امام صادق علیه السلام با بیان عدم عذاب جوانان و حیا از حساب کشی پیران و اختصاص این ویژگی به شیعیان حضرت علی علیه السلام و با تأویل مناسب از لقب رافضی، به ابو بصیر تسلی خاطر می‌دهند. و در ادامه حدیث هم به ذکر فضیلت شیعیان نزد خداوند متعال به وسیله آیاتی از قرآن کریم می‌پردازند. در یکی از فرازهای این حدیث آمده: ای ابا محمد خدای عزوجل فرشتگانی دارد که گناهان را از دوش شیعیان ما برمی‌دارند و آن را به پائین می‌ریزند هم چنان که در فصل برگ‌ریزان، باد برگ‌های درختان را فرو می‌ریزد. و این است معنای گفتار خدای عزوجل «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» و به خدا آمرزش خواهی آنان برای شماسست و نه برای همه مردم.^۲

^۱ روایت در پی نوشت زیر ذکر می‌شود.

^۲ کلینی، پیشین، ج ۸، ص ۳۴، ح ۶: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَصِيرٍ. وَ صَدُوقٌ، اِخْتِصَاصٌ، كَنُغْرَهٗ جِهَانِي هَزَارَهٗ شَيْخٌ مَفِيدٌ قَم، اَوَّل، ۱۴۱۳ هَجْرِي، ص ۱۰۴
محمد بن الحسن بن الوليد عن الحسن بن متيل عن إبراهيم بن إسحاق النهاوندي عن محمد بن سليمان الديلمي عن أبي بصير قال أتيت أبا عبد الله ع إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَصِيرٍ وَ قَدْ حَفَرَهُ النَّفْسُ فَلَمَّا أَخَذَ مَجْلِسَهُ قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا هَذَا النَّفْسُ الْعَالِي فَقَالَ جَعَلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَبْرَ سِنِي وَ دَقَّ عَظْمِي وَ اقْتَرَبَ أَجَلِي مَعَ أَنْبِي لَسْتُ أَدْرِي مَا أَرِدُ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ آخِرْتِي فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَ إِنَّكَ لَتَقُولُ هَذَا قَالَ جَعَلْتُ فِدَاكَ وَ كَيْفَ لَأَقُولُ هَذَا فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُكْرِمُ الشَّبَابَ مِنْكُمْ وَ يَسْتَحْيِي مِنَ الْكُهُولِ قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ فَكَيْفَ يُكْرِمُ الشَّبَابَ وَ يَسْتَحْيِي مِنَ الْكُهُولِ فَقَالَ يُكْرِمُ اللَّهُ الشَّبَابَ أَنْ يَعْذِبَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي مِنَ الْكُهُولِ أَنْ يَحَاسِبَهُمْ قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ هَذَا لَنَا خَاصَّةٌ أَمْ لِأَهْلِ التَّوْحِيدِ قَالَ لَأَ وَ اللَّهُ إِلَّا لَكُمْ خَاصَّةٌ دُونَ الْعَالَمِ قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ فَإِنَّا قَدْ نَبَزْنَا نَبْزًا انْكَسَرَتْ لَهُ ظُهُورُنَا وَ مَاتَتْ لَهُ أَفْئِدَتُنَا وَ اسْتَحَلَّتْ لَهُ الْوَلَاةُ دِمَاءَنَا فِي حَدِيثٍ رَوَاهُ لَهُمْ فَفَهَاؤُهُمْ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّافِضَةُ قَالَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ لَأَ وَ اللَّهُ مَا هُمْ سَمَوْكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَمَّاكُمْ بِهِ أَمَا عَلِمْتَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَنَّ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ ضَلَّالَهُمْ فَلَحِقُوا

روایتی دیگر هم مضمون با این روایت در با سند دیگر در کافی ذکر شده است. روشن است که این تفسیر از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است نه انحصار مفهوم آیه در این مصداق.

در عیون اخبار الرضا آمده است که امام رضا علیه السلام فرمود: حاملان عرش الهی، برای کسانی که به ولایت ما اهل بیت علیهم السلام ایمان آورده‌اند، استغفار می‌کنند.^۱

روایتی دیگر آمده که فردی از ایشان سؤال کرد که آیا عدد فرشتگان بیشتر است یا تعداد انسانها ایشان در پاسخ فرمودند: تعداد فرشتگان و در ادامه درباره فرشتگان مطالبی دیگر فرمودند و افزودند ملائکه هر روز به واسطه ولایت ما به خداوند متعال تقرب می‌جویند و برای شیعیان ما طلب آمرزش می‌کنند...^۲

در روایتی حضرت علی علیه السلام فرموده‌اند: فضایل من از آسمان بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و آن آیه این است: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» و در آن زمان، بر روی زمین جز من و رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ مؤمنی وجود نداشت. به مدت هفت سال و چند ماه که در روایت دیگر آمده هشت ماه، فرشتگان فقط برای من و رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب آمرزش می‌کردند و این آیه و آیه-ی بعدش «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» درباره

بِمُوسَىٰ عَ لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ هَذَا فَسَمُّوا فِي عَسْكَرِ مُوسَى الرَّافِضَةَ لِأَنَّهُمْ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ كَانُوا أَشَدَّ أَهْلَ ذَلِكَ الْعَسْكَرِ عِبَادَةً وَ أَشَدَّهُمْ حُبًّا لِمُوسَى وَ هَارُونَ وَ ذُرِّيَّتِهِمَا عَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى عَ أَنْ أَتَيْتَ لَهُمْ هَذَا الْإِسْمَ فِي التَّوْرَةِ فَإِنِّي قَدْ سَمَّيْتُهُمْ بِهِ وَ نَحَلْتُهُمْ إِيَّاهُ فَأَثَبْتُ مُوسَى عَ الْإِسْمَ لَهُمْ ثُمَّ ذَخَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَكُمْ هَذَا الْإِسْمَ حَتَّى نَحْلُكُمُوهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ رَفَضُوا الْخَيْرَ وَ رَفَضْتُمْ الشَّرَّ افْتَرَقَ النَّاسُ كُلَّ فِرْقَةٍ وَ تَشَعَّبُوا كُلَّ شُعْبَةٍ فَأَنْشَعَبْتُمْ مَعَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ صَ وَ دَهَبْتُمْ حَيْثُ ذَهَبُوا وَ اخْتَرْتُمْ مَنِ اخْتَارَ اللَّهُ لَكُمْ وَ أَرَدْتُمْ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ فَأَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا فَأَنْتُمْ وَ اللَّهُ الْمَرْخُومُونَ الْمُتَقَبَّلُونَ مِنْ مُحْسِنِكُمْ وَ الْمُنْجَاوِرُونَ عَنْ مُسِيئِكُمْ مَنْ لَمْ يَأْتِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنْهُ حَسَنَةٌ وَ لَمْ يَنْجَاوِرْ لَهُ عَنْ سَيِّئَةٍ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَهَلْ سَرَرْتِكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ زِدْنِي فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَلَائِكَةً يُسْقِطُونَ الذُّنُوبَ عَنْ ظُهُورِ شِيعَتِنَا كَمَا يُسْقِطُ الرِّيحُ الْوَرَقَ فِي أَوَانِ سُقُوطِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا اسْتَغْفَارُهُمْ وَ اللَّهُ لَكُمْ دُونَ هَذَا الْخَلْقِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَهَلْ سَرَرْتِكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ زِدْنِي این روایت در البرهان و الصافی و نور الثقلین ذکر شده است.

۱. فی عیون الاخبار باسناده عن الرضا عن علی بن ابی طالب علیهما السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث طویل و فیه یقول صلی الله علیه و آله: و ان الملائكة لخدامنا و خدام محبینا، یا علی الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون للذین آمنوا بولایتنا به نقل از عروسی حویزی، نورالثقلین، پیشین، ج ۴، ص ۵۱۱. این روایت در صافی هم ذکر شده است.

۲. قمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۵: فحدثنی ابی عن القاسم بن محمد عن سلیمان بن داود المنقری عن حماد عن ابی عبد الله ع أنه سئل هل الملائكة أكثر أم بنو آدم فقال: و الذی نفسى بیده لعدد ملائكة الله فی السماوات أكثر من عدد التراب فی الأرض، و ما فی السماء موضع قدم إلا و فیها ملک یسبحه و یقدسه و لا فی الأرض شجرة و لا مدر إلا و فیها ملک موکل بها یأتی الله کل یوم بعملها و الله أعلم بها، و ما منهم أحد إلا و یتقرب کل یوم إلى الله بولایتنا أهل البيت و یتستغفر لمحبینا و یلعن أعداءنا و یسأل الله أن یرسل علیهم العذاب إرسالا. این روایت در البرهان و نور الثقلین ذکر شده است.

ما نازل شده است. و در حدیثی دیگر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند: برای مدت چند سال فرشتگان بر من و علی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ درود می‌فرستادند زیرا در زمانی نماز می‌خواندیم که کسی همراه ما نبود.

این روایت از جهات زیر قابل بررسی می‌باشد:

۱- در صورتی که روایت را مربوط به این عالم و زمان رسالت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدانیم، چگونه تعارض این روایت با روایات و گزاره‌های تاریخی که بیان می‌کنند حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ در همان روزهای نخست به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان آوردند را حل کنیم.

۲- آیا می‌شود برای حل تعارض روایت را مربوط به خلقت نوری و عالم قبل از به وجود آمدن این عالم مادی دانست؟

۳- سال ذکر شده در روایت در هر برداشتی از روایت بر چه مبنایی است؟

روایاتی که مراد از «ایمان» را ایمان به ولایت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و مراد از «الذین آمنوا» را در برخی روایات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و در برخی دیگر شیعیان آن حضرت می‌دانند؛ روایاتی از قبیل «بیان مصداق» می‌باشند چرا که ایمان به معنای ایمان به خداوند متعال و رسولانش می‌باشد و در طول زمان از ابتدا تا انتها، مؤمن بر افرادی تطبیق می‌شود به رسولان الهی به خداوند متعال و وحدانیت و روز جزا اقرار کرده‌اند. و بارزترین مصداق «الذین آمنوا» وجود مقدس آن دو بزرگوار است.

ه) جنبه‌هایی از کفر کافران

در آیه‌ی ۱۲ خداوند متعال در پاسخ به درخواست کافران، به آنها می‌گوید: دلیل نجات ندادن شما از دوزخ این است که «وقتی خدا به یگانگی خوانده می‌شد کفر می‌ورزیدید، و اگر برای او شریک قرار داده می‌شد (به آن شریک) ایمان می‌آوردید». از سیاق آیات برداشت می‌شود این آیه شامل تمام کافران در طول تاریخ می‌باشد و خطاب عمومی در روز قیامت به تمام کافران می‌باشد. اما در روایات کافران در این آیه فقط بر قسم از کافران تطبیق داده شده است و آن کسانی هستند که از ولایت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بعد از ایشان سرباز زدند.

^۱ قمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۵: حدثنا محمد بن عبد الله الحمیری عن أبيه عن محمد بن الحسين و محمد بن عبد الجبار جميعا عن محمد بن سنان عن المنخل بن خليل الرقي عن جابر عن أبي جعفر ع في قوله: وَ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ یعنی بنی‌امیه..... يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ یعنی إلى ولاية علی ع ... این روایت در البرهان و نور الثقلین و صافی هم ذکر شده است.

در یکی از این روایات امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: خداوند متعال در پاسخ کافران فرموده است: زیرا هر گاه از خداوند متعال و کسانی که ولایت خداوند متعالی را دارند به تنهایی یاد شود، شما به ولایت داشتن آن ولی خدا کفر می‌ورزیدید؛ اما چنان چه در ولایت او فردی که فاقد ولایت الهی است به عنوان شریک قرار داده شود به ولایت او ایمان می‌آوردید.^۱ در روایتی که امام باقر علیه السلام تفسیر آیه‌ی ۶ تا ۱۲ سوره غافر را بیان فرموده‌اند در تفسیر این آیه می‌فرمایند: «ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ» همراه با ولایت حضرت علی علیه السلام «وَوَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ يُشْرِكُ بِهِ» یعنی به علی علیه السلام «تُؤْمِنُوا» یعنی اگر امامی غیر از امام علی علیه السلام ذکر شود، به او ایمان می‌آوردید.^۲

در یکی از این روایت‌ها این عبارت آمده: «ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ» و أهل الولاية «كَفَرْتُمْ» بأنه كانت لهم ولاية» گویا امام A بیان فرموده‌اند که کفار نه تنها در مورد خداوند متعال و توحید این گونه بوده‌اند بلکه در مورد کسانی که ولایت الهی هم داشته‌اند، این گونه بوده‌اند. یعنی اگر کفار دعوت به پذیرش ولایت اهل ولایت (کسانی که به اذن خداوند متعال ولایت دارند)، به تنهایی بشوند، از پذیرش آن ولایت سرباز می‌زنند و انکار می‌کنند. به عبارتی کفار چنین بوده و هستند که به هر چیزی و هر دعوتی و هر ولایتی که بویی از توحید و ولایت خداوند متعال در آن باشد کفر می‌ورزند، و هر عقیده‌ای را که نشانه‌ای از شرک در آن باشد می‌پذیرند. بنابراین این روایت از قبیل تطبیق روش کلی کفار بر یکی از مصداق کار آنها یعنی عدم پذیرش ولایت می‌باشد. در روایت دیگر عبارت «بولاية» آمده است: «إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ يُشْرِكُ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ»، يقول: «إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَحْدَهُ بولاية من أمر الله بولايته كفرتم و إن يشرك به من ليست له ولاية تؤمنوا بأن له ولاية».

۱. الف.قمی، پیشین، ج ۲ ریال ص ۲۵۶: الحسين بن محمد، عن المعلى بن محمد، عن محمد بن جمهور، عن جعفر بن بشير، عن الحكم بن زهير، عن محمد بن حمدان، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، في قوله تعالى: إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ يُشْرِكُ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ، يقول: «إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَحْدَهُ «۱» بولاية من أمر الله بولايته كفرتم، و إن يشرك به من ليست له ولاية تؤمنوا بأن له ولاية». این روایت در البرهان و نور الثقلین و صافی هم ذکر شده است.

ب. بحرانی، پیشین، ج ۴، ص ۷۵۰: شرف الدين النجفی، قال: روى البرقي، عن عثمان بن أذينة، عن زيد بن الحسن، قال سألت: أبا عبد الله (عليه السلام) عن قول الله عز و جل: قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا آتَيْنَاكَ وَ أَحْيَيْتَنَا آتَيْتَنِي، [فقال] «فأجابهم الله تعالى: ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ وَ أهل الولاية كَفَرْتُمْ بأنه كانت لهم ولاية و إن يشرك به من ليست له ولاية تؤمنوا بأن لهم ولاية فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ».

۲. بحرانی، پیشین، ج ۴، ص ۷۵۰: شرف الدين النجفی، قال: روى عن عمرو بن شمر، عن جابر بن يزيد، قال: قال أبو جعفر (عليه السلام): «قول الله عز و جل: وَ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُ ثم قال: «ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ بولاية على (عليه السلام) وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ يُشْرِكُ بِهِ يعني بعلی (عليه السلام) تُؤْمِنُوا أی إذا ذکر إمام غيره تؤمنوا [به].»

در دو روایت بالا به طور کلی به «اهل ولایت» و یا «کسی که خداوند متعال امر به ولایتش نموده» اشاره شده اما در روایتی از امام باقر علیه السلام تصریح به ولایت حضرت علی علیه السلام شده است. امام علیه السلام بعد از تطبیق کفار در آیات قبل بر «بنی امیه»، علت کفر و عذاب آنان این چنین بیان می‌کنند: «ثم قال: «ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ» بولاية علي (عليه السلام) «وَوَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ» یعنی بعلی (علیه السلام) تُوْمِنُوا أَي إِذَا ذَكَرَ إِمَامٌ غَيْرَهُ تُوْمِنُوا [به] «فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ»». به نظر می‌رسد که «با» در این جا «با مصاحبت» است. و روایت در معنای همان روایت اول می‌باشد که مشی کفار خصوصا بنی امیه در برخورد با هر چیزی که بوی حق می‌داد از جمله یگانگی خداوند متعال و ولایت حضرت علی علیه السلام این بود که آن را انکار کنند و به آنها شرک بورزند و به غیر آنها ایمان بیاورند.

این روایت از دو جهت تطبیق کلی بر مصداق است هم از جهت مشی کفار و از جهت تطبیق بر حضرت

علی علیه السلام.

(و بیان مصادقی برای پاسخ‌دهندگان سؤال «لمن الملك اليوم»

ظاهر آیهی قرآن و همچنین روایات بیان می‌کند که سؤال «لمن الملك اليوم» را خود خداوند متعال می‌پرسد اما اینکه چه کسی و یا چه کسانی جواب سؤال را می‌دهند، در آیه قرآن صحبتی از آن به میان نیامده و در روایات هم مصادیق مختلفی ذکر شده است. امام رضا علیه السلام در روایتی حرف «میم» معجم را به ملک و پادشاهی خداوند متعال در روز قیامت معنا کرده‌اند. و برای مالک بودن خداوند متعال در روز قیامت و اینکه در آن روز هیچ مالکی وجود ندارد؛ به آیهی ۱۶ سوره غافر استدلال فرمودند و می‌فرمایند: خداوند متعال در روز قیامت می‌پرسد: «لمن الملك اليوم»، ارواح پیامبران ، فرستادگان و حجت هایش جواب می‌دهند و می‌گویند: «لله الواحد القهار»^۱. اما در روایتی دیگر، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: هنگامی که خداوند متعال جان ساکنین زمین را گرفت به اندازه زمان آفرینش آفریدگان و گرفتن جان اهل زمین و چند برابر آن درنگ خواهد کرد. سپس جان اهل آسمان دنیا را خواهد گرفت. آن گاه به اندازه زمان آفرینش مخلوقات و میراندن اهل زمین و آسمان دنیا و

^۱ صدوق، التوحید، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دوم، ۱۳۵۷ ش، ص ۲۳۲. قال: حدثنا محمد بن بکران النقاش (رحمه الله) بالكوفة، قال: حدثنا أحمد بن محمد الهمداني، قال: حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبيه، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا (عليه السلام). في حديث تفسير حروف المعجم. قال: «فالميم ملك الله [يوم الدين] يوم لا مالک غیره، و يقول الله عز و جل: لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ، ثم تنطق أرواح أنبيائه و رسله و حججه، فيقولون: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ، فيقول جل جلاله: الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظَلَمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ». ایت روایت در البرهان و نور الثقلین وصافی ذکر شده است.

چند برابر آن درنگ خواهد کرد. و سپس جان اهل آسمان دوم را خواهد گرفت. و به همین منوال جان اهل آسمان‌های سوم، چهارم تا هفتم را خواهد گرفت. آن گاه جان میکائیل را می‌ستاند و به اندازه زمان آفرینش همه هستی و همه زمان سپری شده تا آن زمان و بلکه چند برابر آن درنگ خواهد کرد. در این هنگام روح جبرائیل را خواهد گرفت. و به اندازه تمام زمان سپری شده و چند برابر آن درنگ خواهد کرد و جان اسرافیل را می‌ستاند. سپس به اندازه تمام زمان سپری شده و بلکه چند برابر آن درنگ خواهد کرد و آن گاه جان فرشته مرگ را می‌گیرد و به اندازه زمان آفرینش همه هستی و همه زمان سپری شده تا آن لحظه و بلکه چند برابر آن درنگ خواهد کرد. آن گاه می‌فرماید: «لمن الملك اليوم» خداوند متعال خودش پاسخ خواهد داد: «الله الواحد القهار» پس گردنکشان و کسانی که همراه من خدای دیگر را می‌خواندند کجایند؟ متکبران و امثال ایشان کجایند؟ سپس آفریده‌ها را دوباره زنده می‌کنند.^۱

در روایتی دیگر آمده فردی از امام سجاد علیه السلام در مورد فاصله دو نفخه‌ی صور و کیفیت دمیدن در صور سؤال کرد ایشان در پاسخ کیفیت صور اول و دوم را توضیح می‌دهند. در باره صور اول می‌فرمایند: اسرافیل در صور می‌دمد و صدایی از طرفی که به سوی آسمان است خارج می‌شود که همه‌ی زندگان در آسمان می‌میرند بعد خداوند متعال به اسرافیل هم دستور می‌دهد بمیرد، او نیز می‌میرد. و در ادامه می‌فرماید: خداوند متعال به آسمان‌ها و کوه‌ها و زمین دستور می‌دهد که از بین بروند. و زمین به زمین دیگر تبدیل می‌شود و مانند مرحله اول آفرینش می‌شود در این جاست که خداوند متعال جبار با صدایی بلند از نزد خویش که همه آسمان‌ها و زمین

^۱ قمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۶: قال: حدثني أبي، عن ابن أبي عمير، عن زيد النرسي، عن عبيد بن زرارة، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «إذا أمات الله أهل الأرض لبث كمثل ما خلق الخلق، و مثل ما أماتهم، و أضعاف ذلك، ثم أمات أهل السماء الدنيا، ثم لبث مثل ما خلق الخلق و مثل ما أمات أهل الأرض و أهل السماء الدنيا و أضعاف ذلك، ثم أمات أهل السماء الثانية، ثم لبث مثل ما خلق الخلق و مثل ما أمات أهل الأرض و أهل السماء الدنيا و السماء الثانية و أضعاف ذلك، و في كل سماء مثل ذلك و أضعاف ذلك، ثم أمات ميكائيل، ثم لبث مثل ما خلق الخلق و مثل ذلك كله و أضعاف ذلك، ثم أمات جبرئيل، ثم لبث مثل ما خلق الخلق و مثل ذلك كله و أضعاف ذلك، ثم أمات إسرافيل، ثم لبث مثل ما خلق الخلق و مثل ذلك كله و أضعاف ذلك، ثم يقول الله عز و جل: لمن الملك اليوم؟ فيرد الله على نفسه: لله الواحد القهار، و أين الجبارون؟ و أين الذين ادعوا معي إلهًا آخر؟ أين المتكبرون و نحوهم؟ ثم يبعث الخلق». قال عبيد بن زرارة: فقلت: إن هذا الأمر كائن طولت ذلك؟ فقال: «أ رأيت ما كان، هل علمت به؟» فقلت: لا، فقال: «فكذلك هذا». این روایت در تفاسیر البرهان و نور الثقلین و صافی ذکر شده است. این روایت با همین سند از کتاب الزهد حسین بن سعید اهوازی به عنوان روایت دیگر ذکر شده است.

آن را می‌شنوند، می‌پرسد: «لمن الملك اليوم» پس هیچ کس جواب نمی‌دهد و خداوند متعال عزوجل جواب خود را می‌دهد «الله الواحد القهار»...^۱

و در نهج البلاغه حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: خدای سبحان بعد از فنای دنیا مانند روز ازل تنها می‌ماند، دیگر هیچ چیز با او نخواهد بود، همانطور که قبل از آغاز خلقت تنها بود، بعد از فنای آن نیز تنها می‌شود، در حالی که دیگر نه وقتی می‌ماند و نه زمانی و نه چینی و نه مکانی. در آن هنگام است که اجل‌ها و مدت‌ها و سال‌ها و ساعت‌ها همه معدوم می‌شوند، چیزی وجود ندارد به غیر از خدای واحد قهار که بازگشت همه امور به سوی اوست. بدون قدرت خود آنها خلقتشان آغاز گشت، و بدون امتناعشان از هستی نابود می‌شوند و اگر قدرت بر امتناع از نیستی می‌داشتند بقایشان دوام می‌یافت.^۲

علامه طباطبایی در بحث روایی ذیل این دسته آیات علاوه بر این سه روایت، یک روایت دیگر از تفسیر قمی که حاکی از این است که این سوال و جواب از سوی خود خداوند متعال است، ذکر می‌کنند. البته علامه در بحث روایی به جمع و رفع اختلاف روایاتی که سؤال و جواب را از سوی خداوند متعال می‌داند و روایتی که جواب را از سوی ارواح انبیا و اوصیا می‌داند نپرداخته‌اند. اما در تفسیر این آیه بیان کرده‌اند:

^۱ عروسی حویزی، پیشین، ج ۴، ص ۵۱۵: حدیثی ابی عن الحسن بن محبوب عن محمد بن النعمان الأحول عن سلام بن المستنیر عن ثویر بن ابی فاختة عن علی بن الحسین علیهما السلام قال: سئل عن النفختین کم بینهما؟ قال: ما شاء الله، فقيل له: فأخبرنی یا بن رسول الله كيف ينفخ فيه؟ فقال: اما النفخة الاولى فان الله يأمر إسرائفيل فيهبط إلى الدنيا و معه الصور، و للصور رأس واحد و طرفان، و بين طرف كل رأس منهما إلى الآخر مثل ما بين السماء و الأرض، قال: فاذا رأته الملائكة إسرائفيل قد هبط إلى الدنيا و معه الصور، قالوا: قد اذن الله في موت أهل الأرض و في موت أهل السماء، قال فيهبط إسرائفيل بحضيرة بيت المقدس و يستقبل الكعبة، فإذا رآه أهل الأرض قالوا: قد اذن الله في موت أهل الأرض فينفخ فيه نفخة فيخرج الصوت من الطرف الذي يلي أهل الأرض. فلا يبقى في الأرض ذو روح الا صعق و مات، و يخرج الصوت من الطرف الذي يلي السماوات فلا يبقى في السماوات ذو روح الا صعق و مات الا إسرائفيل، قال: فيقول الله لاسرافيل: يا إسرائفيل مت فيموت إسرائفيل، فيمكتون في ذلك ما شاء الله، ثم يأمر السماوات فتمور و يأمر الجبال فتسير، و هو قوله: «يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا» يعني تبسط و «تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» يعني بأرض لم تكسب عليها الذنوب بارزة ليس عليها جبال و لا نبات كما دحاها أول مرة، و يعيد عرشه على الماء كما كان أول مرة مستقلا بعظمته و قدرته، قال: فعند ذلك ينادى الجبار جل جلاله بصوت من قبله جهوری يسمع أقطار السماوات و الأرضين: «لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» فلم يجبه مجيب، فعند ذلك يقول الجبار عز و جل مجيبا لنفسه: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» و انا قهرت الخلائق كلهم فأمتهم انى انا الله لا اله الا انا وحدى لا شريك لى و لا وزير و انا خلقت خلقى بيدى إلخ.

^۲ سيد رضی، مرتضی، نهج البلاغه، قم، انتشارات دار الهجرة، بی تا، ص ۲۷۶، خ ۱۸۶: و انه سبحانه يعود بعد فناء الدنيا وحده لا شیء معه كما كان قبل ابتدائها كذلك يكون بعد فنائها بلا وقت و لا مكان و لا حين و لا زمان، عدمت عند ذلك الأجال و الأوقات، و زالت السنون و الساعات، فلا شیء الا الله الواحد القهار الذى اليه مصير جميع الأمور، بلا قدرة منها كان ابتداء خلقها، و بغير امتناع منها كان فناؤها، و لو قدرت على الامتناع لدام بقاؤها. این روایت در نور الثقلین و صافی ذکر شده است.

«این جمله سؤال و جوابی است از ناحیه خدای سبحان که با این سؤال و جواب حقیقت روز قیامت را بیان می‌کند که روز ظهور ملک و سلطنت خدا بر خلق است، ملک و سلطنت علی الاطلاق.»^۱

آیه الله مکارم بعد از ذکر اقوال در این زمینه که ناظر بر روایات هم است در جمع بندی این اقوال می‌فرماید:

«ظاهر این است که این سؤال و جواب از سوی فرد خاصی عنوان نمی‌شود سؤالی است که از سوی خالق و مخلوق، فرشته و انسان، مؤمن و کافر و از تمام ذرات وجود و در و دیوار عالم هستی بدون استثنا مطرح است، و همگی نیز با زبان حال به آن پاسخ می‌گویند، یعنی به هر جا بنگری آثار حاکمیت او نمایان است و بر هر چه نگاه کنی نشانه‌های قاهریت او در آن ظاهر است.»^۲

به نظر می‌رسد آیه الله مکارم با توجه خصوصیات روز قیامت و مفهوم کلی «نمایان شدن سلطنت خداوند متعال» این روایات را از قبیل تطبیقی و بیان مصداق می‌داند.

ز) موجودی برتر از جبرئیل یکی از مصادیق روح

در بیان این که مراد از روح در آیه ۱۵ سوره غافر چیست؟ روایتی از امام باقر علیه السلام در ذیل این دسته آمده که ایشان در تفسیر آیه ۲ سوره نحل «يُنزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» فرمودند: جبرئیل مخصوص انبیا است و روح حقیقتی غیر از جبرئیل است که به انبیا اختصاص ندارد، بلکه با امامان اهل بیت علیهم السلام نیز هست و از آنان جدا نمی‌شود و باعث توفیق و استواری ایشان می‌باشد.^۳

علامه بحرانی با قرار دادن این روایت در ذیل این آیه، مفهوم این دو آیه را در راستای هم می‌داند. البته علامه بحرانی این روایت را به گونه‌ای تقطیع کرده‌اند که به نظر می‌رسد که در روایت روح، «جبرئیل» معرفی شده اما همان طوری که در روایت دیدیم امام علیه السلام روح را موجودی غیر جبرئیل معرفی می‌کنند که علاوه بر همراهی انبیا، همراه امامان علیهم السلام نیز می‌باشد.

^۱ طباطبایی، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۸۴.

^۲ مکارم شیرازی، ج ۲۰، ص ۵۹.

^۳ محمد بن حسن، صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، تحقیق محسن بن عباس علی کوچه باغی، قم، مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ هـ، ص ۴۶۳: مُحَمَّدٌ بْنُ عِيسَى عَنْ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ الَّذِي نَزَلَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّوحُ تَكُونُ مَعَهُمْ وَمَعَ الْأَوْصِيَاءِ لَا تَفَارِقُهُمْ تَفَقَّهُهُمْ وَتُسَدِّدُهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَبِهِمَا عِبْدُ اللَّهِ وَاسْتَعْبَدَ اللَّهُ عَلَى هَذَا الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالْمَلَائِكَةِ وَلَمْ يَعْبُدِ اللَّهُ مَلَكٌ وَلَا نَبِيٌّ وَلَا إِنْسَانٌ وَلَا جَانٌّ إِلَّا بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا إِلَّا لِلْعِبَادَةِ.

در ذیل این آیه در قول تفسیری از علی بن ابراهیم قمی آمده: مراد از روح در این آیه همان روح القدس است که این امر، خاص پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام است.^۱ به نظر می‌رسد، مستند این رأی قمی بر اساس روایاتی است که بیان می‌کنند روح، فرشته‌ای بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل است و تأیید به آن از مختصات برترین انسان‌های کامل، یعنی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عصمت و طهارت عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌باشد و بر پیشینیان نازل نشده است.^۲ مطابق روایات متعددی پس از آن که فرشته مزبور برای اولین بار از آسمان هبوط یافت و بر رسول گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد، به آسمان صعود نکرد و هم اکنون با وصی دوازدهم آن حضرت، حضرت حجة بن الحسن العسکری (ارواحنا و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفدا) همراه است.^۳

آیه الله جوادی آملی در تبیین معنای روح و روح القدس می‌فرماید:

«عنوان «روح القدس» معنایی جامع دارد، بدین شرح که روح القدس وجودی نوری و حقیقتی قدسی است که به اذن الهی هم خود از هر عیب و نقصی منزّه است و هم مهبط و جایگاه خود را از هر عیب و نقصی میرا می‌کند. برخی از مصادیق این معنای جامع که همگی حلقات به هم پیوسته نور واحدند عبارت‌اند از: ۱. فرشته‌ای برتر از جبرئیل و میکائیل. ۲. جبرئیل امین (علیه السلام). ۳. کتابهای آسمانی. ۴. مرتبه برین روح انسانهای کامل».^۴

با تتبعی اجمالی در قرآن به دست می‌آید، موارد استعمال روح در قرآن هم بسیار متنوع است:

۱- گاهی به معنای آن حقیقتی است که انبیا با وی در تماسند، مانند آیه ۲ نحل «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا...» و آیه ۸۷ بقره «وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» و در آیه ۵۸ شوری نیز فرموده: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا»

۲- گاه به نیروی معنوی الهی که مؤمنان را تقویت می‌کند اطلاق شده، مانند آیه ۲۲ مجادله «أُولَئِكَ

كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ».

۱. قمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۶: رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ قَالَ رُوحُ الْقُدُسِ وَهُوَ خَاصٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ص وَالْأئِمَّةِ ع. این قول تفسیری در البرهان و نور الثقلین و صافی ذکر شده است.

۲. مجلسی، پیشین، ج ۱۸، ص ۲۶۳: ملک أعظم من جبرئیل ومیکائیل، لم یکن مع أحد ممن مضی غیر محمدصلی الله علیه و آله و سلم و هو مع الأئمة (علیهم السلام).

۳. مانند روایات ۳۲ و ۳۶ تا ۳۹ ج ۲۵ بحار الانوار: ملک منذ أنزل الله ذلك الملك لم یصعد إلى السماء، کان مع رسول اللهصلی الله علیه و آله و سلم و هو مع الأئمة (علیهم السلام) یسدّهم.

۴. جوادی آملی، تسنیم، جلد ۱۲، ص ۵۱.

۳- زمانی به معنی «فرشته مخصوص وحی» آمده و با عنوان «امین» توصیف شده، مانند آیه ۱۹۳ سوره شعرا «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ»

۴- و گاهی آن حقیقتی است که در عموم آدمیان نفخ و دمیده می‌شود و در این باره فرموده است: «ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ» (سجده/۹) و نیز فرموده: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي» (هجر/۲۹) در جمع‌بندی استعمالات روح در قرآن و روایات در ذیل نظر آیه الله جوادی آملی به طور خلاصه آورده می‌شود. ایشان می‌فرمایند:

از آیات قرآن کریم در باره روح آدمی دو تعبیر استفاده می‌شود:

أ. روح نفخی: این روح مایه «حیات ظاهری» انسان است و خدا آن را در انسان می‌دمد: (وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ) (سوره سجده/ ۹) ؛ (فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوْحِنَا) (سوره انبیا/۹۱)؛ (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي) (سوره هجر/۲۹؛ سوره ص/۷۲). روشن است که دمیدن خدا همان آفرینش اوست؛ نه دمیدن ظاهری با دهان یا چیزی دیگر.

با این نفخ، ارتباط و علاقه‌ای بین روح و بدن برقرار می‌شود. و تا زمانی که این ارتباط برقرار است، بدن و اجزای آن حیات و فعالیت دارند و با قطع این ارتباط، بدن می‌میرد و آثار مزبور از بین می‌رود و شخص را «مرده» می‌خوانند.

مبدأ پیدایش روح نفخی، همان ماده است؛ یعنی عناصر مادی بدن، هنگامی که به مرحله‌ای از قابلیت و کمال می‌رسند استعداد تکامل را به نام دمیدن روح و دریافت آن پیدا می‌کنند؛ همانند هسته‌ای پنهان در دل خاک که پس از جذب رطوبت و مواد لازم دیگر شکافته می‌شود و حیات نباتی می‌یابد.

این روح که در همه انسانها هست، اثر معنوی ویژه‌ای ندارد. گفتنی است که اضافه روح به خدا: (رُوْحِي) برای تشریف است و همین، استعداد انسان شدن را در او ایجاد می‌کند و از حیوانیت محض نجاتش می‌دهد و او را از سایر چهارپایان متفاوت می‌سازد.

ب. روح تأییدی: گاهی از آن به «روح ایمان» تعبیر می‌شود: (أَيَّدَهُمْ بِرُوْحٍ مِنْهُ) (سوره مجادله/ ۲۲) و مایه حیات معنوی، نورانیت باطن، رسیدن به مقام اطمینان و استقامت در انجام دادن تکالیف می‌گردد و فصل مقوم انسانیت انسان است. این، همان روح ویژه‌ای است که پاداش ایمان به خدا و قیامت، عمل به تکلیف، دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان او هرچند که با آنها پیوند پدر و فرزندی، برادری، قبیله‌ای و... داشته باشند و...

است: (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ) و هنگام گناه کردن نیز از مؤمن زایل می‌شود.

امام باقر عليه السلام این کلام رسول اکرم صلى الله عليه وآله را که «وقتی آدمی دامن می‌آلاید، روح ایمان از او مفارقت می‌کند» چنین شرح داده است: منظور از روح ایمان، همان است که در آیه (وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ) به آن اشاره شده است: عن ابن بکیر قال: قلت لأبي جعفر (عليه السلام) في قول رسول الله (صلى الله عليه وآله) «إذا زنى الرجل فارقه روح الإيمان؟ قال (عليه السلام): هو قوله (وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ): ذاك الذى يفارقه. (الكافى، ج ۲، ص ۲۸۰، كتاب الإيمان و الكفر، باب الكبائر، ح ۱۱)

تأیید ویژه الهی، گاهی با «روح ایمان» و زمانی با «روح القدس» انجام می‌شود. و بر پایه برخی روایات، «روح چهارم» است که کافران در آن سهمی ندارند و ویژه مؤمنان است؛ اما روح القدس، «روح پنجم» است که به گفته شیخ صدوق به اعتقاد امامیه ویژه انبیا و ائمه عليهم السلام است (بحار الأنوار، ج ۶ ص ۲۵۰)

سه روح دیگر (روح حیات، روح قوت و روح شهوت) که ویژه کافران و بهائم است و همچنین روح چهارم (روح ایمان) که ویژه مؤمنان و اصحاب یمین است، ممکن است دچار لغزش شوند؛ اما روح القدس هرگز گرفتار لغزش نمی‌شود: «يا جابر! إنَّ هذه الأربعة أرواح يصيبها الحدثان إلا روح القدس، فأنها لا تلهو و لا تلعب» (الكافى، ج ۱، ۲۷۲، كتاب الحجّة، باب فيه ذكر الأرواح التى...، ح ۲)

به کمک روح القدس است که عرش تا فرش در قبضه معصومان (عليهم السلام) است و نه تنها بر زمین و انسان‌ها بلکه بر کیهان و کهکشان‌ها و فرشتگان حکم می‌رانند: «فبروح القدس يا جابر! عرفوا ما تحت العرش إلى ما تحت الثرى». این روح که به کمک آن بار رسالت و نبوت حمل، و دشواریهای به دوش کشیدن آن آسان می‌شود، بر خلاف چهار روح دیگر، میراث رسالت است که پس از پیامبر به جانشینان معصوم (عليهم السلام) او منتقل می‌شود:

... و روح القدس فيه حمل النبوة فإذا قبض النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) انتقل روح القدس فصار إلى الإمام، و روح القدس لا ينالم ولا يغفل و لا يلهو و لا يزهو و الأربعة الأرواح تنالم و تغفل و تزهو و تلهو، و روح القدس كان يرى به. (الكافى، ج ۱، ص ۲۷۲، ح ۳)

... کان مع رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يخبره و يسدده و هو مع الأئمة من بعده. (الكافي، ج ۱،

ص ۲۷۳، باب الروح التي يسد الله...، ح ۱. احاديث ۲، ۳، ۴ این باب به همین معناست.)^۱

از روایات برمی آید روحی که در همه پیامبران و نیز پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) هست، حقیقتی است که جدای از وجود آنان نیست، بلکه مرحله عالی و کاملی است که در وجود ولی الله به ودیعه گذاشته شده است و با ارتحال او به پیامبر و امام بعدی منتقل می شود. به وسیله همین «روح القدس» است که حامل نبوت یا امامت با آنکه در خانه نشسته است از سراسر عالم با خبر می شود. روح القدس را نه خواب و غفلت فرا می گیرد و نه سرگرمی و بازی، بر خلاف چهار روح دیگر که به این امور مبتلا می شوند و مشترک میان انبیا و اولیا و سایر مردم است.^۲

ح) دختر فرعون مصدقی برای آیه «ادخلوا آل فرعون اشد العذاب»

این بابویه می گوید: سلیمان دیلمی از پدرش روایت می کند که خدمت امام صادق عليه السلام عرض کردم: فدایت شوم مصدق «آل» چه کسانی هستند؟ حضرت پاسخ دادند: نسل پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم. آن گاه پرسیدم: پس «اهل» کیستند؟ حضرت فرمودند: ائمه عليهم السلام. باز هم سؤال کردم: پس منظور «آل» در آیه «ادخلوا آل فرعون اشد العذاب» چیست؟ ایشان فرمودند: به خدا قسم منظور فقط دختر فرعون بوده است.

به نظر می رسد که سؤال کننده «آل» را در آیه به معنای عامتر در نظر می گرفته است و برای اطمینان از معنای «آل» در همه جا، سؤال از آیه را مطرح می کند.

با توجه به حصر «آل» در دختر فرعون می توان این را نتیجه را گرفت فرعون فقط یک فرزند دختر داشته و یا اینکه فرزندان دیگر داشته اما پیرو فرعون نبوده است و جز اشقیا نبوده اند و فقط یک دختر او از اشقیا بوده است. و البته این احتمال هم هست که چون بحث شدیدترین عذاب است فرعون فرزندان دیگری که پیرو او بودند داشته است اما شقی ترین این فرزندان دخترش بوده است.

در تفاسیری چون المیزان و مجمع البیان اشاره ای به این که «آل» چه کسانی هستند، نشده است اما به

نظر می رسد که آل فرعون را به طور کلی خاندان و اطرافیان و پیروان فرعون در نظر می گیرند.

^۱ جوادی آملی، ادب فنای مقربان، نشر اسراء، قم، سوم، بهار ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۸۳-۸۷.

^۲ جوادی آملی، تسنیم، پیشین، ج ۱۰، ص ۴۶۰.

ط) دشمنان اهل البيت (ع) گروهی که سؤال «این ما کنتم شرکون» از آنها پرسیده می شود

در کافی آمده ضریس کناسی با این سؤال خدمت امام باقر علیه السلام رسید که مردم می گویند: سرچشمه فرات در بهشت است چنین چیزی ممکن است حال آنکه از طرف غرب جاری می شود؟ امام علیه السلام در جواب او فرمودند: من نیز شنیده ام که خداوند متعال بهشتی دارد که در غرب آفریده و روح مؤمنان در هر شب به آن جا می رود. و از نعمت های آن متنعم می شوند و با طلوع فجر از آن جا خارج می شوند. و همین طور جهنمی در مشرق وجود دارد که روح کافران در هر شب به آن جا برده می شود از عذاب های آن می چشند و آزرده می شوند. و در ادامه ضریس این سؤال را می کند که حال افرادی که به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله اقرار کرده اند اما در حالی از دنیا می روند که امامی را درک نکرده اند و گنه کار هستند چگونه است؟ امام علیه السلام می فرمایند: چنین افرادی در قبرهایشان می مانند و از آن خارج نمی شوند. هر کدام از آنها اعمال نیک داشته باشند و هیچ گونه عداوتی نسبت به اهل بیت علیهم السلام سر نزده باشد روی او به بهشت در مغرب قرار داده می شود و در روز قیامت اعمال نیک و بدش مورد محاسبه قرار می گیرد و در نتیجه یا به بهشت می روند و یا به جهنم. سرنوشت چنین افرادی کاملاً به اراده خداوند متعال بستگی دارد. خداوند متعال با مستضعفان، ابلهان، کودکان و فرزندان مسلمانی که قبل از رسیدن به سن بلوغ از دنیا می روند چنین رفتار می کند. اما افرادی که از میان اهل قبله با اهل بیت علیهم السلام دشمنی می کنند صورتشان تا روز قیامت رو به سوی دوزخی که خداوند متعال آن را در مشرق آفریده است تا روز قیامت از اخگر و شراره و دود و فوران آن آتش به آنها می رسد. و جایگاه آنان در قیامت در آتش کشیده می شوند و به آنها گفته می شود: آن اشیا یا افرادی که عنوان شریک بر روی خداوند متعال قرار می دادید کجا هستند؟ امامتان که به جای اطاعت از امام تعیین شده توسط خداوند متعال برای مردم،^۱

^۱ کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۶، ح ۱: عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد و سهل بن زیاد، و علی بن إبراهيم، عن أبيه، جميعاً، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن ضریس الكناسی، قال: سألت أبا جعفر (عليه السلام): إن الناس يذكرون أن فراتنا يخرج من الجنة، فكيف هو، و هو يقبل من المغرب، و تصب فيه العيون و الأودية؟ قال: فقال أبو جعفر (عليه السلام): «و أنا أسمع أن لله جنة خلقها في المغرب، و ماء فراتكم يخرج منها، و إليها تخرج أرواح المؤمنين من حفرهم عند كل مساء، و تسقط على ثمارها، و تأكل منها، و تتنعم فيها، و تتلاقى و تتعارف، فإذا طلع الفجر هاجت من الجنة، فكانت في الهواء فيما بين السماء و الأرض، تطهير ذاهبة و جائية، و تعهد حفرها إذا طلعت الشمس، و تتلاقى في الهواء و تتعارف». قال: «و إن لله نارا في المشرق، و خلقها ليسكنها أرواح الكفار، و يأكلون من زقومها، و يشربون من حميمها ليلهم، فإذا طلع الفجر هاجت إلى واد باليمن، يقال له: برهوت، أشد حرا من نيران الدنيا، كانوا فيها يتلاقون و يتعارفون، فإذا كان المساء عادوا إلى النار، فهم كذلك إلى يوم القيامة».

قال: قلت: أصلحك الله، فما حال الموحدين المقربين بنبوته محمد (صلى الله عليه و آله) من المسلمين المذنبين، الذين يموتون و ليس لهم إمام، و لا يعرفون ولا يتكلم؟ فقال: «أما هؤلاء فإنهم في حفرتهم لا يخرجون منها، فمن كان له عمل صالح، و لم تظهر

با توجه به ظاهر روایت می‌توان این احتمال را داد که روایت ناظر به آیه نیست اما در صورت قائل شدن به مرتبط بودن این روایت با آیه می‌توان گفت که یا فقط جمله «این ما کنتم تشرکون» از سیاق آیات جدا شده و در روایت یکی از گروه‌هایی که این سؤال از آنها پرسیده می‌شود بیان شده است. و یا این احتمال را داد که چون در آیات این سؤال از مجادله کنندگان در دوزخ پرسیده می‌شود در روایت یکی از مصادیق مجادله کنندگان بیان شده است.

از ظاهر روایت به روشنی برداشت می‌شود که این تنعم و تعذب مر بوط به بهشت و جهنم برزخی می‌باشد نه مربوط به روز قیامت. و فقط آخر روایت وضعیت آن گروه آخر را در قیامت و سؤالی که از آنها در آن روز پرسیده می‌شود، بیان می‌کنند. از

در این روایت افراد و کیفیت جزا و پاداش آنها در برزخ این چنین تقسیم شده است:

(الف) افرادی که معلوم الحال هستند. مؤمن و کافر بودنش با وجود همه شرایط مخصوصاً عقل سلیم و مختار بودنشان در دنیا مشخص شده است. به عبارتی این افراد نیازی به حسابرسی ندارند و وضعیت آنها معلوم است و بهشتی یا جهنمی بودن آن روشن. روح این افراد در برزخ از قبر خارج و وارد بهشت و جهنم برزخ می‌شوند و بنا به ایمان و کفرشان متنعم و متعذب می‌شوند.

(ب) افرادی که معلوم الحال نیستند و به خاطر شرایطی، ایمان و کفرشان در دنیا به ظهور و قطعیت نرسیده است. مانند افرادی که اقرار به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشته‌اند اما قبل از درک امامت امامی علیه السلام از دنیا رفته‌اند، مستضعفان، ابلهان، کودکان و فرزندان مسلمانی که قبل از رسیدن به سن بلوغ از دنیا می‌روند. در روایت در مورد تنعم و تعذب این افراد مخصوصاً افرادی که امامی علیه السلام را درک نکرده‌اند، دو نکته را بیان می‌کند اول اینکه معیار تنعم و تعذب آنان عدم دشمنی و دشمنی این افراد با اهل بیت علیهم السلام است و با توجه به این که در دنیا این حب و بغض و پذیرش و عدم پذیرش به ظهور نرسیده آن چنان که خود سؤال هم ناظر بر این است که امامت امامی را درک نکرده‌اند؛ به نظر می‌رسد در برزخ با ارائه ولایت بر آنها و پذیرش و عدم پذیرش ولایت

منهم عداوة، فإنه یخذ له خدا إلى الجنة التي خلقها الله في المغرب، فیدخل علیه منها الروح إلى حفرة إلى يوم القيامة، فیلقی الله فیحاسبه بحسناته و سيئاته، فإما إلى الجنة، و إما إلى النار، فهؤلاء موقوفون لأمر الله». قال: «و كذلك يفعل الله بالمستضعفين و البله و الأطفال و أولاد المسلمين الذين لم يبلغوا الحلم، فأما النصاب من أهل القبلة، فإنهم یخذ لهم خد إلى النار التي خلقها الله في المشرق، فیدخل علیهم منها اللهب و الشرر و الدخان و فورة الحمیم إلى يوم القيامة، ثم مصیرهم إلى الجحیم فی النار یسجرون، ثم قیل لهم: أين ما کنتم تشرکون من دون الله؟ أين إمامکم الذی اتخذتموه دون الإمام الذی جعله الله للناس إماماً؟». این روایت در تفاسیر قمی، البرهان، نور الثقلین و صافی در ذیل آیه ذکر شده است. در البرهان از تفسیر قمی روایت به طور خلاصه هم ذکر شده است.

حال آنها معلوم می‌شود. دوم اینکه روح این افراد از قبر خارج نمی‌شود. و وارد بهشت و جهنم برزخ نمی‌شوند و فقط بنا بر پذیرش و عدم پذیرش ولایت، صورتشان رو به سوی بهشت و یا جهنم قرار داده می‌شود. نکته‌ای دیگر آن که امام علیه السلام با بیان معیار عدم دشمنی و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام به عنوان ملاک تنعم و تعذب در برزخ گویا اشاره به این موضوع دارند که تمام ایمان همان پذیرش ولایت اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.

ی) نمونه ای برای پیامبرانی که حکایت آنها در قرآن نیامده است

مرحوم طبرسی در مجمع البیان از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که خداوند متعال پیامبری از سیاه پوستان برانگیخت ولی ذکر او در قرآن نیامده است. این روایت مثال و مصداقی برای پیامبرانی می‌باشد که حکایت آنها در قرآن نیامده است.

ک) مصداقی از خشم خداوند متعال برای انسان‌های متکبر

در ذیل آیه ی ۳۵ علی بن ابراهیم قمی روایتی از امام صادق علیه السلام ذکر می‌کند که در آن امام علیه السلام می‌فرمایند: در دوزخ آتشی است که دوزخیان از آن فرار می‌کنند که برای انسان‌های متکبر و سرکش و دارای عناد و شیطان‌های نافرمان و بدسرشت، متکبرانی که به روز قیامت ایمان نمی‌آورند و همه دشمنان اهل بیت علیهم السلام آفریده شده است.^۱

این روایت به طور دقیق ناظر به آیه نیست. اما می‌توان گفت که یک نمونه از خشم خداوند متعال در روز قیامت را برای کسانی که مجادله به باطل در قرآن می‌کنند و در آخر آیه متکبر نامیده شده‌اند بیان می‌کند. «کبر مقتا» در آیه به طور مطلق بیان شده است.

ل) دوستدار عظمت و اطاعت خداوند روزی خورندگان بی حساب

در ذیل آیه ی ۴۰ در فرازی از یک روایت طولانی از حضرت علی علیه السلام آمده که ایشان در پاسخ به شبهات فردی در مورد بعضی از آیات قرآن از جمله آیه «فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» می‌فرمایند:

^۱ قمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۷؛ فإنه حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن منصور بن يونس عن أبي عبد الله ع قال إن في النار لئارا يتعوذ منها أهل النار ما خلقت إلا لكل متكبر جبار غيبي ولكل شيطان مرید و لكل متكبر لا يؤمن بيوم الحساب و لكل ناصب العداوة لآل محمد، و... این روایت در البرهان، ج ۴، ص ۷۵۹ و در نور الثقلين، ج ۴، ص ۵۱۹ ذکر شده است.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خداوند متعال عزوجل می‌فرماید: کرامت من کسی را که مراقب من بوده و دوستدار عظمت من بوده می‌پوشاند. و در روز قیامت با چهره‌های نوری و بر منابری از نور و لباسی سبز هستند. فرد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید اینها چه کسانی هستند؟ ایشان پاسخ فرمودند: انبیا و شهدا نیستند بلکه کسانی‌اند که دوستدار عظمت و اطاعت خداوند متعال هستند و داخل در بهشت می‌شوند و بدون حساب روزی داده می‌شوند.^۱ واضح در این روایت یک نمونه از کسانی که وارد بهشت می‌شوند و بی حساب روزی داده می‌شوند را بیان کرده است که از قبیل تطبیق کلی بر مصداق می‌باشد. و در مقام حصر هم نمی‌باشد.

۴-۳. مرتبط

الف) مؤمن آل فرعون جز صدیقان

به فرموده پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صدیقان سه نفرند: حبیب نجار که همان مؤمن آل یس است و در سوره یس آمده: «اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ»، حزقیل که همان مؤمن آل فرعون و حضرت علی عَلِيٌّ که برترین ایشان است.^۲

در تفسیر المیزان ذیل آیه ۶۹ نسا در معنای کلمه «صدیقون» آمده:

صدیق: به طوری که خود لفظ دلالت می‌کند مبالغه در صدق است، یعنی کسانی که بسیار صادقند چیزی که هست صدق تنها زبانی نیست، یکی از مصادیق آن سخنانی است که انسان می‌گوید، یک مصداق

^۱ صدوق، التوحید، پیشین، ص ۲۶۷: حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال حدثنا أحمد بن يحيى عن بكر بن عبد الله بن حبيب قال حدثني أحمد بن يعقوب بن مطر قال حدثنا محمد بن الحسن بن عبد العزيز الأحدث الجندی بنيسابور قال وجدت في كتاب أبي بخطه حدثنا طلحة بن يزيد عن عبيد الله بن عبيد عن أبي معمر السعداني أن رجلا أتى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ... و قد سأله رجل عما اشتبه عليه من الآيات: و اما قوله عز و جل: فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ فان رسول الله صلى الله عليه و آله قال: قال الله عز و جل: لقد حفت كرامتي. أو قال: مودتي. لمن يراقبني و يتحاب بجلالي ان وجوههم يوم القيامة من نور على منابر من نور عليهم ثياب خضر، قيل من هم يا رسول الله؟ قال: قوم ليسوا أنبياء و لا شهداء، و لكنهم تحابوا بجلال الله و يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ نسأل الله ان يجعلنا منهم برحمته. این روایت فقط در تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۲۰ ذکر شده است.

^۲ صدوق، الأمالی، قم، انتشارات کتابخانه اسلامیة چهارم ۱۳۶۲ ش، ص ۴۷۶: مُحَمَّدُ بْنُ بَحْيِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّ هَذَا الَّذِي ظَهَرَ بِوَجْهِهِ يَزْعُمُ النَّاسُ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْتَلِ بِهِ عَبْدًا لَهُ فِيهِ حَاجَةٌ قَالَ فَقَالَ لِي لَقَدْ كَانَ مُؤْمِنٌ آلِ فِرْعَوْنَ مَكْنَعُ الْأَصَابِعِ فَكَانَ يَقُولُ هَكَذَا وَ يَمُدُّ يَدَيْهِ وَ يَقُولُ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ. این روایت در تفاسیر البرهان، ج ۴، ص ۷۵۵ و نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۱۹ و صافی، ج ۴، ص ۳۴۰ ذکر شده است.

دیگرش عمل است، که اگر مطابق با زبان و ادعا بود آن عمل نیز صادق است، چون عمل از اعتقاد درونی حکایت می‌کند، و وقتی در این حکایتش راست می‌گویید، که ما فی الضمیر را بطور کامل حکایت کند، و چیزی از آن باقی و بدون حکایت نگذارد، چنین عملی راست و صادق است، و اما اگر حکایت نکند و یا درست و کامل حکایت نکند این عمل غیر صادق است، و همچنین سخن صدق آن سخنی است که با واقع و خارج مطابقت داشته باشد، و چون گفتن نیز یکی از افعال است، قهرا کسی که صادق در فعل خویش است سخن نخواهد گفت مگر آن چه که راست بودنش را می‌داند، و می‌داند که این سخن را در اینجا باید گفت، و گفتن آن حق است، و بنا بر این سخن چنین کسی هم صدق خبری دارد، و هم صدق مخبری.

پس صدیق آن کسی است که به هیچ وجه دروغ در او راه ندارد، و چنین کسی کاری که حق بودن آن را نمی‌داند نمی‌کند، هر چند که مطابق با هوای نفسش باشد و سخنی را که راست بودن آن را نمی‌داند نمی‌گوید، و قهرا حتی کسی به جز حق را هم نمی‌بیند، پس او کسی است که حقایق اشیا را می‌بیند، و حق می‌گوید و حق انجام می‌دهد.^۱

در مجمع البیان آمده: او کسی است که تصدیق کننده امر خدا و پیامبران باشد و شکی در دل نداشته باشد. مؤید آن این آیه است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (سوره حدید ۱۹ یعنی آنان که بخدا و رسولش ایمان آورده‌اند، صدیق هستند).^۲

و به راستی این سه بزرگوار در بحرانی‌ترین لحظات به پیامبران الهی ایمان آوردند و پیشگام و پیشقدم بودند و شایسته‌ی نام صدیقند، آنها در راس کسانی قرار دارند که پیامبران الهی را تصدیق کردند، مخصوصاً علی A که از آغاز عمر تا پایان همواره یار و یاور پیامبر اسلام ﷺ بود، و در حیات پیامبر و حتی بعد از رحلت او فداکاری و ایثارگری را به آخرین حد ابراز داشت.

این روایت از نوع تفضلی و مناسبتی می‌باشد چرا که این روایت به مناسبت «مؤمن آل فرعون» در ذیل این آیات آورده شده است و به هیچ یک از کلمات و جملات آیات این دسته چه از جهت تفسیر یا تعیین مصداق و یا تأویل ناظر نیست.

^۱. طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۶۵۱.

^۲. فضل بن حسن، طبرسی، مجمع البیان، پیشین، ج ۵، ص ۲۲۷.

ب) مؤمن آل فرعون شاهد برای آزمایش شدن همه، حتی معلولین

فردی با این شبهه که خداوند متعال اگر بنده‌ای دارای نقص یا نیازی باشد دچار آزمایش و امتحان خود نکرده است خدمت امام صادق علیه السلام آمده بود. امام علیه السلام برای باطل بودن این فکر یک مثال نقض ذکر فرمودند. آن مثال نقض مؤمن آل فرعون است که انگشتانش قطع شده بود و با همین دستانش به قومش اشاره می‌کرد و می‌گفت «یا قوم اتبعوا المرسلین». اگر این قاعده به راستی درست بود نباید حتی یک مثال عکس و نقض آن پیدا بشود. بنابراین چون مثالی نقض پیدا شده است این موضوع و فکر باطل است.

این روایت از نوع تفضلی می‌باشد چرا که این روایت به مناسبت «مؤمن آل فرعون» در ذیل این آیات آورده شده است و به هیچ یک از کلمات و جملات آیات این دسته چه از جهت تفسیر یا تعیین مصداق و یا تأویل ناظر نیست. و در تفاسیر روایی فقط به دلیل این که در روایت به «مؤمن آل فرعون» اشاره شده در ذیل آیات ذکر شده است. البته از جهت این که بیان می‌کند مؤمن آل فرعون نقضی داشته روایت را می‌توان تفسیری یا مصداقی دانست.

ج) مراحل درخواست دوزخیان از افراد مختلف

ابن طاووس در «الدروع الواقیه» می‌نویسد: أبو جعفر أحمد قمی در کتاب «زهد النبی» روایت می‌کند که جبرئیل بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و رنگ آن حضرت تغییر یافته بود. ایشان یک حدیث طولانی را ذکر فرمودند که در آن آمده است: (روایت به طور خلاصه و ذکر شماره برای مراحل آورده می‌شود)

۱- بعد از آن دوزخیان وارد آتش می‌شوند و از عذاب خودشان و ثواب و نعمت همیشگی اهل بهشت اطلاع پیدا کردند، آرزو می‌کنند که آنها را آب و غذا بدهند تا مقداری از عذاب دردناکشان کاسته بشود: «و نادى أصحاب النار أصحاب الجنة أن أفيضوا علينا من الماء أو مما رزقكم الله» اما تا چهل سال پاسخ نمی‌شوند سپس با زبان تحقیر و اهانت به آنها جواب داده می‌شود: «إن الله حرّمهما على الكافرين»

۲- از خزانه‌داران دوزخ که می‌بینند آنها شاهد مصیبت‌های وارده بر آنها است، آرزو می‌کنند که نزد آنها به هر بهانه‌ای، به شادی دست یابند: «و قال الذين فى النار لخنزيرة جهنم ادعوا ربكم يخفف عنا يوماً من العذاب» اما مدت چهل سال به آنها هیچ پاسخی داده نمی‌شود سپس بعد از ناامیدی به آنها پاسخ داده می‌شود: «قالوا فادعوا و ما دعا الكافرين إلا فى ضلال»

۳- از مالک، فرمانده خزانه‌داران درخواست می‌کنند که آنها از این خواری نجات بدهد: «و نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ» اما تا مدت چهل سال به آنها هیچ پاسخی داده نمی‌شود. در این مدت در عذابند سپس جواب می‌شوند: «قَالَ إِنَّكُمْ مَأْكُوتُونَ». در این هنگام از هر گونه گشایش و راحتی مأیوس خواهند شد و درهای جهنم بر روی ایشان بسته خواهد شد و پیوسته ناله و فریادشان بلند است و به طول خواهد انجامید.

۴- در آخر از خود خداوند متعال درخواست می‌کنند و این درخواست بعد از اقرار گرفتن خداوند متعال از آنها در رابطه با فرستادن آیات و تکذیب آنها است: «أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ قَالُوا رَبَّنَا عَبَّيْتَ عَلَيْنَا شِقْوَتَنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ» اما مدت چهل سال در خواری به سر می‌برند و هیچ جوابی نخواهند شنید و در هنگام عذاب با آنها سخن نخواهد شد. سپس خداوند متعال به آنها پاسخ می‌دهد: «أَخْسَوْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ»

به نظر می‌رسد عبارت «و رأوها كما قال زين العابدين (عليه السلام): «ما ظنك تا شديد الوبال» در توضیح «رأوا أنكالها...» به حدیث توسط راوی اضافه شده است.

این روایت از قبیل روایات مناسبتی می‌باشد. کل این روایت در جهت بیان مراحل درخواست دوزخیان است که این مراحل با توجه به کل قرآن و در کنار هم قرار دادن آیات مختلف قرآن به دست آمده است. و فقط از این جهت در ذیل این آیه قرار گرفته است که در این آیه هم یکی از مراحل درخواست دوزخیان بیان شده است. و مطلبی هم در جهت تفسیر و تعیین مصداقی برای آیه بیان نمی‌کند.

۵) تقیه

در مجمع البیان آمده که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: تقیه از دین من و دین پدران من است و دینی نیست برای کسی که تقیه نداشته باشد. و تقیه سلاح خداوند متعال در زمین است به خاطر اینکه مؤمن آل فرعون اگر ایمان خود را ظاهر می‌کرد کشته می‌شد.^۱

این روایت به مناسبت بحث کتمان دین مؤمن آل فرعون و تقیه او در ذیل آیه ۲۸ وارد شده است.

^۱ طبرسی، مجمع البیان، پیشین، ج ۸، ص ۸۱۰: قال أبو عبد الله (ع) التقية من دینی و دین آباءی و لا دین لمن لا تقية له و التقية ترس الله فی الأرض لأن مؤمن آل فرعون لو أظهر الإسلام لقتل. این روایت در نورالتقلین، ج ۴، ص ۵۱۹ و صافی، ج ۴، ص ۳۳۹ ذکر شده است.

ه- ویژگی توبه‌کنندگان

در روایتی مرفوع آمده که خداوند متعال سه ویژگی به توبه‌کنندگان داده که اگر به اهل آسمان و زمین داده می‌شد، قطعاً به وسیله آن نجات می‌یافتند. که یکی از این ویژگی آیات ۹-۷ سوره غافر است.^۱

بسیار روشن است این روایت ناظر به تفسیر آیه‌ای از سوره غافر نیست بلکه در واقع محور سخن امام علیه السلام برشمردن ویژگی توبه‌کنندگان به وسیله آیات قرآن است. که یکی از این ویژگی‌ها در آیات ۷-۹ سوره غافر بیان شده است.

و) تکفیر جدال در قرآن

در تفسیر صافی به مناسبت بحث «مجادله» دو روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر شده که نتیجه مجادله در قرآن و آیات آن را کفر می‌داند.^۲ البته همان طور که در مفاد ظاهری بیان شد مراد جدال در این آیه جدال به باطل و از بین بردن حق و قرآن از روی عناد و ستیزه جویی می‌باشد، نه آنکه مجادله برای حل مشکلات و استنباط حقایق قرآنی برای خود و دیگران که قطعاً جایز و بلکه از بهترین مستحبات می‌باشد.

و در این آیه و روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به بیان یکی از نشانه‌های کفر و کافران می‌پردازند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با استشهاد به این آیه تحقق کفر در هنگام وقوع مجادله و مخاصمه با قرآن را نتیجه می‌گیرند.

در ذیل این آیات در در المنثور ۴ روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر شده است. ۳ روایت از ابی هریره^۳ و ۱ روایت از ابی جهم^۱ نقل شده است. مضمون همه‌ی روایات در این خصوص است که جدال در قرآن، کفر می‌-

^۱ محمد بن یعقوب: عن علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير، عن بعض اصحابنا، رفعه، قال: «ان الله عز و جل اعطى التائبين ثلاث خصال، لو اعطى خصلة منها جميع اهل السماوات و الارض لنجوا بها: قوله عز و جل: ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين» ۱، فمن احبه الله لم يعذبه، و قوله تعالى: الذين يحملون العرش و من حوله يسبحون بحمد ربهم ... و يستغفرون للذين امنوا ربنا وسعت كل شيء رحمة و علماً فاغفر للذين تابوا و اتبعوا سبيلك و قهم عذاب الجحيم ربنا و ادخلهم جنات عدن التي وعدتهم و من صلح من ابائهم و ازواجهم و ذرياتهم انك انت العزيز الحكيم و قهم السيئات و من تق السيئات يومئذ فقد رحمته و ذلك هو الفوز العظيم، و قوله عز و جل: و الذين لا يدعون مع الله الهاً اخر و لا يقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق و لا يزنون و من يفعل ذلك يلق اثمًا يضاعف له العذاب يوم القيامة و يخلد فيه مهاناً الا من تاب و امن و عمل عملاً صالحاً فأولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات و كان الله غفوراً رحيمًا. به نقل از تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۷۴۸. این روایت در نور الثقلین هم ذکر شده است.

^۲ فیض کاشانی، پیشین، ج ۴، ص ۳۳۴.

^۳ جلال الدین، سیوطی، الدر المنثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۵، ص ۳۴۵؛ و أخرج عبد بن حميد عن أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان جدالا في القرآن كفر و و أخرج عبد بن حميد عن أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم مراء في القرآن كفر.

باشد. در یکی از این روایات آمده که دو نفر در تفسیر آیه‌ای اختلاف پیدا کردند برای رفع این اختلاف به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رجوع کردند بعد از تعریف کردن ماجرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنها فرمود: قرآن بر هفت حرف نازل شده است و از مرء در قرآن پرهیز کنید که مرء در قرآن، کفر است.^۲

از این روایات به دست می‌آید اختلاف نظر در معنا و تفسیر قرآن از سوی مخاطبان وجود دارد. و این به خاطر این است که قرآن بر هفت حرف نازل شده است. با توجه به این روایت احتمال دارد معنای نازل شدن قرآن «بر هفت حرف» این باشد که قرآن دارای سطوح معنایی مختلفی است و هر کسی با توجه به علم و دیگر عوامل، از قرآن بهره‌ای برداشت می‌کند. اما این اختلاف نظرها و متفاوت بودن برداشتها نباید به جدال و مرء در قرآن منجر بشود.

۳-۵. استفاد

الف) نرسیدن شفاعت به ظالمین و گناهکاران

در فرازی از یک روایت آمده که امام موسی کاظم عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: مؤمن مرتکب گناه نمی‌شود مگر این که این عمل او را اندوهگین کند و از کرده خود پشیمان شود. و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است برای توبه پشیمانی کافی است. و فرمود هرکس از کردار خوب خود خوشحال و از گناه خویش شرمند باشد او مؤمن است. پس اگر از گناهی که مرتکب می‌شود پشیمان نباشد او مؤمن نخواهد بود. و شفاعت در مورد او صدق نخواهد کرد. و او در زمره ظالمان به خویش باشد و خداوند متعال می‌فرماید: «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ»^۳

^۱ همان: و أخرج عبد بن حميد عن أبي جهم رضى الله عنه قال اختلف رجلان من أصحاب النبي صلى الله عليه و سلم فى آية فقال أحدهما تلقيتها من فى رسول الله صلى الله عليه و سلم و قال الآخر أنا تلقيتها من فى رسول الله صلى الله عليه و سلم فأتيا النبي صلى الله عليه و سلم فذكرنا ذلك له فقال أنزل القرآن على سبعة أحرف و إياكم و المرء فيه فان المرء كفر.

^۲ همان: و أخرج عبد بن حميد عن أبي جهم رضى الله عنه قال اختلف رجلان من أصحاب النبي صلى الله عليه و سلم فى آية فقال أحدهما تلقيتها من فى رسول الله صلى الله عليه و سلم و قال الآخر أنا تلقيتها من فى رسول الله صلى الله عليه و سلم فأتيا النبي صلى الله عليه و سلم فذكرنا ذلك له فقال أنزل القرآن على سبعة أحرف و إياكم و المرء فيه فان المرء كفر.

^۳ صدوق، التوحيد، پیشین، ص ۴۰۷: حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال حدثنا على بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن أبي عمير عن موسى بن جعفر عليه السلام و ذكر حديثا طويلا يقول فيه عليه السلام: يا أبا احمد ما من مؤمن يرتكب ذنبا الا ساءه ذلك و ندم عليه، و قد قال النبي صلى الله عليه و آله: كفى بالندم توبة و قال عليه السلام: من سرته حسنة و سائته سيئة فهو مؤمن فان لم يندم على ذنب يرتكبه فليس بمؤمن و لم تجب له الشفاعة و كان ظالما، و الله تعالى يقول: ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ

در این روایت از این جهت که محور، کلام معصوم است و معصوم برای تأیید و مستند کردن کلام خود از آیه‌ی قرآن کمک می‌گیرد روایت استشهادی می‌باشد. اما از جهت اینکه در روایت یکی از مصادیق ظلم و ظالمان بیان شده و بر مؤمنانی که گناهی مرتکب می‌شوند و از گناه خود پشیمان نشوند تطبیق شده است از قبیل روایات تطبیقی و تعیین مصداق می‌باشد.

ب) پذیرفته شدن عمل نیک بعد از شناخت حقیقت و ایمان

این بابویه ذیل آیه مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ ... از محمد بن ابی عمیر روایت کرده گفت بعضی از اصحاب حضور حضرت صادق علیه السلام عرض کردند که ابا الخطاب از قول شما حدیث می‌کند که شما فرموده‌اید هر وقت حق را شناختید هر عملی که بخواهید انجام دهید فرمود خدا ابا الخطاب را لعنت کند بخدا قسم چنین بیانی از من صادر نشده بلکه گفته‌ام هرگاه شما حق را شناختید آن وقت هر عمل خیری از شما سر بزند خداوند متعال آن عمل را از شما قبول فرموده و بهشت را پاداش آن قرار می‌دهد و در تأیید فرمایش خود آیه را تلاوت فرمود.

این روایت از قبیل استشهادی می‌باشد. امام علیه السلام برای مستند کردن و تأیید کلام و سخن خود از آیه‌ی قرآن کمک گرفته‌اند.

ج) گفتن الحمد لله رب العالمین بعد از لا اله الا الله

مردی خدمت امام زین العابدین علیه السلام پرسید زهد چیست؟ ایشان فرمودند: زهد ده درجه دارد و بالاترین درجه زهد پائین‌ترین درجه رضا است. معنای زهد در آیه «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» «بر آنچه که از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به (سبب) آن چه به شما داده می‌شود شادمان نکنید» بیان شده است. آن مرد گفت لا اله الا الله، امام علیه السلام فرمودند: من نیز می‌گویم لا اله الا الله. هر گاه لا اله الا الله گفتید

و لَا شَفِيعَ يُطَاعُ. این روایت در تفاسیر نور الثقلین و صافی ذکر شده است. در صافی به اشتباه این روایت منتسب به امام باقر ع شده است.

پس از آن «الحمد لله رب العالمین» بگویند زیرا خداوند متعال در کتابش فرموده: «هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱

این روایت از قبیل استشهادی می‌باشد. چرا که اول امام علیه السلام سخنی را بیان کرده‌اند و در ادامه برای تأیید سخن خود از آیه‌ی قرآن استفاده فرموده‌اند. به عبارتی محور تفسیر آیه نیست بلکه محور، کلام امام است.

د) عدم قبول ایمان و توبه هنگام نزول عذاب

ابراهیم بن محمد همدانی روایت کرده می‌گوید: حضور حضرت رضا علیه السلام عرض کردم چرا فرعون با آنکه ایمان آورد و به توحید و یگانگی خدا اقرار نمود غرق شد؟ فرمود وقتی که راه نجاتی ندید و مایوس شد ایمان آورد و ایمان در موقع یأس پذیرفته نمی‌شود و این حکم خدا از دوران قدیم جاری بوده و خواهد بود.^۲

و در کافی از جعفر بن رزق روایت کرده گفت مردی نصرانی را نزد متوکل عباسی آوردند تا به جرم آنکه با زن مسلمانی زنا کرده بود، مجازات کنند. وقتی خواستند حد بر او جاری نمایند، اسلام اختیار نمود. یحیی بن انکم قاضی القضاة گفت قبول اسلام حکم شرک و زنا کردن او را از بین برد. عده‌ای معتقد بودند که باید حد بر او جاری شود و جمعی دیگر عقاید گوناگون اظهار کردند. متوکل امر نمود نامه‌ای خدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام نوشته و حکم مسئله را از ایشان سؤال کردند. حضرت در جواب مرقوم فرموده بودند باید آنقدر مرد نصرانی را بزنند تا بمیرد. یحیی و چند نفر دیگر از علمای مخالف این حکم را عادلانه ندانسته و گفتند: ای خلیفه از آن حضرت سؤال کن که این حکم را بر طبق قرآن و یا سنت داده و یا برای خویش؛ زیرا ما مدرکی بر صحت آن

^۱ قمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۹: قال: حدثني أبي، عن القاسم بن محمد، عن سليمان بن داود، رفعه، قال: جاء رجل إلى علي بن الحسين (عليهما السلام) فسأله عن مسائل... و قال له الرجل: فما الزهد؟ قال: «الزهد عشرة أجزاء فأعلى درجات الزهد أدنى درجات الرضا، ألا وإن الزهد في آية من كتاب الله لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»^۳. فقال الرجل: لا إله إلا الله. و قال علي بن الحسين (عليهما السلام): «و أنا أقول لا إله إلا الله، فإذا قال: أحدكم لا إله إلا الله، فليقل: الحمد لله رب العالمين. فإن الله يقول: هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». این روایت در تفاسیر البرهان و نور الثقلین و صافی در ذیل آیه ۶۵ ذکر شده است.

^۲ صدوق، عیون الاخبار الرضا، پیشین، ج ۲، ص ۸۳، ح ۷: قال: حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري العطار (رضی الله عنه)، قال:

حدثنا علي بن محمد بن قتيبة، عن حمدان بن سليمان النيسابوري، قال: حدثنا ابراهيم بن محمد الهمداني، قال: قلت لأبي الحسن الرضا (عليه السلام): لأى علة أغرق الله عز و جل فرعون، و قد آمن به و أقر بتوحيده؟ قال: «لأنه آمن عند رؤية البأس و الإيمان عند رؤية البأس غير مقبول، ذلك حكم الله تعالى في السلف و الخلف، قال الله تعالى: فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا». این روایت در تفاسیر البرهان، نور الثقلین و صافی ذکر شده است.

نمی‌بینم چون پرسشنامه به حضرتش رسید در جواب نوشتند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فلما احسوا بأسنا قالوا أمانة بالله وحده و كفرنا بما كنا به مشركين فلم يك ينفعهم ايمانهم لما رأوا بأسنا سنة الله التي قد خلت في عباده و خسر هنالك الكافرون». متوكل دستور داد نصرانی زناکار را آنقدر زدند تا مرد و یحیی و علمای دیگر از مخالفین شرمند شدند.^۱

در حقیقت آیه و روایات بیان می‌کنند که هنگام نزول «عذاب استیصال» درهای توبه بسته می‌شود، و اصولاً این گونه ایمان اضطراری، فایده ایمان اختیاری را نمی‌تواند داشته باشد، و زائیده آن شرائط فوق العاده است، به همین دلیل هر گاه طوفان بلا فرو بنشیند راه گذشته خود را از سر می‌گیرند.

این دو روایت از قبیل روایات استشهادی می‌باشد. چرا که امام علیه السلام برای مستند کردن حکم و جواب خود و تأیید آن از آیه ۸۴ سوره غافر کمک می‌گیرند.

۵) دفع مکر دشمن

در تهذیب و خصال با دو روایت هم مضمون ذیل آیه ۴۴ از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: من تعجب می‌کنم از کسی که از چهار چیز جزع و فزع می‌کند و به چهار چیز پناه نمی‌برد - تا آنجا که فرمود - و تعجب می‌کنم از کسی که فزع می‌کند از اینکه مبادا دشمن به او مکر کند و نیرنگ بزند، ولی پناه نمی‌برد به آیه «وَ أَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» برای اینکه می‌شنوم که خدای عز و جل دنبالش می‌فرماید: «فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا»^۲

^۱ کلینی، پیشین، ج ۷، ص ۲۳۸: عن محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن جعفر بن رزق الله. أو رجل، عن جعفر بن رزق الله. قال: قدم إلى المتوكل رجل نصراني، فجر بامرأة مسلمة، فأراد أن يقيم عليه الحد فأسلم، فقال يحيى بن أكتم: قد هدم إيمانه شرکه و فعله، و قال بعضهم: يضرب ثلاثة حدود، و قال بعضهم: يفعل به كذا و كذا، فأمر [المتوكل] بالكتاب إلى أبي الحسن الثالث (صلوات الله عليه)، سؤاله عن ذلك، فلما قرأ الكتاب كتب: «يضرب حتى يموت». فأنكر يحيى بن أكتم، و أنكر فقهاء العسكر ذلك، و قالوا: يا أمير المؤمنين، سل عن هذه، فإنه شيء لم ينطق به كتاب، و لم تجيء به سنة، فكتب إليه: إن فقهاء المسلمين قد أنكروا هذا، و قالوا: لم تجيء به سنة، و لم ينطق به كتاب فبين لنا لم أوجب عليه الضرب حتى يموت؟ فكتب: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَلَمَّا رَأَوْا»^۱ «بِأَسْنَا قَالُوا أَمْنَا بِاللَّهِ وَحَدَهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بِأَسْنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ» قال: فأمر به المتوكل فضرب حتى مات. این روایت در تفسیر البرهان، نور الثقلین و صافی ذکر شده است.

^۲ طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحكام، پیشین، ج ۶، ص ۱۷۰: وَ عَنهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ الرَّيَّاتِ عَنِ رَجُلٍ عَنِ كَرَامٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ أَرْبَعٌ لَأَرْبَعٍ فَوَاحِدَةٌ لِلْقَتْلِ وَ الْهَزِيمَةِ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمَسُّهُمْ سُوءٌ وَ الْأُخْرَى لِلْمَكْرِ وَ السُّوءِ وَ أَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ وَ فَوَضْتُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بِأَلِ

این روایت از جهتی مطلب تفضلی و موضوعی را بیان می‌کند. و از جهتی که برای مطلب و سخن خود استناد به ترکیب جملات و تربیت جملات آیات استشهادی می‌باشد.

۳-۵. تأویلی

الف) معنای «حم»

مقطعات اوایل سور قرآنی حروفی هستند که به رمز و کنایه از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و یا امام (علیه السلام) و حکایت می‌کند. این گونه حروف که علم و دانش آنها فقط به ذات مقدس پروردگار اختصاص داشته و کسی غیر از خدا و خاندان وحی تأویل و معنای آنها را نمی‌داند. این حروف تهجی مخصوص به خدا و رسول و امانا وحی خدا یعنی دوازده امام علیهم السلام است.

ذیل آیه یک روایتی است که در تفاسیر شیعه، حم را به معنای «حمید و مجید» دانسته‌اند. در این روایت یکی از وجوه معنایی حروف مقطعه بیان شده است که از قبیل روایات تأویلی می‌باشد.

امام صادق علیه السلام در این روایت معنای «حم» را به دو اسم و صفت از اسما و صفات الهی یعنی «حمید و مجید» تفسیر فرموده‌اند.^۱ به نظر می‌رسد این روایت خود، قسمتی از یک روایت طولانی است که در آن امام صادق علیه السلام معانی حروف مقطعه را بیان فرموده‌اند. این روایت بیان می‌کند غالب حروف مقطعه، علامت اختصاری و اشاره‌ای به اسمی از اسمای حسنای الهی و برخی نیز رمز و اشاره به نام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است، به این صورت که نام‌های الهی مرکب از چند حرف است و از هر نامی حرفی گزینش شده و به صورت ناپیوسته در ابتدای برخی سور قرآن قرائت می‌شود.

فِرْعَوْنَ سَوْءَ الْعَذَابِ. صدوق، الخصال، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۸: حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن عمه عبد الله بن عامر عن محمد بن أبي عمير قال حدثنا جماعة من مشايخنا منهم أبان بن عثمان و هشام بن سالم و محمد بن حمران عن الصادق جعفر بن محمد ع قال... . این دو روایت با سند تهذیب در تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۲۱ ذکر شده است.

۱. محمد بن علی، صدوق، معانی الأخبار، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۶۱ ش، ص ۲۲، ح ۱: قال: أخبرنا أبو الحسن محمد بن هارون الزنجاني، فيما كتب إلي علي يدي علي بن أحمد البغدادي الوراق، قال: حدثنا معاذ بن المثني العنبري، قال: حدثنا عبد الله بن أسما، قال: حدثنا جويرية، عن سفيان بن سعيد الثوري، عن الصادق (عليه السلام)، قال له: أخبرني يا ابن رسول الله (صلى الله عليه و آله) عن حم و حم عسق؟ قال: «أما حم فمعناه الحميد المجيد، و أما حم عسق فمعناه الحليم الميثب العالم السميع القادر القوي». بحراني، هاشم بن سليمان، البرهان في تفسير القرآن، تحقيق قسم الدرايات الاسلامية، چاپ اول، قم، بنیاد بعثت، ۱۳۷۴ ش، ج ۴، ص ۷۴۳، ح ۹۳۰۷. عبد علی بن جمعه، عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق، ج ۴، ص ۵۱۱. ملامحسن، فیض کاشانی، تفسیر الصافی، تهران، انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ ق، ج ۴، ص ۳۳۵.

بنا بر ظاهر این روایت به دست می‌آید که غالب حروف مقطعه از اسما خدا گرفته شده، حال یا از اول آنها مانند «میم» که فرمود از «ملک و مجید و مقتدر» گرفته شده، و یا از وسط مانند «لام» از «الله» و «یا» از «ولی»، پس این حروف اشاراتی هستند بر اساس رمز، که هر یک به یکی از اسما خدا اشاره می‌کنند.

علامه طباطبایی در نقد و بررسی این روایت می‌گوید:

«واضح است که رمز، اصولاً وقتی به کار برده می‌شود که گوینده نمی‌خواهد دیگران از آنچه او به مخاطب خود می‌فهماند سر در آورند، و به این منظور مطلب خود را با رمز به مخاطب می‌رساند تا هم مخاطبش بفهمد و هم دیگران نفهمند، و این اسما حسنی که در این روایت حروف مقطعه اوائل سوره‌ها را رمز آن دانسته، اسمایی است که در بسیاری از موارد از کلام خدای تعالی به آنها یا بطور اجمال و یا بطور تفصیل، تصریح و اشاره شده با این حال دیگر هیچ فایده‌ای برای این رمزگویی تصور نمی‌شود»^۱.

البته از ظاهر روایت برداشت می‌شود که حروف مقطعه، بیشتر جنبه اختصاری بودن دارند نه جنبه رمز بین متکلم و مخاطب. کلمه اختصار بدین گونه است که چند حرف نماینده چندین کلمه و جمله می‌باشد. نمایندگی کلمه اختصاری برای آن معنا به وضع است. و به دلیل استعمال زیاد این وضع در بین مردم آن زبان، کلمه اختصاری جانشین آن معنا می‌شود و عموم مردم معنا و کلمات متناظر آنها را می‌دانند و بدون هیچ درنگ و سؤالی از آن استفاده می‌کنند؛ مانند کلمه «ناجا» که مختصر «نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران» می‌باشد. استفاده از این کاربرد در تمام زبانها و زبان عربی مرسوم بوده و هست. چنان که آورده شده است حرف «ق» در این شعر «قلنا لها: قفی قالت: قاف لا تحسی إنا نسینا الإیجاف» حرف رمز و علامت اختصاری «قد وَقَفْتُ» است. در حدیث نیز آمده است: «کفی بالسیف شا»، که «شا» رمز کلمه «شافياً» است.^۲

البته برای در نظر گرفتن حروف مقطعه به عنوان حروف اختصاری نیاز به دلیل معتبر است و با فرض درست بودن روایاتی از این قبیل باید تنقیح بیشتری صورت بگیرد و به سؤالاتی از قبیل سؤالات زیر پاسخ محکم و قانع کننده‌ای داده شود. سؤالاتی مانند انگیزه استفاده از این کلمه اختصاری در صورتی که اسما الهی در موارد دیگر بدون اختصار و صراحتاً از آنها نام برده شده است، چیست؟ چرا فقط در اوایل سور از آنها استفاده شده است؟ با در نظر گرفتن حروف مقطعه به عنوان کلمه اختصار که باید معنای متناظر آن برای عموم واضح باشد چرا سؤال از معنای حروف مقطعه در بین اصحاب رایج بوده است؟ و....

^۱. طباطبایی، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۶.

^۲ جوادی آملی، پیشین ج ۲، ص ۷۴.

بنابراین علامه طباطبایی از ظاهر روایت، حروف مقطعه را حروف رمز در نظر گرفته‌اند و به جنبه اختصاری بودن آنها هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند. و با فرض صحیح و مصدور بودن این روایت از معصوم درصدد برطرف کردن اشکال «نبود فایده برای رمز گویی حرف مقطعه» برآمدند. در این خصوص ایشان می‌گویند:

«پس باید برای این روایات به فرضی که صحیح باشد، و به راستی از معصوم (ع) صادر شده باشد فکر وجه دیگری کرد، و آن این است که آن را حمل کنیم بر اینکه این حروف دلالت بر آن اسما دارد، ولی نه به دلالت وضعی. در نتیجه رمزهایی خواهد بود که منظور و مراد آن بر ما پوشیده است، و به مرتبه‌هایی از آن معانی دلالت دارد، که برای ما مجهول است، چون آن مراتب نامبرده دقیق‌تر و رقیق‌تر و بلندپایه‌تر از فهم ما است. مؤید این توجیه تا اندازه‌ای این است که یک حرف نظیر «میم» را در چند جا به چند معنای مختلف تفسیر کرده. و همچنین روایاتی که می‌گویند این حروف از حروف اسم اعظم است»^۱.

آیه الله جوادی آملی در پاسخ این احتمال که حروف مقطعه کلمه رمز و یا کلمه اختصار برای برخی از اسما الهی هستند می‌گوید:

«این احتمال نیز محال عقلی نیست، ولی اثبات آن دلیل می‌طلبد و دلیلی بر آن اقامه نشده جز روایاتی که یا از نظر سند مرسل و یا از نظر دلالت ضعیف است. بنابراین این گونه احتمالات در معنا و تفسیر حروف مقطعه قرآنی، هم فاقد دلیل نقلی معتبر است و هم فاقد برهان عقلی. آنچه در تأیید این احتمال از اشعار عرب ذکر شد نیز ناتمام است؛ زیرا استفاده از حروف رمزی و اختصاری برای دلالت بر کلمات در نثر، در میان عرب‌زبانان مرسوم نیست و اشعاری که مفسران بدان استناد کرده‌اند، بر فرض صحت به جهت ضرورت شعری است و روشن است که آنچه در نثر و کلام عادی روا نیست در نظم هنگام ضرورت رواست»^۲.

مناسب است برای تکمیل بحث در رابطه با معنای «حم» روایات در این زمینه آورده شود. این دسته‌بندی بر اساس دسته بندی آیه الله جوادی آملی در تفسیر تسنیم است و از آن روایاتی انتخاب شده که یا به طور کلی در مورد حروف مقطعه صحبت شده یا به طور خاص از حرف «حم» سخن گفته شده است. بنابراین از ۱۰ دسته در این تفسیر فقط ۵ نوع از روایات انتخاب شده است.

^۱. طباطبایی، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۶.

^۲. جوادی آملی، پیشین، ج ۲، ص ۷۵.

۱- روایتی که تمام حروف مقطعه را از اجزای اسم اعظم الهی می‌داند. و تفسیر کلی از حروف مقطعه ارائه داده است مبنی بر این که حروف مقطعه در قرآن اسم اعظم الهی هستند.^۱ بنابراین با ترکیب حروف مقطعه اسم اعظم الهی به دست می‌آید و یا اسم اعظم الهی به صورت حروف پراکنده در اوایل سور قرآن قرار گرفته است.

در این دسته روایاتی را هم داریم که حروف خاص مثل «الم» «الر» و... را اسم اعظم الهی می‌داند.

۲- روایتی که این حروف را به نحو غالب ناظر به اسمای الهی می‌داند. در این روایت طولانی غالباً معنای حروف مقطعه به نام‌ها و صفات الهی که با آن حرف آغاز می‌شود تفسیر شده است. همان طوری که «حم» به «حمید و مجید» تفسیر شده است.^۲

به نظر می‌رسد تمام روایات امام صادق علیه السلام که در این دسته قرار بگیرد، جدا شده از همین روایت طولانی است. و در تفاسیر روایی به تناسب ذیل هر حروف مقطعه جدا شده و آورده شده است.

۳- روایاتی که این حرف را ناظر به نام مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌داند. در مصباح کفعمی از حضرت زین العابدین علیه السلام ذکر کرده که آن دالست بر اینکه اکثر مقطعات قرآنی قسم به نام گرامی حضرت رسالت پناه محمدی است و از آن جمله «حم» است.^۳ و همین طور در تفسیر البرهان آمده که «حم» اسم حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که ایشان در کتابی که بر حضرت هود نازل شده بود نام او چنین آمده است.^۱

۱. عن أمير المؤمنين (عليه السلام) و... «أن الحروف المقطعة في القرآن اسم الله الأعظم، إلا أنا لا نعرف تأليفه منها» جامع لاحكام القرآن، ج ۱، ص ۱۵۱ به نقل از تفسیر تسنیم، جلد ۲، ص ۱۱۱.

۲. عن جويرية عن سفیان الثوري قال: قلت للصادق (عليه السلام): يا بن رسول الله ما معنى قول الله عز وجل: «الم والمص والر والر والم كهيعص وطه وطس وطمس ويس وص وحم وحمسق وق ون؟ قال (عليه السلام): «أما (الم) في أول البقرة فمعناه «أنا الله الملك» وأما (الم) في أول آل عمران فمعناه «أنا الله المجيد» و(المص) معناه «أنا الله المقدر الصادق» و(الر) معناه «أنا الله الرؤف» و(الم) معناه «أنا الله المحيي المميت الرازق» و(كهيعص) معناه «أنا الله الكافي الهادي الولي العالم الصادق الوعد» وأما (طه) فاسم من أسماء النبي صلى الله عليه وآله وسلم ومعناه «يا طالب الحق الهادي اليه»... وأما (طس) فمعناه «أنا الله الطالب السميع» وأما (طمس) فمعناه «أنا الله الطالب السميع المبدئ المعيد» وأما (يس) فاسم من أسماء النبي صلى الله عليه وآله وسلم ومعناه «يا أيها السامع لوحي»... «وأما (ص) فعين تتبع من تحت العرش وهي التي توضع منها النبي صلى الله عليه وآله وسلم لما عرج به و... وأما (حم) فمعناه «الحميد المجيد» و... صدوق، معاني الاخبار، ص ۲۲، حديث ۱.

۳. عن السجّاد (عليه السلام): «إلهي وسيدى... وخصصته [محمد صلى الله عليه وآله وسلم] بالكتاب المنزل عليه والسبع المثاني الموحات إليه وسميته القرآن وأكنيته الفرقان العظيم فقلت جل اسمك: (ولقد أتيناك سبعا من المثاني والقرآن العظيم) وقلت جل قولك له حين اختصاصه باسميته من الأسماء: (طهما أنزلنا عليك القرآن لتشقى) وقلت عز قولك: (يس والقرآن الحكيم) وقلت تقدست أسماؤك: (ص والقرآن ذي الذكر) وقلت عظمت لأؤك: (ق والقرآن المجيد).

فخصصته أن جعلته قسمك حين أسميته وقرنت القرآن معه. فما في كتابك من شاهد قسم والقرآن مردف به إلا وهو اسمه وذلك شرف شرفته به وفضل بعثته إليه، تعجز الألسن والأفهام عن علم وصف مرادك به وتكل عن علم ثنائك عليه فقلت... وقلت تباركت

۴- روایتی که حروف مقطعه را به طور کلی ناظر به تحدی می‌داند. در این روایت امام رضا علیه السلام می‌فرماید: خداوند متعال در جواب تکذیب یهود و قریش می‌فرماید: «الم ذلك الكتاب» که یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله کتابی که بر تو نازل کردم از همین حروف مقطعه است و از جمله آنها الف لام و میم است؛ به آنها بگو اگر راست می‌گویی مثل آنرا بیاورید و از کسانی که به شما کمک می‌کنند یاری بگیرید و سپس تبیین می‌کند که اگر همه جمع بشوید تا مثل آن را بیاورید نمی‌توانید.^۲

۵- روایاتی که این حروف را «صفوه» قرآن می‌داند. در این روایت آمده هر کتابی بهترین دارد و بهترین قرآن حروف مقطعه است.^۳

در این جا جمع‌بندی که در تفسیر تسنیم در این خصوص ارائه شده به صورت خلاصه آورده می‌شود: «روایات تفسیری حروف مقطعه دست کم باید اعتبار لازم در روایات فقهی را داشته باشد؛ یعنی، باید صحیح یا موثق یا حسن باشد. توضیح این که ثمره خبر واحد تنها «ظن» است و در مسایل علمی بر اساس خبر واحد ظن آور نمی‌توان «متعبد» شد؛ زیرا در مسایل علمی باور مطرح است و امکان تعبد نیست؛ چرا که از خبر غیر قطعی ساخته نیست که در اندیشه انسان اثر یقینی بگذارد، مگر آن که متن آن برهانی باشد یا سند آن قطعی یا محفوف به قراین قطعی باشد.

حاصل این که، در تفسیر حروف مقطعه که از مسایل علمی و اعتقادی است، حتی اگر تنزل کنیم و آن را در سطح مسائل عملی و تعبدی نیز محسوب کنیم، دست کم رعایت شرایط اعتبار روایات فقهی لازم است؛ در حالی که بخشی از روایات تفسیری حروف مقطعه از نظر رجال سند چنین اعتباری ندارد. البته حصول اطمینان

وتعالیت فی عامة ابتدائه: (الر تلك آیات الكتاب الحكيم)، (الر كتاب أحکمت آیاته ثم فصلت)، (الر تلك آیات الكتاب المبين)، (الر تلك آیات الكتاب)، (الر كتاب أنزلناه إليك)، (الر تلك آیات الكتاب) و (الم ذلك الكتاب لا ريب فيه).
وفی أمثالها من السور والطواسين والحواميم فی كل ذلك تثبت بالكتاب مع القسم الذي هو اسم من اختصاصه لوحيك...». ابراهيم بن علی، عاملی کفعمی، المصباح للكفعمی، قم، انتشارات رضی (زاهدی)، دوم، ۱۴۰۵ ق، ص ۶۴۹ و مجلسی، بحار الانوار، پیشین، ج ۸۸، ص ۷.

۱. عن أبي الحسن موسى (عليه السلام) ... فقال: «أما (حم) فهو محمد صلى الله عليه و آله و سلم وهو في كتاب هود الذي أنزل عليه وهو منقوص الحروف» بحراني، پیشین، ج ۵، ص ۹.

۲. عن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر... (صلوات الله عليهم) ... أنه قال: «كذب قريش واليهود بالقرآن وقالوا هذا سحر مبين تقوله. فقال الله: (الم ذلك الكتاب) أي يا محمد! هذا الكتاب الذي أنزلته إليك هو الحروف المقطعة التي منها الف ولام وميم وهو بلغتكم وحروف هجاءكم» «فأتوا بمثله إن كنتم صادقين» واستعينوا بذلك بسائر شهادتكم. ثم بين أنهم لا يقدرون عليه بقوله: (قل لئن اجتمعت الإنس والجن على أن يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيراً) ...». به نقل از جوادی، تسنیم.

۳. عن أمير المؤمنين (عليه السلام): «أن لكل كتاب صفوة وصفوة القرآن حروف التهجي». مجلسی، بحار الانوار، پیشین، ج ۸۸، ص

روان‌شناختی نه منطقی از مراسیل و روایات ضابطه‌مند نیست و برای هر کس پدید آمد می‌تواند به آن اعتماد کند؛ گاهی از مجموع احادیث ضعیف اطمینان منطقی حاصل می‌شود که یکی از آنها صادر شده است. البته باید به مضمون مشترک بین آنها اعتماد کرد، نه خصوصیت ممتاز بعضی از آنها. و در تبیین مفاد روایات تفسیری معتبر باید گفت، معانی گوناگونی برای حروف مقطعه بیان می‌کند و چون اینها از قبیل «مُثَبِّتَات» است، بدین معنا که هر یک امری را اثبات می‌کند و هیچ یک مفاد دیگری را نفی نمی‌کند، پس مطالب آنها قابل جمع است و ممکن است همه آنها درست باشد و راهی برای تخصیص یا تقييد و تصحيح نیست. پس در بررسی روایات تفسیری حروف مقطعه باید گفت: پس از شناسایی روایات ضعیف و اسرائیلیات و رها کردن آنها بقیه قابل قبول است و بر تعدد مراتب و مصادیق حمل می‌شود، نه بر تعدد مفاهیم»^۱.

۳-۶. تفسیری

روایات تفسیری در فصل دوم مورد بررسی قرار گرفت. لذا از ذکر مجدد آن در این فصل صرف نظر می‌گردد.

جمع‌بندی فصل

مراجعه به کتب تفسیر روایی و ارزیابی روایات وارد شده در ذیل آیات نشان می‌دهد این روایات به گونه‌هایی قابل تقسیم‌اند. این گونه‌ها عبارتند از: سوره شناخت که شامل فضایل سوره و خواص آنها، و شأن نزول هستند. معنا شناخت، تأویلی و تطبیقی، استشهادی و تفضلی که هر کدام در جای خود تعریف گردید. از ۵۳ روایت بررسی شده در این فصل، ۳۰ روایت تطبیقی، ۸ روایت سوره‌شناخت، ۳ روایت معناشناخت و یک روایت تأویلی و ۷ روایت استشهادی و ۵ روایت تفضلی می‌باشد. چنانچه از آمار گونه‌ها مشاهده می‌گردد، بیشترین فراوانی روایات برای گونه‌ی تطبیقی و بعد از

^۱. جوادی آملی، پیشین، جلد ۲، ص ۱۲۷

فصل چهارم: آموزه ها و پیام‌های هدایتی

درآمد

این فصل از این پژوهش در مقام پاسخ‌گویی به این سؤال می‌باشد که: آموزه‌های هدایتی مورد تأکید در روایات وارد شده ذیل آیات چیست؟ در میان روایات تفسیری معصومان (علیهم السلام) به دلیل آشنایی آنان با کلام الهی و پیوند ناگسستنی‌شان با کتاب خدا، آموزه‌های بسیار ارزشمندی وجود دارد که اهتمام به دست آوردن این نکات و تبیین آنان این آموزه‌ها بسیار ضروری است. در این فصل آموزه‌های روایات تفسیر در دو بخش نکات مربوط به علم تفسیر و نکات معارفی بیان می‌شوند. و آموزه‌های آیات به طور خیلی خلاصه از تفسیر نور در بخش‌های اعتقادی، اخلاقی، تربیتی و... ذکر شده اند. سعی شده آموزه‌هایی ناب ذکر بشوند و از ذکر آموزه‌های که به روشنی از آیات فهمیده می‌شوند خودداری شود.

۱-۴. آموزه‌های اعتقادی

- ۱- قرآن، جلوه‌ی عزت و علم خداوند متعال است. و «عزیز» و «علیم» پایه‌ای است برای نزول این کتاب آسمانی، و «غفران ذنوب» و «قبول توبه» و «شدت عقاب» و «بخشش نعمتها» مقدمه‌ای است برای تربیت نفوس و پرستش خداوند متعال یگانه‌ای که هیچ معبودی جز او نیست.^۱
- ۲- ایمان، رشته اتصال و ارتباط میان عالم ملک با عالم ملکوت است. و میان فرشتگان و انسان رابطه است. فرشتگان حامل عرش در این آیه به انسانها درود می‌فرستند. «يَسْتَعْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا»
- ۳- آشنا شدن مردم با معاد و باور داشتن آن از اهداف نزول وحی است. «يُلْقِي الرُّوحَ ... لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ»
- ۴- ایمان به اینکه خداوند متعال باطن همه چیز را می‌داند انسان را از ظلم باز می‌دارد. «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ ... يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ»

۵- حق بودن وعده‌های الهی، مایه‌ی صبر و آرامش است. «فَاصْبِرْ» زیرا «إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ»

۶- مجازات و کیفر مجرمان از شئون ربوبیت است. «حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ»

^۱ . قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ش. تمام آموزه‌های آیات از این تفسیر انتخاب شده، لذا از ارجاع دوباره خودداری می‌شود.

- ۷- توبه به تنهایی کافی نیست، پیروی عملی لازم است. «تَابُوا وَ اتَّبَعُوا»
- ۸- خداوند پیوسته از طریق نشان دادن آیات خود و نزول باران، مردم را به قدرت و حکمت و علم خود متوجه می‌سازد و اتمام حجت می‌کند. «يُرِيكُمْ آيَاتِهِ ... يُنَزِّلُ»
- ۹- روز قیامت تمام اسرار و حقایق مردم کشف می‌شود و جایی برای انکار باقی نمی‌ماند. «هُمْ بَارِزُونَ»
- ۱۰- کیفر و پاداش بر اساس عملکرد است. «تُجْزَى ... بِمَا كَسَبَتْ»
- ۱۱- یکی از جلوه‌های امداد الهی که در اثر پناه بردن به او حاصل می‌شود، پیدا شدن طرفداران در میان مخالفان است. «عُدْتُ بِرَبِّي ... قَالَ رَجُلٌ»
- ۱۲- قهر خداوند به خاطر عملکرد خود ما و بر اساس عدل و حکمت است. «وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ»
- ۱۳- ایمان، به انسان ارزش داده و او را در کنار انبیا قرار می‌دهد و مشمول نصرت الهی می‌کند. «رُسُلْنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا»
- ۱۴- عناصر سعادت چند چیز است: الف) لطف و هدایت الهی. «وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى» ب) رهبری معصوم. «مُوسَى» ج) قانون آسمانی. «الْكِتَابَ» د) تذکر و دوری از غفلت. «ذِكْرِي» ه) عقل و خرد ناب و خالص. «لِأُولِي الْأَلْبَابِ»
- ۱۵- اندام زیبا و رزق طیب جلوه‌ی ربوبیت الهی است. «فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ ... ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ»
- ۱۶- اول شناخت و معرفت سپس دعا و پرستش. «فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ ... خَلَقَكُمْ ... هُوَ الْحَيُّ ... لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ... فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ»
- ۱۷- اضطرارها فطرت را شکوفا می‌کند و کفّار را به سراغ ایمان می‌آورد ولی ایمان اضطراری ارزشی ندارد. «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ»
- ۱۸- عبادت و دعا به درگاه کسی رواست که آفریننده شب و روز و تأمین کننده نیازهای ماست. «ادْعُونِي ... اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ» ...

۱۹- خداوند متعال حامل موجودات است نه محمول آنها. (روایت ۲ ذیل آیه ۷)^۱

۲۰- حمل موجودات توسط خداوند متعال به معنای «نگه داشتن آنها از زوال و نابودی» است. (روایت ۲ ذیل آیه ۷. خدای عز و جل عرش و آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در آنها و در میان آنها است حمل می‌کند،

^۱. بحرانی، پیشین، ج ۴، ص ۷۴۴.

هم چنان که در قرآنش فرموده: «إِنَّ اللَّهَ يُمَسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَ لَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»^۱

۲۱- دو صفت «حامل» و «ممسک» در مورد خداوند متعال مترادف هم هستند. (روایت ۱ ذیل آیه ۷. خدای عز و جل عرش و آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در آنها و در میان آنها است حمل می‌کند، هم چنان که در قرآنش فرموده: «إِنَّ اللَّهَ يُمَسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَ لَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»^۲)

۲۲- در عرش همه چیز و همه موجودات قرار دارند. (روایت ۱ ذیل آیه ۷)

۲۳- خدای تعالی عرش را از چهار نور آفریده، یکی نور سرخ که از آن نور، هر رنگ سرخی، سرخ شده است، دوم نور سبز که از آن هر رنگ سبزی، سبز شده است، سوم نور زرد که هر رنگ زردی از آن نور زرد شده است، چهارم نور سفید که هر سفیدی از آن سفید شده. (روایت ۱ ذیل آیه ۷)

۲۴- عرش همان ملکوت (اعلی) می‌باشد. (روایت ۱ ذیل آیه ۷)

۲۵- خداوند متعال با واگذاری حمل عرش به آفریده‌های خود که همان ظهور و تجلی علم و قدرت خداوند متعال است، آنها را به بندگی خود در آورده است. (روایت ۲ ذیل آیه ۷. خلق من خلقه، لأنه استعبد خلقه بحمل عرشه، و هم حملة علمه، و خلقا یسبحون حول عرشه، و هم یعملون بعلمه، و ملائكة یکتبون أعمال عبادہ، و استعبد أهل الأرض بالطواف حول بیته)

۲۶- در برزخ افرادی در دنیا ایمان و کفر آنها ظهور کرده باشد متنعم و متعذب می‌شوند و بهشت و جهنم برای آنها عرضه می‌شود اما افرادی که به خاطر شرایطی مثل مرگ قبل از بلوغ یا دیوانگان و یا کسانی که ایمان به نبوت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داشته‌اند اما قبل از درک امامت امامی از دنیا رفته‌اند، تا روز قیامت در قبر هایشان می‌مانند. و در روز قیامت اعمال آنها مورد محاسبه قرار می‌گیرد. (دو روایت ذیل آیه ۷۳ که این دو روایت در وراقع یک روایت است که با سند یکسان از دو منبع در تفسیر البرهان ذکر شده است)^۳

۲۷- تأویلات کتب آسمانی علاوه بر کتب آسمانی همراه رسولان می‌باشد. (روایت ذیل آیه ۷۰)^۴

۲۸- حقیقتی غیر از جبرئیل یکی از مصادیق روح. (حدیث ۱ ذیل آیه ۱۵)^۱

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۷۶۹.

۴. همان.

۲۹- جواز تقيه و تأييد آن از سوى امامان ع. (روايت ۳ ذيل ۴۵)^۲

۳۰- تناسب كيفر و عذاب و پاداش با اعمال انسان‌ها. (استناد به روايتى كه بيان ميكند كه اگر فرعونيان

فقط در صبح و شام در قيامت عذاب ببينند از سعادا هستند نه از اشقيا. روايات ۳ و ۲ ذيل آيه ۴۶)

۳۱- دائمى بودن آتش قيامت. (استناد به روايتى كه بيان مى‌كند آتش قيامت صبح و شام ندارد. روايت ۳

ذيل آيه ۴۶)

۳۲- اهميت حفظ شدن از فتنه در دين و ايمان. (استناد به روايتى كه بيان ميكند مؤمن آل فرعون از

فتنه در دين و ايمان حفظ شد و نه از كشته شدن. روايت ۱ و ۲ ذيل آيه ۴۵)

۳۳- عدم مانعيت قضا و قدر الهى از دعا. (روايات ۲ و ۳ و ۵ ذيل آيه ۶۰)^۳

۳۴- وجود پيامبرانى كه مخفيانه فعاليت مى‌كردند و نام آنها در قرآن نيامده است. (روايت ذيل آيه ۷۸)^۴

۳۵- قبول ولايت پيامبر (صلى الله عليه و آله) و ائمه عليهم السلام نشانه توحيد به خداوند متعال (استناد

به روايتى كه بيان مى‌كند لا اله الا الله در روز قيامت از همه مردم به جز از كسانى كه به ولايت اعتقاد داشته باشند

گرفته مى‌شود. روايت ۳ ذيل آيه ۶۵ و هم چنين استناد به روايتى كه بيان مى‌كند اخلاص در لا اله الا الله يعنى

اطاعت از خداوند متعال و پيامبرش و پذيرفتن ولايت اهل بيت عليهم السلام. روايت ۲ ذيل آيه ۶۵)^۵

۳۶- رجعت زمان نصرت ظاهرى رسولان و ائمه عليهم السلام و انتقام از دشمنانشان. (روايت ۱ و ۲ ذيل

آيه ۵۲)^۶

۳۷- يكي از انواع نصرت الهى در دنيا براى رسولان و ائمه عليهم السلام پيروزى بر دشمنان از لحاظ

ظاهرى و كشته نشدن به دست آنها و در صورت شهيد شدن انتقام از آنها مى‌باشد. (روايت ۱ و ۲ و ۳ و ۴ ذيل آيه

۵۲)

^۱ همان، ص ۷۵۱.

^۲ همان، ص ۷۶۰.

^۳ همان، ص ۷۶۵.

^۴ همان، ص ۷۷۱.

^۵ همان، ص ۷۶۷.

^۶ همان، ص ۷۶۵.

۳۸- تغییر و تحریف سخنان امامان ع از سوی رؤسای فرق انحرافی در جهت مبنای فکری خودشان.
(روایت ۱ ذیل آیه ۴۰ در این روایت بیان شده است که ابوالخطاب سخن امام باقر (علیه السلام) را در جهت مبنای فکری فرقه خود را تغییر داده است).^۱

۲-۴. آموزه‌های اخلاقی

۱- مؤمن باید بین خوف و رجا باشد، زیرا خداوند متعال هم آمرزنده است و هم کیفر دهنده. «غَافِرِ الذَّنْبِ ... شَدِيدِ الْعِقَابِ»

۲- بخشش از سوی افراد قدرتمند و پیروز زیباست «الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ غَافِرِ الذَّنْبِ»

۳- آداب دعا این است: ابتدا تسبیح و تحمید، «يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ» سپس تجلیل و توصیف، «وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا» آن گاه دعا. «فَاغْفِرْ»

۴- خداوند، انسان‌های لایق را به کمال می‌رساند. «رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ»

۵- هرکس بدی خود را زیبا دید در ارزیابی منحرف می‌شود، به فکر تغییر روش نمی‌افتد و از راه حق محروم می‌شود. «زَيْنٌ ... وَ صُدَّ عَنِ السَّبِيلِ»

۶- در امر به معروف و نهی از منکر با دلیل سخن بگوییم. (بت‌ها نمی‌توانند مردم را به خود دعوت نمایند). «لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ»

۷- انسان اگر از خود مراقبت نکند، تکبر تمام وجودش را می‌گیرد به نحوه‌ای که در دل او جز تکبر هیچ چیز دیگر نیست. «إِنَّ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ»

۸- تفریح باید بر اساس حق و به مقدار غافل نشدن و در مدار توحید باشد. «تَفْرَحُونَ ... بِغَيْرِ الْحَقِّ»

۹- یاد قدرت الهی نسبت به تنبیه و کیفر مجرمان، عامل امید و صبر است. «فَيْئِسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ فَاصْبِرْ»

۱۰- فضیلت دعا بر تلاوت قرآن (روایت ۴ ذیل آیه ۶۰)^۲

۱۱- بهترین عبادات همان دعا است. (روایت ۱ ذیل آیه ۶۰)

^۱- همان، ص ۷۵۹.

^۲- همان.

۱۲- اخلاص در دعا و وفای به عهد از شرایط دعا. (احادیث ذیل آیه ۶۰)

۱۳- حلال زاده بودن و نبودن، دارای اثرات تکوینی است. در روایت آمده است فقط زنازادگان پیامبران و حجت‌های الهی را به قتل می‌رسانند. و اگر زنازاده‌ای در جمع فرعونیان بود حضرت موسی (ع) کشته می‌شد. (۳) روایت با ۳ سند مختلف در ۳ منبع مختلف ذیل آیه ۲۶)^۱

۳-۴. آموزه‌های تربیتی

- ۱- عظمت گوینده، نباید مانع نزول سخن در سطح فهم مخاطب شود. (خداوند متعال عزیز، سخن خود را نازل می‌کند.) «تَنْزِيلٌ ... مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ»
- ۲- به هنگام مجازات مجرمان، دلیل سقوط آنها و علت قهر خود را بیان کنید. «ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا»
- ۳- لازمه‌ی داوری، آگاهی است. «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ ... وَ اللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ»
- ۴- آگاهی از مشکلات دیگران، رمز تسلی و پایداری است. «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ» ..
- ۵- اول زمینه را آماده و سپس دعوت کنید. «يُرِيكُمْ آيَاتِهِ ... فَادْعُوا اللَّهَ»
- ۶- سیر و سفر و گردش‌گری باید هدفدار باشد. «أَوْ لَمْ يَسِيرُوا»، «فَيَنْظُرُوا»
- ۷- حفظ آثار باستانی، برای عبرت آیندگان لازم است. «فَيَنْظُرُوا»، «أَثَاراً فِي الْأَرْضِ»
- ۸- الگوهای فساد را به مردم معرفی کنید. «فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ»
- ۹- در نقل تاریخ به عناصر اصلی توجه کنیم، نه نام‌ها و القاب. «رَجُلٌ مُؤْمِنٌ»
- ۱۰- برای هشدار دادن، بیان احتمال خطر کافی است. «بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا»
- ۱۱- برای ایجاد انگیزه در کارهای شایسته، تشویق لازم است. «مَنْ عَمِلَ صَالِحاً ... فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ

الْجَنَّةَ»

۱۲- قصه‌هایی باید مورد تلاوت و تدبر قرار گیرد که حق باشد و هدف از آن نیز ترویج حق باشد. «مِنْهُمْ»

مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ»

^۱-همان.

۴-۴. آموزه‌های اجتماعی

- ۱- توقع نداشته باشید که سخن حق شما را همه بپذیرند. «يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ»
- ۲- مرعوب کفار نشوید و در موضع انفعالی قرار نگیرید. و کفار در تلاشند، غفلت نکنید. «فَلَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ»
- ۳- رابطه بدون لیاقت و صلاحیت ارزش ندارد ولی در کنار ضابطه ارزش افزوده دارد. (صلاحیت داشتن ضابطه و قانون است و ملحق شدن به بستگان رابطه است.) «مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ»
- ۴- طاغوت‌ها بقای خود را در حفظ وضع موجود می‌دانند و با هر حرکت اصلاحی مخالفت می‌کنند. «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ»

۴-۵. آموزه‌های تبلیغی

به دلیل این که مؤمن آل فرعون برای دین حضرت موسی(ع) و قوم خودش به عنوان یک «مبلغ» به حساب می‌آید لذا از آیات سوره‌ی غافر نکاتی ناب در رابطه با تبلیغ و مبلغ به دست می‌آید که به دلیل اهمیت و کاربردی بودن این موضوع جداگانه این پیام‌ها ذکر می‌شود.

- ۱- به خاطر سخنان مخالفان، از تبلیغ و ارشاد دست برندارید. «قَالَ فِرْعَوْنُ ... قَالَ الَّذِي آمَنَ»
- ۲- تنها بودن، در ترک امر به معروف و نهی از منکر عذر نیست. «قَالَ الَّذِي آمَنَ»
- ۳- تبلیغ از ضروریات ایمان است. «قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ»
- ۴- مبلغ باید سوز داشته باشد. «يَا قَوْمِ»
- ۶- مبلغ باید از تاریخ آگاه باشد. «مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ»
- ۷- در شیوه‌ی تبلیغ گاهی باید کلی سخن گفت و گاهی باید نمونه‌ها و مصادیق آن را بیان کرد. «مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ ذَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَ» ..
- ۸- در شیوه‌ی تبلیغ، هر کجا کیفری مطرح می‌شود برای این که به خشونت متهم نشوید، دلیل کیفر را بیان کنید. «نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ ... وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ» نابودی آنان بر اساس عدل بوده است
- ۹- در شیوه‌ی تبلیغ، عواطف را از یاد نبریم. «يَا قَوْمِ»
- ۱۰- در شیوه‌ی تبلیغ، از اهرم انذار بیشتر استفاده کنیم. («إِنِّي أَخَافُ» تکرار شد)

۱۱- در شیوه‌ی تبلیغ، هم قهر خداوند متعال در دنیا را یادآوری کنیم. «قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ» ... و هم قهر الهی در قیامت را. «مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ»

۱۲- راه یافتن و نفوذ در مراکز قدرت، برای تبلیغ دین و دفاع از حق لازم است. «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ ... إِلَىٰ فِرْعَوْنَ»

۱۳- در شیوه‌ی تبلیغ، دشمن را خلع سلاح و شعارهای زیبای او را شکار کنید. (در آیه‌ی ۲۹ خواندیم که فرعون می‌گفت: «مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ» من جز به راه رشد، شما را هدایت نمی‌کنم. در این آیه می‌خوانیم که مؤمن آل فرعون نیز می‌گوید: «أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ»)

۱۴- برای جذب افراد منحرف از بهترین تعبیرات استفاده کنید. (این که فرمود: مرا چه شد، «ما لی» و نفرمود: «ما لکم» شما را چه می‌شود و همچنین تعبیر به نجات، عزیز و غفار، برای جذب منحرفان به راه رشد و سعادت است)

۱۵- مبلّغ باید به اهداف خود یقین داشته باشد. «فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ»

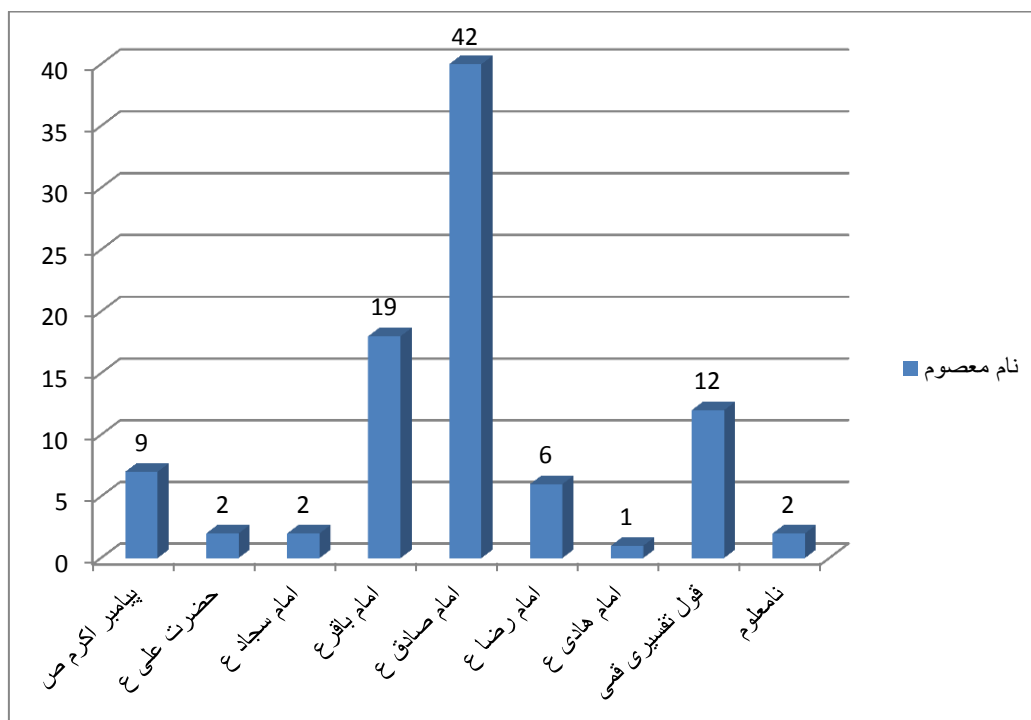
۱۶- مبلّغ باید به سراغ مردم برود. «تَأْتِيكُمْ»

جمع بندی فصل

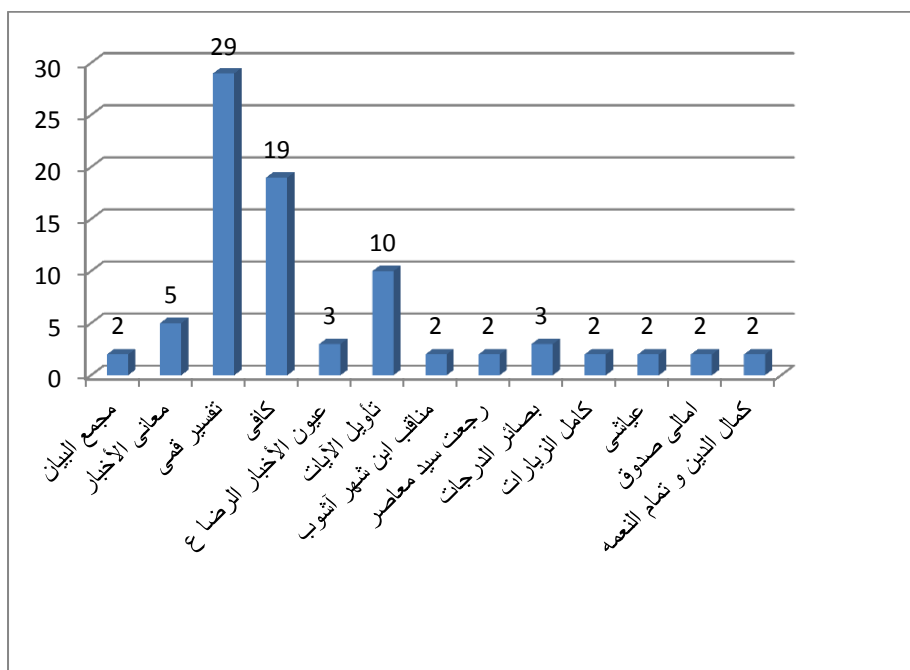
این فصل به جمع‌آوری آموزه‌ها و پیام‌های هدایتی آیات و روایات اختصاص یافته است. بیشتر آموزه‌ها اعتقادی بوده که در آن بحث توحید و معاد نمود بیشتری دارد. سپس آموزه‌های تربیتی، اجتماعی، و اخلاقی به میزانی تقریباً یکسان بیان شده است.

شکل‌ها

- تفسیر البرهان

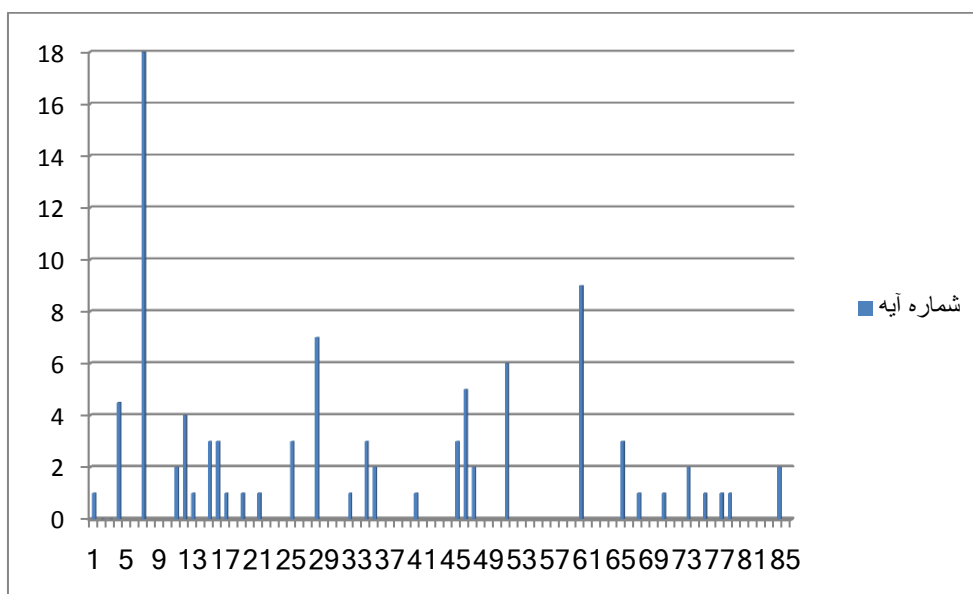


تعداد روایات و فراوانی روایات به نقل از هر معصوم، شکل (۱-۴)



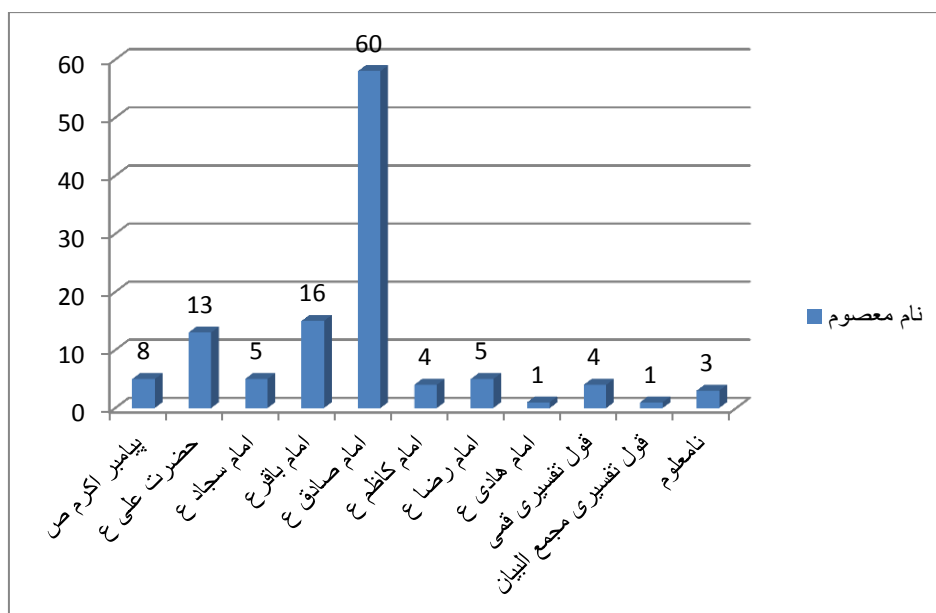
تعداد روایات بیان شده از منابع، شکل (۴-۲)

در این تفسیر از هر یک از کتب التوحید صدوق، علل الشرایع، تهذیب الأحکام شیخ طوسی، الإختصاص شیخ مفید، الدروع الواقیه، کتاب الزهد حسین بن سعید بن اهوازی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال و تفسیر منسوب به امام حسن عسکری ع یک روایت ذکر شده است.

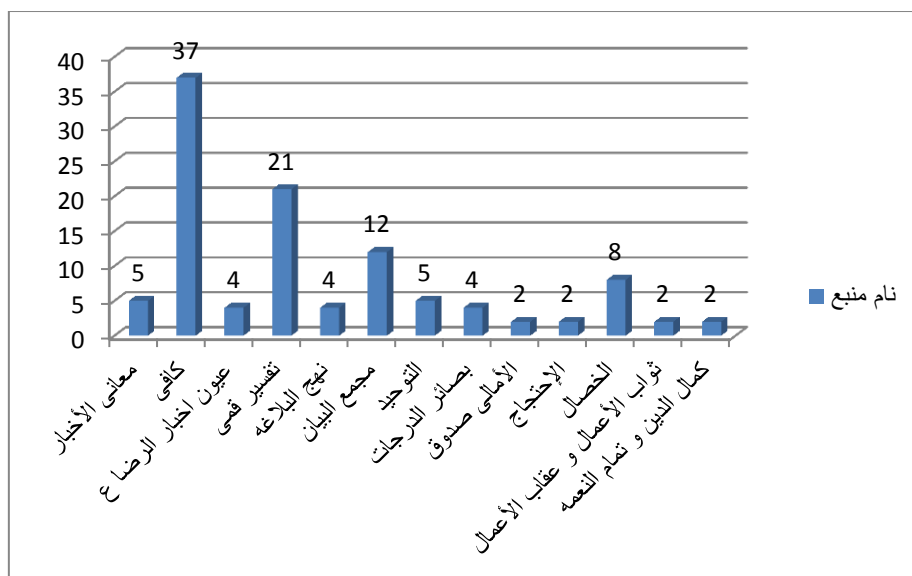


تعداد روایت در ذیل هر آیه (۴-۳)

- تفسیر نور الثقلین

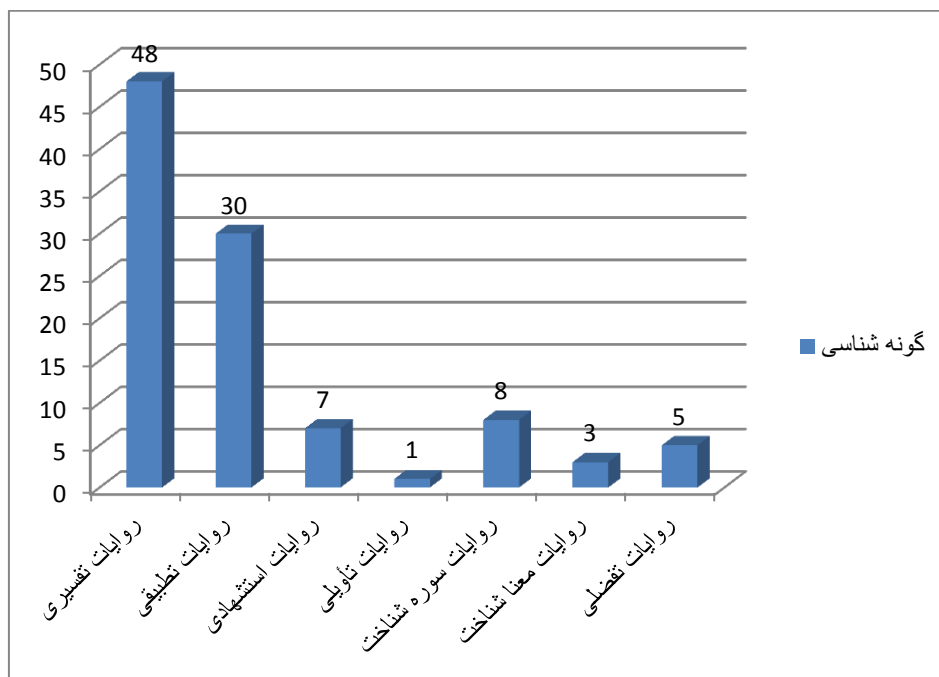


تعداد روایات و فراوانی روایات به نقل از هر معصوم، شکل (۴-۴)



تعداد روایات بیان شده از منابع، شکل (۴-۵)

در این تفسیر از هر یک از کتب قرب الإسناد، صحیفه سجادیه، من لا یحضر الفقیه، مصباح المتهدجد،
 علل الشرایع، محاسن البرقی، التهذیب، مصباح الشریعه و کتاب جعفر یک روایت ذکر شده است.



فراوانی روایات در هر یک از گونه‌ها (۴-۶)

نتایج تحقیق

با مطالعه و پژوهشی که در فصل‌های مختلف این پایان‌نامه پیرامون روایات تفسیری در ذیل آیات سوره غافر صورت گرفت، نتایجی به دست آمده که در ذیل به اختصار مهمترین آنها را یادآور می‌شویم:

۱- بر خلاف آنچه بعضی از صاحب نظران بر آن اذعان دارند که احادیث تفسیری به دلیل ضعف سند نمی‌تواند مورد استناد واقع شود باید گفت که روبرو شدن با محتوای بیشتر روایات بیان شده در ذیل سوره‌ی غافر می‌توان گستره‌ی مفهومی بیشتر آیات را درک کرد و به آنچه که در تفاسیر اجتهادی مورد اختلاف است به اتفاق نظر رسید، زیرا مفهوم برخی روایات با توجه به مفاد ظاهری آیات از گستره و بسط بیشتری برخوردار است و بدون هیچ تناقضی آیات را تفسیر کرده‌اند و برخی دیگر از روایات با مفاد ظاهری آیات تطابق کامل دارد.

۲- با گونه‌شناسی که بر روی روایات تفسیری صورت گرفت در این محدوده‌ی قرآنی به هیچ تناقضی در مورد روایات تفسیری برخورد نشد. و هر روایت به مقتضای محتوایی که داشت در یکی از گونه‌های، سوره شناخت، معنا شناخت، جری و تطبیق، تأویلی، تفسیر مفهومی قرار گرفت.

۳- همه‌ی آنچه از آموزه‌های هدایتی در سوره‌ها مطرح شد زیر مجموعه‌ای از پیام‌های اعتقادی بود که با توجه به آیات و روایات تفسیری بیان شد. زیرا با اعتقاد داشتن است که انسان برای بهبود زندگی خود پیام‌های اخلاقی، فرهنگی و فقهی را دریافت می‌کند و در این صورت است که کاربرد قرآن همراه با روایات در سطح جامعه‌ی علمی و اجتماعی، سیاسی به خوبی مشهود خواهد شد.

۴- خداوند متعال حامل موجودات است نه محمول آنها.

۵- حمل موجودات توسط خداوند متعال به معنای «نگه داشتن آنها از زوال و نابودی» است.

۶- دو صفت «حامل» و «ممسک» در مورد خداوند متعال مترادف هم هستند.

۷- در عرش همه چیز و همه موجودات قرار دارند.

۸- خداوند متعال با واگذاری حمل عرش به آفریده‌های خود که همان ظهور و تجلی علم و قدرت

خداوند متعال است، آنها را به بندگی خود در آورده است.

۹- آیه‌ی ۷ آیه‌ای در مورد فضیلت حضرت علی ع چرا که فرشتگان اول بار برای ایشان استغفار

گفته‌اند.

۱۰- بودن زمانی که به غیر از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرت علی عَلِيٌّ در زمین هیچ مؤمن دیگری در آن زمان وجود نداشته است.

۱۱- اثر داشتن استغفار فقط برای کسانی که شیعه حضرت علی عَلِيٌّ می‌باشند.

۱۲- جواز تقیه و تأیید آن از سوی امامان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

۱۳- حروف معجم تفسیر و معنای خاص دارند. «میم» به معنای ملک و پادشاهی خداوند متعال است.

۱۴- حلال زاده بودن و نبودن، دارای اثرات تکوینی است. در روایت آمده است فقط زنا زادگان پیامبران و

حجت های الهی را به قتل می‌رسانند. و اگر زنا زاده ای در جمع فرعونیان بود حضرت موسی ع کشته می‌شد.

۱۵- وجود پیامبرانی که مخفیانه فعالیت می‌کنند و نام آنها در قرآن نیامده است.

۱۶- در برزخ افرادی در دنیا ایمان و کفر آنها ظهور کرده باشد متنعم و متعذب می‌شوند و بهشت و جهنم

برای آنها عرضه میشود اما افرادی که به خاطر شرایطی مثل مرگ قبل از بلوغ یا دیوانگان و یا کسانی که ایمان

به نبوت پیامبر اکرم داشته اند اما قبل از درک امامت امامی از دنیا رفته اند، تا روز قیامت در قبر هایشان می

مانند. و رد روز قیامت امال آنها مورد محاسبه قرار می‌گیرد.

۱۷- تأویلات کتب آسمانی علاوه بر کتب آسمانی همراه رسولان می‌باشد.

۱۸- قبول ولایت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نشانه توحید به خداوند متعال.

۱۹- عدم مانعیت قضا و قدر الهی از دعا.

۲۰- بهترین عبادات همان دعا است.

۲۱- رجعت زمان نصرت ظاهری رسولان و ائمه علیهم السلام و انتقام از دشمنانشان.

۲۲- یکی از انواع نصرت الهی در دنیا برای رسولان و ائمه علیهم السلام پیروزی بر دشمنان از لحاظ

ظاهری و کشته نشدن به دست آنها و در صورت شهید شدن انتقام از آنها می‌باشد.

۲۳- تناسب کیفر و عذاب و پاداش با اعمال انسان ها. (استناد به روایتی که بیان می‌کند که اگر فرعونیان

فقط در صبح و شام در قیامت عذاب ببینند از سعادا هستند نه از اشقیا.

۲۴- اهمیت حفظ شدن از فتنه در دین و ایمان.

۲۵- تغییر و تحریف سخنان امامان ع از سوی رؤسای فرق انحرافی در جهت مبنای فکری خودشان.

پیشنهادات

- ۱- انجام تحقیقات حول محور آسیب‌شناسی روایات بالأخص روایات تفسیری.
- ۲- انجام تحقیقاتی که بتوان برای روایات معادل قرآنی آن را نیز یافت تا روایات مستندسازی گردد.
- ۳- موضوعات قرآنی با بیان جمع آوری کل روایات و تشکیل خانواده‌ی حدیثی به همراه بیان آیات آن موضوعات، برای انجام تفسیر روایی موضوعی به صورت مستند.
- ۴- تدوین کتابچه‌هایی از این دست پایان‌نامه‌ها برای ارائه به محافل قرآنی و مراکز آموزشی قرآن برای درک هر چه بیشتر و بهتر قرآن و روایات.

منابع و مآخذ

- * قرآن کریم، ترجمه محمد علی رضایی، موسسه تحقیقاتی فرهنگی دارالذکر، قم، ۱۳۸۳ ش
- * نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، چاپ دوم، انتشارات أنفال، قم، ۱۳۷۹ ش.
- * صحیفه سجادیه، دفتر نشر الهادی، قم، اول، ۱۳۷۶ ش.

منابع فارسی

- ۱- امین، نصرت، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، انتشارات نهضت زنان مسلمان، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- ۲- بحرانی، هاشم، تفسیر البرهان، ترجمه رضا ناظمیان، علی گنجیان، صادق خورش، کتاب صبح با همکاری نهاد کتابخانه های عمومی سراسر کشور، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۹ ش.
- ۳- جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای مقرران، انتشارات اسراء، قم، سوم، بهار ۱۳۸۸ ش.
- ۴- جوادی آملی عبد الله، تفسیر تسنیم، چاپ ششم، انتشارات اسراء، قم، تابستان ۱۳۸۹ ش.
- ۵- حسینی همدانی، محمد حسین، انوار درخشان، کتابفروشی لطفی، تهران، چاپ اول، ۱۴۰۴ هـ
- ۶- رجبی، محمود، روش تفسیر قرآن، تألیف علی اکبر بابایی، غلامعلی عزیزی کیا و مجتبی روحانی راد، چاپ چهارم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۹۰ ش.
- ۷- رضایی اصفهانی، محمدعلی، منطق تفسیر قرآن (۱)، چاپ اول، انتشارات جامعه المصطفی العالمیه، قم، ۱۳۸۷ ش.
- ۸- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ هـ
- ۹- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه گروهی از مترجمان، تحقیق رضا ستوده، انتشارات فراهانی، تهران، ۱۳۶۰ ش.
- ۱۰- طیب، عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلام، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- ۱۱- قرائتی، محسن، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- ۱۲- قرشی بنایی، علی اکبر، قاموس قرآن، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۱۲ هـ.
- ۱۳- قرشی، علی اکبر، تفسیر أحسن الحدیث، بنیاد بعثت، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۷ ش

- ۱۴- کاشانی، فتح الله، *منهج الصادقين في الزام المخالفين*، کتابفروشی محمد حسن علمی، تهران، ۱۳۳۶ ش.
- ۱۵- محمدی ری شهری، محمد، *درآمدی بر تفسیر جامع روایی*، چاپ اول، سازمان چاپ و نشر دار الحدیث، قم، ۱۳۹۰ ش.
- ۱۶- مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- ۱۷- ملا صدرا، محمد بن ابراهیم شیرازی، *شرح اصول کافی*، ترجمه و تعلیق محمد خواجهی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- ۱۸- مهریزی، مهدی، «روایات تفسیری شیعه، گونه شناسی و حجیت»، فصلنامه علوم حدیث، سال پانزدهم، شماره اول، ۱۳۸۹ ش، ص ۴-۳۴.
- ۱۹- ناصح، احمد، *اعتبار و کاربرد روایات تفسیری*، چاپ اول، مؤسسه بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷ ش.
- ۲۰- نجفی خمینی، محمدجواد، *تفسیر آسان*، چاپ اول، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۹۸ هـ.
- منابع عربی**
- ۲۱- آلوسی، محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العزیز*، تحقیق عطیة علی عبدالباری، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵ هـ
- ۲۲- ابن اثیر، *النهاییه فی غریب الحدیث و الأثر*، تحقیق طاهر أحمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، انتشارات دار التفسیر، قم، ۱۳۸۴ ش.
- ۲۳- ابن فارس، احمد، *معجم مقاییس اللغة*، مکتب الاعلام الاسلامی، قاهره، ۱۴۰۴ هـ
- ۲۴- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، تحقیق جمال الدین میر دامادی، بیروت، دارصادر، ۱۴۱۴ هـ
- ۲۵- بحرانی، هاشم بن سلیمان، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تحقیق قسم الدرايات الاسلامیة، چاپ اول، بنیاد بعثت، قم، ۱۳۷۴ ش.
- ۲۶- جوهری، سماعیل بن حماد، *الصحاح اللغة*، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۷ هـ
- ۲۷- حسینی استرآبادی، شرف الدین علی، *تأویل الآیات الظاهره*، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه اول، ۱۴۰۹ هـ
- ۲۸- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات الفاظ القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داوودی، الدار الشامیة، دمشق، ۱۴۱۲ هـ.

- ۲۹- سیوطی، جلال الدین، *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ هـ.
- ۳۰- سید ابن طاووس، *الإقبال بالأعمال الحسنة*، دار الکتب الإسلامية، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۷ ش.
- ۳۱- صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم*، تحقیق محسن بن عباسعلی کوجه باغی، مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ هـ.
- ۳۲- الصدوق، محمد بن علی، *التوحید*، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دوم، ۱۳۵۷ ش.
- ۳۳- صدوق، محمد بن علی، *النخصال*، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ.
- ۳۴- الصدوق، محمد بن علی، *علل الشرايع*، انتشارات مکتبه الداوری، قم، بی تا.
- ۳۵- الصدوق، محمد بن علی، *عیون اخبار الرضا ع*، انتشارات جهان، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- ۳۶- الصدوق، محمد بن علی، *معانی الاخبار*، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، قم، ۱۴۰۳ هـ.
- مشهد، ۱۴۰۳ هـ
- ۳۷- طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج علی اهل اللجاج*، تحقیق محمدباقر خراسان، انتشارات مرتضی،
- مشهد، ۱۴۰۳ هـ
- ۳۸- طوسی، محمد بن حسن، *تهذیب الأحکام*، دار الکتب الإسلامية، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ ش.
- ۳۹- طوسی، محمد بن حسن، *مصباح المتهجد*، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، اول، ۱۴۱۱ هـ.
- ۴۰- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعة، *نورالثقلین*، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ هـ.
- ۴۱- فرات بن ابراهیم، *تفسیر فرات کوفی*، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۱۰ هـ.
- ۴۲- فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، انتشارات هجرت، قم، ۱۴۰۹ هـ.
- ۴۳- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، *تفسیر الصافی*، تحقیق حسین اعلمی، مکتبه الصدر، تهران، ۱۴۱۵ هـ.
- ۴۴- فیومی، احمد بن محمد، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، مؤسسه دار الجهره، قم، ۱۴۱۴ هـ.
- ۴۵- قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر القمی*، تحقیق طیب موسوی جزائری، انتشارات دار الکتب، قم، ۱۴۰۴ هـ.
- ۴۶- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، *الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ هـ.

٤٧- كوفى، فرات بن ابراهيم، تفسير فرات كوفى، تصحيح محمد كاظم، مؤسسة الطبع و النشر فى وزارت الارشاد الاسلامى، تهران، ١٤١٠هـ.

٤٨- مجلسى، محمداقر بن محمدتقى، بحار الانوار، دار احيا التراث العربى، بيروت، ١٤٠٤هـ.

٤٩- مصطفوى، حسن، التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، تهران

١٣٦٨ش.